

حله ستم از کتاب فیمناخ التوارخ و وقایع اقالیم بسمه

وَالْبُرَاقِصَاتِ بِكَلْبِ أَشْعَثِ أَخْبَرٍ	خُوصِ الْعَبُونِ بِجَهْمِ الرَّكْبَانِ
مَا بَنَى الْمُخَلِدُ نَائِبًا أَسْبَاقِنَا	عَمَّنْ تَحَارِبُهُ وَلَا التَّمَانُ
وَكَا الْعِبَانِ فِي الْعِبَانِ كِنَانًا	لَوْ كَانَ يَنْفَعُ صَاحِبَهُ عِبَانًا

کتاب
مردمان بن
عباس

چون نمان بن بشیر و مویز را جنت کرد و کشف شد که کلمات او در کار مصاحبت فایده فی حاصل نخت مویز و مرد بن اعاص طلب کرد و گفت با ابوعبدالله علی ابوطالب سیرا عراقی بکسر را حمل و کانت جسد بن عباس میت کتوبی بدو فرست باشد که این خاصیت است و این مصاحبت را مصاحبت فرود آورد و اگر نزد باشد که اردائی بن حرب را بر او بار دوزنا کتوبن زنده بجای گذارد و مرد و عاص گفت این چه مکانی که در حق بن عباس میری گرفتوان علی بن عباس را میتوان رفعت مویز گفت اینها را از ارسال بن کتوبن یانی نخواهد بود و لامر مردم عاص بن کتوبن کتابی با بن عباس نداشت اما بعد قات الذی سخن و آنتم فیه نفس یا اول امیر فاده البلاء و مساقفه العافیه و انت راس اهل البیعت بد علی فانظر فیما یبغی و دغ ما مضی فوالله ما ابغیت هذه الحرب لنا و لکم حباء و لا صبرا و اعلموا ان اهل الشام لا یتملک الا بیلان الیراف و ان اهل الیراف لا یتملک الا بیلان الشام و ما خیر بعد هلال اعداینا منکم و ما خیرکم بعد هلال اعداینا و لساننا نقول لبنت الحرب عادت و لیکن نقول لبنتها انکفر و ان فینا من بکره الفیثال کما ان فیکم من بکره و ایما هو امیر مطاع او ما مورد مطیع او مؤمن من مشاورد و هو انت و اما الاشرار علی الطبع الفاسی القلب قلبس یا هل ان یدعی فی الشوری و لای حواص اهل الجوی کتب اسفل الکتاب

طال البلاء و ما برحی له ایس	بعد الا له یسور فوی بن عبنا
فوالله قول من برضی بظونیه	لا تنس حطک ان الخایر الثانی
یا ابن الذی زتمم سقا الحیج له	اعظم بذلک من فی علی الناس
کل لصاحبه قرن بشاوزه	اندا العربین اسود بین اخبارین
لو فیس بینهم فی الحرب لا عندوا	العجز بالجزیم ثم الراس بالراس
انظر فیدی لک نقی قبل فاصیه	لیظهر لبس لها راف و لا ایس
ان الیراق و اهل الشام لن یجدا	طعم الحبوه مع السخیل الفاسی
بسر و اصحاب بئر الذین هوا	داع الیراف رجال اهل قسوایس
قوم عرب من الخبر ان کلهم	قائب او بی من اصحابه کایس
ان اوی الخبر فی سیم الشام لکم	والله یعلم ما بالیلم من بایس
فیها الثقی و مؤمن لبس بجملها	لا اجمهون و ما التوکی کاکایس

کتاب
مردمان بن
عباس

خلاصه این کلمات بغار حسین می آید بگوید با بن عباس بن دایه عظیم کما و شادوان شاد اول کاری نیست که بلا و محن را می کشد از تن آستان و آسایش را نیز بدینها تا او مرد و بعد از علی ابوطالب سیرس و زیم مردم عراقی محشی و بیکار بیدیش و از آنچه رفت سخن کن و درین موم اندک که هنوز بجای اند نظری بکار سو کند با خدای که حرب بر اصعب شاد و طاقت بر سید و نمعنی او است که مردم شام رضایند منند که در مملکت عراق برزده نفسی پرانده کسی بجای اند مردم عراق نیز رضای نیستند که در همه شام صاحب زاری وزیر رزاری بی شد از آن پس که از اصدوی و از شاد تی سجا نماز حاصل این جنک و جوشن خواهد بود و کاش هرگز این حرب نبود می این روزی اصدوی همانا هست در میان ما کسی حرب را کرده میدارد

مناظره

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

چنانچه در میان شما نیز خوانده بود. آنحضرت با مطلع است و اگر مطلع است در یک روز دو روز نشین و اما اولین است و آن تو باشی اشتر بخنی که شتر است
 خلق و خلقت خلق و قساوت قلب معروفست و چنین کس امر شوری شاید آن اشعار که رقم شده پایان کتاب بخار کرد با جمله چون ما پسر
 عاصم را بن عباس آوردند گرفت و بجزرت امیرالمؤمنین آورد و معروفند داشت علی علیه السلام بخندید و فرمودند که از یک چشم و عاصم را
 که بخت بر اغوا و اغرای تو میکارد نگاه فرمود و در پاسخ نویسنده جواب اشعار او را از بردار دست فضل بخواند و شعر نکند که گفت لا بحر من
 عباس کتاب او را بدینگونه جواب نوشت **أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ لَأَعْلَمُ زَجَلًا مِنَ الْعَرَبِ أَفَلْ جَاءَتْ صِلَاتُكَ إِذْ مَالُكَ بِكَ مَعِي وَبِهِ إِلَى الْعَوَالِمِ
 وَبِعَيْتِهِ بِبَيْتِكَ بِالْثَمَنِ الْهَبِيرِ ثُمَّ خَبَعْتَ بِالنَّاسِ فِي عَشْوَةٍ عَلِمَ فِي الْمَلِكِ فَلَمَّا لَمْ تَرَشِيئًا اعْظَمْتَ الدُّنْيَا اعْظَامَ
 أَهْلِ الذُّنُوبِ وَأَظْهَرْتَ فِيهَا نَوْمَهُ أَهْلِ الْوَيْعِ فَإِنْ كُنْتَ رُحِي اللَّهُ بِذَلِكَ فَدَعُ مَضْرًا وَارْجِعْ إِلَى بَيْتِكَ وَهَذِهِ الْغَنَاءُ
 لَيْسَ فِيهَا مَعِي وَبِهِ كَعَلِيٍّ إِنَّمَا عَلِيٌّ بِالْحَقِّ وَاشْتَقَى فِيهَا إِلَى الْمَذِيرِ وَبَدَاهَا مَعِي وَبِهِ بِالْحَقِّ وَاشْتَقَى إِلَى
 الشَّرَفِ وَلَيْسَ أَهْلُ الْعِرَاقِ فِيهَا كَأَهْلِ الثَّامِ بِأَبِجِ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلِيًّا وَهُوَ خَيْرٌ مِنْهُمْ وَبِأَبِجِ مَعِي وَبِهِ أَهْلُ الثَّامِ وَهُمْ خَيْرٌ مِنْهُمْ
 أَنَا وَأَنْتَ فِيهَا بِأَبِجِ وَأَرَدْنَا اللَّهُ وَأَرَدْنَا أَنْتَ مَضْرًا وَقَدْ عَرَفْتُ الشَّيْءَ الَّذِي بَأَصْدِكَ عَنِّي وَلَا أَعْرِفُ الْبَيْتَ الَّذِي قَرَّبَكَ مِنْ مَعِي**

ازین جمله
 ازین جمله
 ازین جمله

و جمله میگوید ای پسر عاصم من در است عربی تو بی زرم تر و اندک شرم تر زنده ام همانا معویه ترا بفرستد که شمشیر بود و چون داشت تا این
 خود را بجای اندک بفرستی آنجا خوشتر را که روز در میان مردم انگیزی تا که سلطنت بدست توانی کرد چون دست بدین نیامی و ما
 اهل طغیان و عصیان فریفته دنیا بودی دنیا را بزیر کمر ترا میدستی ز در ضعیف و کیدیت اظهار زرد و روح کردی اگر این سخن راست میگوید
 و بدین کردار رضای پروردگار میجویی ترک معویه و مصر کبوی و تقدیم خدمت امیرالمؤمنین سجوی و بیانی که گفتند که چه مردمی است
 زیرا که علی از مبتدیان رضای خدا همی خواست و حق خویش همی جست و معویه بتدبیر و طغیان کرد و خاست امر را بیرون عدل و اقتصاد
 و همچنان مردم عراق را با اهل شام قرن و قرن بدان جوار عراق علی معیت کردند و علی از ایشان فاضل بود و مردم شام با معویه معیت کردند
 و علی از ایشان فاضل بود و مردم شام با معویه معیت کردند و ایشان با معویه بیشتر بودند و دیگر آنکه تو با من همسر و همتیستی چه من ازین گفتار رضا
 خدا و رسول جویم و تو ازین رحمت یا ملت مصر خواهی اکنون که گفت خبری که ترا از من دور میدارد و آن قربت معویه است و معروف نیست چیزی که ترا
 با معویه نزدیک کند که بیت از آنکه در همین من موجب قربت است با معویه و بر این آرزو بسج و در فرود نگردی آن ای پسر عاصم آنجا که اراده شکر کنی
 ما بر تو میبخشیم و آنجا که قصد خیر اندیشی بر پیشی نتوانی گرفت چون سخن بدینجا آورد فضل بن عباس گفت ای برادر در این فصل
 شعری چند بگوید فضل این اشعار بگفت و در پایان کتاب نوشت

يَا عَمْرُوحَنَّكَ مِنْ خَدِجٍ وَوَسْوِدٍ
 إِذَا تَوَاتُرُ طَعْمِنِ فِي نُحُورِكُمْ
 هَذَا الدَّوَاءُ الَّذِي يَشْفِي جَمَاعَتَكُمْ
 أَمَا عَلِيٌّ فَإِنَّ اللَّهَ فَضَّلَهُ
 إِنْ تَقُولُوا الْحَرْبَ تَقِيلُهَا مُحِبَّتُهُ
 فَذَكَانَ مِنَّا وَمِنْكُمْ فِي جَمَاعَتِهَا
 قَتَلَ الْعِرَاقِ بِقَتْلِ الشَّامِ ذَائِبَةٌ
 لَا بَأْسَ بِاللَّهِ فِي مَضْرٍ لَمَّا جَلَبَتْ
 فَادَّهَبَ قَلْبِنِ إِذَا الْجَمْعُ مِنْ أَيْسِ
 بُشِيَ النَّفْسُ وَبَشِيَ نَجْوَةُ النَّاسِ
 حَتَّى نَطْلِعُوا عَلَيْهَا وَابْنَ هَبَائِسِ
 بِفَضْلِ ذِي شَرَفٍ مَالِ قَلِ الثَّامِ
 أَوْ بَعَثُوا مَا فَا نَا غَيْرَ أَنْكَاسِ
 مَا لَا يَرُدُّ وَكُلَّ عَرَضَةَ الْهَائِسِ
 هَذَا هَذَا وَمَا بِالْحَقِّ مِنْ بَائِسِ
 شَرًّا وَحَفَّتْ مِنْهَا حَتَّى الْكَائِسِ

جلد سیم از کتاب دینم نامح التواریخ و وقایع اقالیم سیمه

باعتز و ایت عار من منارها والرافصان و من قوم الجزاکا

چون ابن عباس بن کثیر بنحاش بحضرت امیرالمؤمنین آورد و سر و سر داشت علی علیه السلام فرمود اگر سر خاص خود مند و امانت ابد
 ترا جوابی نخواهد بخش اگر دمی جل او را بر بجز و تا دیگراره چیزی پرواز به پیش اش باغ بایگفت اما از انوسی چون این کتوبه بر و خاص
 آوردن بنزدیک معویه آورد و گفت تو را با فرزندان عبدالمطلب طریق احتیاج میفرمائی تا از نیکو سخن بیایدم شنید معویه گفت سخن بصد
 کردی لکن من درین امر تیریری ندیدم کم کردیدی که لشکران پست و سوس شکر گشت و آنان که زنده بماندند فیرونی مخالفت و محاربت نمودند
 همی خواستم باین غلوطه جنگ را بر وزی چند از پس فکتم تا لشکر با نزل توی که دو موجود حاضر ابهودی حاصل آیدیم اکنون در خاطر
 دارم که خوشترن با عبد الله بن عباس شرمی در کم دروزی چند و را اخلوطه در هم دین مخالفت و محاربت را با زین اندازم اگر تیر بر پرورد
 آید نیکو کاری باشد اگر چه خدمت بنام علی خواهم کند و ابواب محاربت با او فرار خواهم داشت و او را با ارسال سل و انفاذ کت مشغول خواهم
 ساخت تا گاهی که لشکر آسایش بدست شود و در شمار از ابهودی حاصل آید چنگه ساخته جنگ تو مانند شد این هنگام اگر کار برود و مردم
 و این مختصت بمالست تبدیل نکرد و لشکر را به دست و به دستان کم و با بنوه جنگی شکر فاندازم در فرمان و هم با چکس کشید زنده زنده فرود
 و صف و سندان باز بگردان بخار بکیر و شود و نصرت روی بنامه خواه دارد خواه علی ابو طالب امر از ای این است تا شاخه گویند و اگر چیزی ازین
 بر داند بیایند و عمر و خاص گفت ای مسویر با عبد الله بن عباس هیچ روی نیست مخالفت نیست چو اوشهاد ترا نزد کس سعادت پیشارد
 و طاریت رکاب علی لموطبت خدمت مصطفی می پذیرد و این جلالت و طلب شهادت میکند و تو این نعمت با روی سلطنت میکنی
 و از جانب دیگر اگر علی ابو طالب بر تو غالب کرد و در مملکت شام فرود گیرد و اهل شام دانند که علی علم نخبه و بچکر را میجویی نیاز دارد مردم هر
 خان دانند که اگر غلبه ترا باشد ایشان هم نمی و کارهای گذشته را فراموش طاری و هر یک با جدا گانه کنی خاصه کنی لاجرم هرگز مردم شام
 از بهر مخالفت ایستام اهل عراق نخواهد بود و تو بر کز توفانی علی از نصرت چه علم و علم و شجاعت و شجاعت او را آفتاب مشهور تر است معویه
 گفت ای عمر و کما سعادت این کلمات همواره بر سعادت میرود چند علی بن عباسی است و ما هر دو از یک نسب ترا دویم و هر دو تن بعد ازنا
 پیوسته شویم عمر و خاص بخندید و گفت می دانم شما پس ازین جدا نماند لکن با و ایت خاندان نبوت میکنی و مصاهرت رسول خدای را چلوئی تو
 دانستد که کائنات علی در خدمت پیغمبر هیچ آفرید داشت و اثرشای آورد در حضرت مصطفی بنزد و فرستوان نکاشت مراد غلوطه سیمه
 و با من بگزاره سخن میکنی با اینهمه که خواهی ابن عباس کتوبی فرست و خوشترن از من کن لاجرم معویه ابن عباس را ببنگونه کتوبی کرد
 اما بعد فانکم بامعشرتی هانیم لنتم الی احدی استرغ بالسه و فینکم الی انصار عثمان بن عفان حتی انکم
 قتلکم ظلما و الزبر اطلها دمه و استعظا امها ما قبل منه فان یکن ذلک لیسطان بنی امیه فقد و لیهما قد
 و قتم و ظهیرتم لهم الطاغ و مذوقع من الامر ما قدری و اکتف هذا و الحزوب بعضها من بعض حتی
 استوینا فیها اما اطعمکم فینا اطعمنا فیکم و ما ایتکم منا ایتنا منکم و قد رجونا غیر الذی کان و خشیانادون
 ما وقع و لکنم یلا فینا الیوم یا حدین حدین و لا عدا یا حدین حد الیوم و قد متنا عما کان فی ایدینا
 من ملک الشام فافتموا عافی ایدیکم من ملک الیراف و انبوا علی قریشی قائما بنی من رجالها سیر رجلا ن بالثام
 و رجلا ن بالیراف و رجلا ن بالحجاز فاما اللذان بالشام فانا و عمر و و اما اللذان فاشد و علی و اما اللذان
 بالحجاز فسنعد و ابن عمر و اثان من الیه ناصبان لک و اثان و اثان علیک و انت داس هذا الجمع
 الیوم و لو سابع لک الناس بعد عثمان کانا الیک استرغ منا ایتک علی

کتوبه
معویه بن
عباس

کتاب صفحین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۳۶۳

در جمله سبک بود ای جماعت بنی ششم چند که می آمدیم هیچ آفریده با هم صاحب انصار عثمان چنان خصومت سخت که شام حیدر طلحه و زبیر را که در شهر کوفه
 دو کبر سینه کشند بکان و راهی جسد کشته شده این از بصره آن بود که سلطنت بنی سیه بر شما تا کوا را شاد و دلا بود و عمر چه گویند که از تمم و حدی بنی
 و شما پیش از اطاعت میکرد و متابعت نمیداد اکنون درین محاربت که در میان داریم کمی نگران باش و همین درین زمان چندی
 از شما در ابطال عرضده ملک دما کشید و هنوز مختص مطلق دید خسته و دانسته باش که ازین کار را نیز آن خود هستیم که شما خواهان
 و طلب داریم که شما در از هر دو جانب مروان جنگ خسته و خنک شده و ازین پس چند که بگوئیم همان شربت بنوشیم اکنون
 متوقف چنانست که تبرک این محاصرت گویند و طرفی سالمست جویند و دوستان و خویشا و ندان خویش ازین پیش و تنوشش شیرین
 بدانچه دارید از مملکت عراق قناعت جویند و نیز افزون از مملکت شام طلب کنیم تا بیکان ترکان ترش افزون از شش کن بجای غم از آن جمله
 در مملکت شام از دوتن بزیادیت و آن یکی نم و دیگر عمرو عاص و از حجاز سعد قاص و دیگر عبد بن عمر بن الخطاب است و در عراق علی بن ابی طالب
 و آن دیگر تو باشی و از آن چهار کس دوتن شما و دوتن عمرو عاص و دوتن بر طریق مدرا و دوتن سعد قاص و عبد الله عمر است
 اکنون اگر آنچه من گویم بپذیری و این خسته انگیزی و خویشی را در دفع دوی فاضله و فرزند تر ازین بر مکان سسکانه بعد از علی تو خواهی بود اگر
 از عثمان مروان متابعت تو کردندی و بیعت تو بشدی بر او کار تر بود این کار سهل تر بود چون این تا به ما بر عباس رسیدیم
 و گفت مرا سخت می آید که بسنوز موید من طمع می بندد و دام خدایت در راه من می کشد و لوح و قدم حاضر است سلب است این سخن
 برستم و کلمه چند در نوسم که در طلب و باغ او کار زبان ما روزی تا نماند و بکنیم بسوی او بیخ نکاشت اما بعد فلان ما مذکور است
 يَا أَيُّهَا أَقْرَبُ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ عَمَّا سِوَاهِ الْبَنِي الْأُمَيَّةِ فَلَمَّا نَفَرَ لِيُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ مَا أَذُنُ لِي بِمَنْعِهِمْ
 فَلَمْ يَضْرِبْهُ حَتَّى جُرِيَ نَالِي مَا جُرِيَ نَالَهُ وَتَمَّ وَبَيْنَكَ فِي ذَلِكَ ابْنُ عَمَلٍ وَأَخُو عُمَانَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ وَأَمَّا
 طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ فَتَمَّضَا إِلَيْهِ وَطَلَبَا الْمَلَكَ فَأَمَّا لَنَا مَا عَلَى النَّكْبِ كَمَا فَاتَنَا عَلَى الْبَغِيِّ وَأَمَا قَوْلُكَ إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ
 مِنْ قُرَيْشٍ خَيْرٌ مِنْهُ فَإِنَّكَ أَكْرَمُ جِالِهِمْ وَأَحْسَنُ بَيْتِهِمْ أَفَدَا نَالَكَ مِنْ جِبَارِهِمْ مَنْ فَا نَالَكَ لَمْ يَجِدْنَا إِلَّا مِنْ خَدَاكَ
 وَأَمَّا الْغَزَاؤُكَ يَا أَبَانَا بَدِيٍّ وَتَمَّ قَابُوتُكَ وَتَمَّ خَيْرٌ مِنْ عُمَانَ كَمَا أَنَّ عُمَانَ خَيْرٌ مِنْكَ وَفَدَى لَكَ مَا نَبِئْتُمْ بَيْنَنَا
 قَبْلَهُ وَخِيفَ مَا بَعْدَ وَأَمَا قَوْلُكَ إِنَّهُ لَوْ بَاعَ النَّاسُ لَمْ لَأَسْتَفَامَتِ لِي فَقَدْ بَاعَ النَّاسُ عَلِيًّا وَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي فَلَمْ يَسْتَفِيمُوا
 لَهُ وَإِنَّمَا الْخِلَافَةُ لِي كَأَنَّ لَهُ فِي الشُّوْرَةِ وَمَا أَنْتَ بِأَمِيْرٍ وَبِهِ وَالْخِلَافَةُ أَنْتَ طَلْبِقُ وَأَبْنُ طَلْبِقِ

این عباس است
سید

جلد نهم از کتاب وقیم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سب

بتر و فاضله است چرا با او بیت نیکنی و ترک حمایت بخون و حال آنکه میباید تو را خلافت و امامت بفرستند که دوری از این صفت و شرف نیستی بلکه طلیق بن طلحی چون این نامه بعویبه رسید سخت غمناک و در دلمن شد و گفت این بلا من بخوشی من بخودم و این سرخ و محنت خود نیامد کردم بر دنت من است که تا یک سال دیگر با عبد الله بن عباس کتوب نختم و این شعر را در این معنی انشا کرد

دَعَوْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ إِلَى الْحَدِيثِ وَكَانَ امْرَأً مُهْدِبِ الْبَدَنِ وَكَانَ امْرَأً مُهْدِبِ الْبَدَنِ وَكَانَ امْرَأً مُهْدِبِ الْبَدَنِ
فَأَخْلَفَ ظَهْرِي وَأَخْوَدِي حَبَّةً وَلَمْ يَكُ فِيمَا قَالَ مَعِي بُولِي وَلَمْ يَكُ فِيمَا قَالَ مَعِي بُولِي وَلَمْ يَكُ فِيمَا قَالَ مَعِي بُولِي
وَمَا كَانَ فِيمَا جَاءَ مَا يَنْجِيهِ وَمَا زَادَ أَنْ أَعْلَى عَلَيَّ مَرَايِي وَمَا زَادَ أَنْ أَعْلَى عَلَيَّ مَرَايِي وَمَا زَادَ أَنْ أَعْلَى عَلَيَّ مَرَايِي
فَعَلَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قَوْلَ مُفْرَقَا يَقُولُكَ مِنْ حَوْلِي وَأَنْتَ أَكَلِي يَقُولُكَ مِنْ حَوْلِي وَأَنْتَ أَكَلِي يَقُولُكَ مِنْ حَوْلِي وَأَنْتَ أَكَلِي
وَقَوْلَ ابْنَ عَبَّاسٍ قَوْلَ نَعْوَفَا يَجْهَلُكَ جَلِي أَتَى غَيْرَ غَايِلِي يَجْهَلُكَ جَلِي أَتَى غَيْرَ غَايِلِي يَجْهَلُكَ جَلِي أَتَى غَيْرَ غَايِلِي
فَأَبْرَفَ وَأَرْعَدَ مَا امْتَطَعْتَ قَائِلِي أَلَيْكَ بِمَا يُشْجِيكَ سَبْطُ الْأَمَائِلِي أَلَيْكَ بِمَا يُشْجِيكَ سَبْطُ الْأَمَائِلِي أَلَيْكَ بِمَا يُشْجِيكَ سَبْطُ الْأَمَائِلِي

چون این اشعار گوشه و این عباس شد گفت ازین پس بعویبه بنویس به سخن نختم برادرش فضل بن عباس در جواب عویبه بن شرفیخت

أَلَا بَابُنْ هِنْدٍ أَتَى غَيْرَ غَايِلِي وَأَيْتَكَ مَا لَمْ تَعْنِي لَهُ غَيْرُ وَاثِلِي وَأَيْتَكَ مَا لَمْ تَعْنِي لَهُ غَيْرُ وَاثِلِي وَأَيْتَكَ مَا لَمْ تَعْنِي لَهُ غَيْرُ وَاثِلِي
وَلَا أَنْ الَّذِي اجْتَبَيْتَ إِلَى الْخَرْبِ نَابِعَا عَلَيْكَ وَالْفَتْ بَرَكْهُمَا بِالْكَرَائِلِي عَلَيْكَ وَالْفَتْ بَرَكْهُمَا بِالْكَرَائِلِي عَلَيْكَ وَالْفَتْ بَرَكْهُمَا بِالْكَرَائِلِي
فَأَصْبَحَ أَهْلُ الثَّامِ ضَرْبِيْنَ جَبْرَةَ وَنَفْعَهُ فَاجِعٌ أَوْ شُحْمَةٌ أِكَلِي وَنَفْعَهُ فَاجِعٌ أَوْ شُحْمَةٌ أِكَلِي وَنَفْعَهُ فَاجِعٌ أَوْ شُحْمَةٌ أِكَلِي
وَأَهْتَنَّتْ أَنَا أَهْلُ حَقِي وَإِنَّمَا دَعَوْتُ لِأَمْرٍ كَانَتْ أَبْطَلُ بَاطِلِي دَعَوْتُ لِأَمْرٍ كَانَتْ أَبْطَلُ بَاطِلِي دَعَوْتُ لِأَمْرٍ كَانَتْ أَبْطَلُ بَاطِلِي
دَعَوْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ إِلَى السِّلْمِ خُدَعَةً وَلَبَسَ لِمَا حَقِّي نَدْبِيْنَ بِيضَائِلِي وَلَبَسَ لِمَا حَقِّي نَدْبِيْنَ بِيضَائِلِي وَلَبَسَ لِمَا حَقِّي نَدْبِيْنَ بِيضَائِلِي
فَلَا يَسْلَمُ حَتَّى تَجْرَأَ مَجْبَلُ بِالْمَنَا وَتَضْرِبَ هَامَاتِ الرِّجَالِ الْأَمَائِلِي وَتَضْرِبَ هَامَاتِ الرِّجَالِ الْأَمَائِلِي وَتَضْرِبَ هَامَاتِ الرِّجَالِ الْأَمَائِلِي
وَأَلَيْتَ لَا أُمْدِي إِلَيْهِ رِسَالَةٌ إِلَى أَنْ يَحُولَ الْحَوْلُ مِنْ رَأْسِ قَابِلِي إِلَى أَنْ يَحُولَ الْحَوْلُ مِنْ رَأْسِ قَابِلِي إِلَى أَنْ يَحُولَ الْحَوْلُ مِنْ رَأْسِ قَابِلِي
أَرَدْتُ بِهِ قَلْعَ الْجَوَابِ وَإِنَّمَا وَمَا لَكَ فَلَمْ يَجْطِي بِنَاتِ الْعَارِلِي وَمَا لَكَ فَلَمْ يَجْطِي بِنَاتِ الْعَارِلِي وَمَا لَكَ فَلَمْ يَجْطِي بِنَاتِ الْعَارِلِي
وَقُلْتُ لَهُ لَوْ بَا بَعُوكَ تَبَعْتَهُمْ فَمَهْدًا عَلَيَّ خَبْرٌ حَافٍ وَنَاعِلِي فَمَهْدًا عَلَيَّ خَبْرٌ حَافٍ وَنَاعِلِي فَمَهْدًا عَلَيَّ خَبْرٌ حَافٍ وَنَاعِلِي
وَصَيُّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِيهِ وَفَارِسُهُ إِنْ قَبِلَ هَلْ مِنْ مُنَائِلِي وَفَارِسُهُ إِنْ قَبِلَ هَلْ مِنْ مُنَائِلِي وَفَارِسُهُ إِنْ قَبِلَ هَلْ مِنْ مُنَائِلِي
فَدُونُكَ إِنْ كُنْتَ تَبْعِي مُهَاجِرَا أَشْتَمُ بِنَعْلِ السَّبْفِ غَيْرَ حَلَّاجِلِي أَشْتَمُ بِنَعْلِ السَّبْفِ غَيْرَ حَلَّاجِلِي أَشْتَمُ بِنَعْلِ السَّبْفِ غَيْرَ حَلَّاجِلِي

چون فضل بن عباس این شعر را بدوخت حاضر حضرت امیرالمؤمنین شد و بر من سائید علی علیه السلام فرمود بافضل انشا شعر فرستی تو از مردم قریش شام تر باشی و چون این شعر را گوشه و عویبه گشت همچنان بگریه و گم و غم و اندوه و بغض و در چنان افشاد کرد و آن شب برادرش صدیق ابی سفیان و دیگر ولید بن حنفیه مروان بن حکم و عبد الله بن عامر بن طلحه الطغتمات و عمرو بن العاص و کوهی که از حسنه او بدو خواص در مجلس عویبه سخن بودند اشعار فضل را نزد سبک و در زبان عیبه بن ابی سفیان گفت کارا امری عجیب است چیست کسی را که با او دعوی دارد و خوبی نباشد نخستین که روز بعد در محبت و همچنان در خون ولید بن حنفیه و شبیه شریک بود و تو ای ولید نیز خود بخوابی چه بد است عقیده دست کردن بسته کردن زود و او ای عبد الله بن عامر زهن باز کرد و بد است امیر گفت پدر ترا ای سبک و در بنک محبت و برادر است بنیم کرد و تو ای مروان بن حکم صدق این شعر را گوشه

وَأَفْلَهْنُ عِلَاءَ جَرِيضَا وَلَوْ أَدْرَكَتْهُ حِفْرَةُ الْيُوطَابِ وَلَوْ أَدْرَكَتْهُ حِفْرَةُ الْيُوطَابِ وَلَوْ أَدْرَكَتْهُ حِفْرَةُ الْيُوطَابِ

بوی چونان

عویبه بن شرفیخت

عویبه بن شرفیخت

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۴۹۵ معویه چون این کلمات بشنید گفت نیکو سخن کردید اکنون بگردید تا غیرت و حمیت شما کجاست مردان حکم گفت ازین سخن چهارده کردی ازین غیبت و حمیت چه خواستی گفت آن خواهم که بر اسمهای دوزخ بر نشیند و نیز نامی خطی را چون زبان مار در جنبش آید و آهنگ علی کند و خون خویش را با ز جوید مردان گفت ای معویه سخن بهزل و مزاح میرانی یا وجود دارد تو غیبت است ده بار ابدان شیرینا می افکنی با علی ابو طالب کس که مبارزت توانست و از خاک و سلامت تو از دست ولید بن عقبه بن شمر در شمشیر کشت

بَقُولُنَا مَعُوذًا بِمَنْ حَرَّبَ	أَمَّا فَبِكُمْ لَوْ أُرِيدُ كَطَلُوبٍ
بَشْدَ عَلِيٍّ أَبِي حَسَنِ عَلِيٍّ	يَا مَعْرُ لَا تَهَيِّئْهُ الْكُفُوبُ
فَبِهَيْتِكَ يَجْمَعُ اللَّبَائِبُ مِنْهُ	وَتَنْفَعُ الْقَوْمَ مَطْرِدٌ بِثُوبٍ
فَقُلْتُ لَهُ أَتَلْعَبُ يَا بَنِي هِنْدٍ	كَأَنَّكَ وَسَطْنَا وَجَلَّ عَرَبٍ
أَنَا مَرُّ نَائِحِيَّةٍ بَطْنِ وَا دِ	إِذَا فُتِنْتَ فَلَيْسَ لَهَا طَيْبٌ
وَمَا ضَبَعٌ بِدُبِّ بَطْنِ وَا دِ	أَبِجْ لَهُ بِهِ أَسَدٌ مُهَيَّبٌ
يَأْضَعُفُ جَبَلَةٌ مِمَّا إِذَا مَا	لَقِينَاهُ وَذَا مِمَّا عَجِيبٌ
دَعَا لِلْيَفَاءِ فِي الْهَبْجَاءِ لِأَيِّ	فَأَخْطَأْنَفَهُ لِأَجْلِ الْقَرِيبِ
يَسُوغِي عَمِيرٌ وَقَدْ خَضِبَاهُ	تَجِي وَتَلْعَبِيهِ مِنْهَا وَجِيبٌ
كَانَ الْقَوْمَ لَمَّا حَا بَنُوهُ	خِلَالَ التَّفْعِ لَيْسَ لَهُمْ قَلُوبٌ
لَعَرَّ أَبِي مَعُوذَةَ بَنُ حَرْبٍ	وَمَا ظَنِّي بِمَلْفِيهِ الْقُوبُ
لَقَدْ نَادَاهُ فِي الْهَبْجَاءِ عَلِيٌّ	فَأَسْمِعَهُ وَلَكِنْ لَا يَجِيبُ

چون عمرو عاص شنید که ولید بن عقبه از کشف عورت او در مبارزت با امیرالمؤمنین یاد کرده در غضب شد این شعر را بگفت

بَدَّرْتُ نِي الْوَلِيدُ دُعَا عَلِيٍّ	وَبَطْنُ الْمَرْءِ يَمْلُؤُهُ الْوَعْدُ
مَتَى بَدَّرْتُ مَشَاهِدُ قَرِينِ	بَطْنٌ مِنْ خَوْفِهِ الْقَلْبُ الشَّدِيدُ
فَأَمَّا فِي الْيَفَاءِ فَأَبْنُ مِنْهُ	مَعُوذَةُ بَنُ حَرْبٍ وَالْوَلِيدُ
وَعَبَّرَنِي الْوَلِيدُ لِفَاءِ لَيْتِ	إِذَا مَا زَارَ مَا بَنَهُ الْأَسْوَدُ
لَقَيْتُ وَلَسْتُ أَجْمَلُهُ عَلِيًّا	وَقَدْ بَلَّتْ مِنَ الْعَلَقِ اللَّبُودُ
فَأَظَنُّهُ وَتَطَعَنِي خِلَاسًا	وَمَاذَا بَدَّ طَعَنِيهِ إِنْ بَدَّ
فَرَمَهَا مِنْهُ يَا بَنَ أَبِي حَبِيطِ	وَأَنْتَ الْفَارِسُ الْبَطْلُ الْجَيْدُ
فَأُفِيْمُ لَوْ سَمِعْتَ نِدَا عَلِيٍّ	لَطَارَ الْقَلْبُ وَانْتَفَخَ الْوَلِيدُ
وَلَوْ لَا فِتْنَةُ شَعْتِ جَبُوبِ	عَلَيْكَ وَلَقِطْتَ فَيْكَ الْخُدُودُ

با جمله چون معویه نگرست که سپاه را در کار خاک کرده امی تمام است و سران شکر از مبارزت با علی دریم و بهر سندی یعنی دیگر آغاز کرد باشد که این محاربت و مخالفت را به صلح تبدیل کند و اگر روزی چند باز پس کند و وصول امور را با رسال رسال مقرر داشته است

جلد سیم از کتاب و نیم ماخ التواریخ و وقایع اقالیم سمر

رسالت
عمرو عاص بن
عاصم

رسالت عمرو عاص و جمعی از بزرگان لشکر معاویه بن زید یک امیر المومنین علیه السلام در سال سی و هشتم هجری
 چون معاویه کربست که از مخاطبه و مکتبه مراد حاصل شد همچنان جنگی قرار است و جنگویان عراق ساخته کارزار در عمرو بن العاص و عتیب
 ابی سفیان و عبد الرحمن بن خالد و کوهی از بزرگان شام را حاضر ساخت و گفت شمار از بنو علی ابوطالب بد رفت و اگر تو این سخن گفتی
 بر این آتش نهد زذایان فرشته و بخار لشکر که امیر المومنین آمدند و پیام دادند که ما معاویه بدین حضرت کسب داشته و سخنی چند فرموده و بعضی
 اگر اجازت می رود حاضر حضرت شویم و پیام خویش را بگزاریم امیر المومنین بخصت کرد با ایشان در آمدند و بر جای نشستند این وقت خیمه علی
 کران تا کران همه محاصر و انصار بود امیر المومنین وی بغیرتادگان معاویه کرد و فرمود حاجت چیست و از برای چه برنجشید و عمرو عاص عرض کرد
 ای ابو محسن ترا میگویم که ابتدا بسخن کنی چه اول گم بودی که بخدای ایمان آورد و محراب رسالت آورد است و با جانب قبله نماز گذاشتی بکس را
 آن بکانت نیست که بر تو پیشی کرد و لاجرم ترا باید سخن ابتدا کرد و گوش بجماعت تو میاید و هست امیر المومنین فرمود چند که زنده باشم سخن پس
 و ستایش بزدانت و آرزو منم که هم در آن سزای بکنی زمین کنم پس پاس و ستایش خدای که مرا بگوناگون کرده و نعم بر خود دارد و است
 از فریدگان اختیار فرمود و کوهی میگوید که خدای است قادر بر کمال است و او را شکر است همان است و از نظیر و وزیرین تیار است و محراب
 عالمیان و خاتم پیغمبر است بخلق فرستاد و حکم خداوند را چنانکه سز بود و بلاغ دست آمد مردان را بر او راست دعوت فرمود و ایشان را از ظلمت کفر
 و ضلالت بنور ایمان دلالت نمود صلی الله علیه و آله و ما در روزگار مصطفی دلتی سبزه اشتم و پس از نیز از فتنه امین بودیم چون مردمان
 بشوریدند و بر او انکار کردند چند که او را بکشند من در خانه خویش حامی داشتم و در کار او آمردم و تنهایی پس از عثمان محاصر و انصار بر من گردانیدند
 و کشتند ز نام انکار تو را باید دست گرفت و مراد خاطر نمی آمد که این مصطفی دست در کاری کنم محاصر و انصار بدست بجهتستان لغت
 از بعد بر دندان چارایش از تیار داشتم و با انجماعت جیت کردم کتاب خدای دست سولای ایشان کار کنم روزی چند گوش فرام
 و شیب نگاه جماعتی نقص جیت کردند و پیمان من بشکستند اکنون حاجت بشرح نیست شما آن قصصا شنیدید و دانستید و حکم خدای
 ایشان که رسیدند بر چندان رفت اکنون فتنه و کراید کشته بکنون که گرانید و بی خونخا بنجاک بجهت و دودمانها یاد رفته و همچنان این آتش خرد
 جماعتی دامن بجزند و هر ساعت شدت این فتنه زیادت می کند و سخن جهان است که از تحت بود با مردان کای بخت ظلمت رسول
 همی کنم آنکس که بدین حکومت ضارب بر جماعت و بیعت من فرزند و رشد خویش باید و آنکس که بر بنامه و مطبوعه ضلالت و غیبت فرود شود
 سده و ورشاد و در افشده اسلام چون امیر المومنین این فصل سر پخت عمرو عاص آغاز سخن کرد و گفت عثمان که خداوندش در پشت جان جا
 داد و آن ظلم که با او رفت بخت کنایان حساب کناد از صنادید صحاب سول خدای بود و او را حسب سببی رفع و محلی منزه تری رفیع بود
 و شرف صهارت پذیر داشت و باز بر کشتندگان و در آن سزای بر خداوند عالم عادلست اما سوگند با خدای که با فضیال علی او را اسلام و توبت و در
 او با مصطفی نیک میدانیم و فضایل او از جمله حساب شمار افزونست و کارم اخلاق او از اندازه اعطت و احصای بیرون محمل منزلت همه
 و انصاف و نیر غیبتوان انکار کرد لکن ازین نشستن و برضامن و کشتن و شغفن مقصود است که این فتنه برخاسته غشیه و این ظلمت ترا کم تخلف کرد
 و خون مسلمانان چند که بجای اندازید بماند و در عیسی دانی زده ایم و صلی الله علیه و آله و سلم و صلحی باید کرد و متوقع چنان
 که در حضرت مبارک علی که ایضا است شرف شام و بزرگان عراق انجمن از بد بوصول نمی و حصول تمتی بر خود از شویم و از سالک محافظت
 بشماره سلامت کوچ و سیم اکنون اگر اجازت می رود بدینچیزی زده ایم و مقرون بصلاح و صوب و دستایم بعضی سبایم امیر المومنین فرمود
 چنین بارایش کلمات پر دامن و پیرایش سخن بساعتن واجب گنید که کون خاطر را کثوف ساز و اندیشه ضمیر را بر دوازده وقت بفرست
 صلی الله علیه و آله و سلم کرد و گفت ای بزرگان عراق بدانید که خداوند باری از چه قربت خویش او ندی و قرابت همه در میان اعظم می شود و فرمود

و السلام

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۲۹۷

و حکم خدا و سنت رسول عایت آن در شمار اوجیات می رود آن ای ابوحنس قرابت تو با رسول خدی کثرت و خداوند ترا بوفور علمم
 و کمال کثرت و شجاعت و کثرت بحیرت و ماحت از بندگان برگزیده و این مخالفت و محاربت که با تقدیم کرده ایم هزار در جل و جلال و
 جاهلیت نیست و ازین گویند که چندین هزار مرد مسلمان بجزو ملک و مارکت اگر روزی چند باینم سوال کار بر قبال رود و خرب حال کار
 و حال باری بجای نماند چنان رای زده ایم که تو باین کرده باز عراق و حجاز نشوی و ما با اینجاست بجانب شام مراجعت کنیم و این مخالفت
 و محاربت را که ضرر و زیان فایدتی نیست دست باندیم و ازین زیادت ندان مسلمانان را بسوی و فرزندانشان را باینم خواهیم و در
 سخن که میگویم خداوند است که صلاح و فلاح جانین را می اندیشم و بیرون نصیحت و حفظ حق قرابت مقصودی ندارم و ما التوفیق
 من عند الله العظیم چون محاسب این سخن پای آورد امیرالمؤمنین هر دو سو کند با خدی که من فراوان در اینکار اندیشه کرده ام و دست در
 این امر نیک نکرستم حکم خدا و سنت رسول بر من فرض نشاد که با شمارم دهم و اگر نه بر خدا و رسول کافر شوم سو کند با خدی که درین کفر
 جان من خدی مسلمانان شدی و جان ایشان سلامت بجای نماند و او استحقاق کنون صواب است که شما سعوی را بگویند که این عمل
 از کون مسلمانان فرودند و ایشان را میجوئی بکشتن مذبح خویشین بمیدن جناب بیرون شود و من نیز با جناب بیرون شوم و هر دو تن از
 خواستار کردیم تا حق را بر اهل غلبه بدین نبرد غایم و با هم کوشیم تا هر که خدی خواهد نظر دهد و آن دیگر را کفر کند پس این واقعه آنکه زندگان
 مردمان متابعت او گیرند و او بیعت کنند و دانسته باشد آنکه امروز با من رزم مینور و من خاصیت سجد فرود ای قیامت خداوند را با
 و وزخ انتقام میفرماید شرسین چون این کلمات از امیرالمؤمنین شنید می توانی بر خاست و همایان خویش را با کشتن که بر خیزد تا با زبوم هر سخن بار
 با این مرد اثری نخواهد بود و در میان ما فصل امر جز زبان شمشیر نخواهد شد پس همان بر خاسته و باز شدند و با یکدیگر کیمی شدند سو کند با خدا
 که از عرب فاعل فعلی و فاعل فعلی بجای نماند و نزدیک سعوی آمدند و از آنچه گفته بود بشرح کردند سعوی سخت خنده شد و آن شب
 تا با داد و از اتمام خیال و هجوم اندیشه خواب بچشم او در زلفت

۳۸
 محاربت
 سعوی پیشتر
 قرآن

مخالفت سعوی بعد از یاس از صالحه با شپاه امیرالمؤمنین در سال سی و هشت هجری
 بعد از رجعت عمر و حاص و بزرگان شام از خدمت امیرالمؤمنین سعوی دانست که سخن از در صلح گفتن سنگسار و با خاریست و هیچ حلیت
 خدیعی بجاریت چاکار زار با یکدیگر و این وقت نعمان بن بشر بن معدنصاری و سلمه بن مخلد انصاری پیش خوست از انصار جز این دو تن بکس نبود
 پس وی ایشان کرد و از انصار زبان بشکوی کشود و گفت هیچ میدیدم که قبایل او من و خیزج مرا چند غنمه میدزدند هر روز با شمشیری گشود
 بحاربت میان زنده اصحاب را مبارزت میخواهند سو کند با خدی هیچ فارسی زبانه شام در میدان زنگاه تهاخت لاکه کشفه دست انصاری
 مقتول شد و هم اکنون ایشانرا شمشیری زده که بفرنگم و در برابر هر مردی از انجاست مدنی که بفرود شور بای طغش برورش بافته اند مرد
 از قریش بیابانی که شده آبادانی ندیده باشند بکارم که مکافات کردار ایشان را در کفار بنده نسبیک گویند با انصار رسول خدییم و او را
 در مراجع خویش جای داویم و نصرت کردیم بخارشان کرد و لکن حق خویش را باطل کردند و در سر خود را ضایع کرد شمشیر نعمان بن بشر ازین سخن
 در غضب شد و گفت با سعوی انصار را بلامتیا و کمن بر صورت حرب شاعت مفرمای ایشان در جاهلیت نیز بدین خوی و روش خود را
 از جناب مترسان و از قریش هم کرده کرد رکاب سول خدا مخالفت انجاست را با قریش تمام معاینه زلفت و نسبیک ایشانرا بخوردن
 سوزش کنی شما نیز در اکل تمرا ایشان مشارکت گشتید ما شور بای طغش که خورش چو دان است کاهی که با ایشان فالتب شدم از آن سخنان
 و این کم از آن نیست که قریش نخینه خورش کردند این وقت مسلم بن مخلد سخن آید و گفت با سعوی انصار را بجل نسج و منزلت فبیع ترا
 انکار کرد و نسبیک بجالفت تو برداخته و ترا از قتل صناید سپاه غنمه و با خدی نیز عکسین آرزو دعا طریم و عمر و طغش را ایشانرا چنان

کلیله

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سیم

۳۶ که سخن در ضرب قریش را معویه دیگر سخن کرد و این کلمات را در لشکرگاه امیرالمؤمنین قیس بن سعد بن جبار بن شیبز اورا خشم آمد و جماعت انصار حاضر ساخت و در میان ایشان برای شد و این خطبه قرائت کرد فقال ان معوية قد قال ما بلغكم و اجاب منكم صاحبكم فلعنهم لئن عظم معوية اليوم لقد عظموه بالامس و ان و ترموه في الاسلام لقد و ترموه في الليرة و ما لكم اليه من ذنب ان عظم من نصير هذا الدين الذي انتم عليه فجدوا اليوم جدد نسوة ما كان امس و جدوا جدد فتنسونه ما كان اليوم و انتم مع هذا اللواء الذي كان بغايل عن يمينه جبرئيل و عن يمينه ميكايل و القوم مع لواء ابي جهيل و الاخراب و اما التعريف بالانتم فستولكون علينا علب و من عرسوا لنا الطيبات فلو كان طما منا ستمنا به اينما كما يقب قولك للشجينة بن ابي عيسى بن مكي و اجماعت انصار انجو معوية كعبت شيئا ريسه پاشخ نعمان بن بشر و سلمه بن مخلد را بنزنشيديدام و زشامعويه را بخشيم نياورده ايدى كه كيشن جاهليت داشت اورا بر خویش خشكين شيان و همچنان اورا در اسلام كيسنه جوى خوشخواه نياورده ايد هم دى كه معدنا مشرك بود و اورا با خویش كيسنه جوى و خوشخواه ساختند و شمارا اسبج كنن هي چشم معويه بزرگتر از ان نيت كه دين خدا و رسولان نصرت مى كنيد پس امروز بگويد و داد مبارزت و مردى و ميدي چند كه دى را در اسبج كنه و فردا جهان كوشش كنيد كه امروز را ز فاعل سبتوزيرا كه ستاد و زيران لوار زم ميزيد كه جبرئيل از بين ميكايلن از بس اقبال ميداد و دين قوم در ظل لوى ابو جهيل و شكر اخرا ب حربه ميچونيد و اينكه ارباب كل مزرگوين ميكنند با خود خویش عجل كرديم بلكه برانان كه غرس اشجار كردند عليه ستم و همچنان اگر شور با مى طغيش بخورديم و بدان نامبردار شديم قريش نيز سخيمنه نامبردار شدند و اين اشعار را از پس اين خطبه نشاند كرد

بَابِنِ هِنْدِ دَجِ التَّوَشِّبِ فِي الْحَرْبِ	اِذَا تَحَنَّنَ فِي الْبِلَادِ تَابْنَا
فَمَنْ مَنَ قَدْ دَابَتْ فَادَنْ اِذَا	يَشْتَبِئُ مِمَّنْ يَشْتَبِئُ فِي الْعَجَائِلِ
اِنْ بَرَّتْنَا بِالْجَمْعِ نَلْقَى فِي الْجَمْعِ	وَ اِنْ يَشْتَبِئُ مَخَضَةَ اسْتَرْبْنَا
فَالْقَتَا فِي الْفَيْفِ نَلْقَى فِي الْخَرْجِ	نَدْعُو فِي حَرْبِنَا اَبَوْنَا
اِنِّي هُنْدِي مَا اَرَدْتُ فَخُذْهُ	لَيْسَ مِثْلًا وَلَيْسَ مِثْلُكَ الْمَوْبِئَا
ثُمَّ لَا يَنْزِعُ الْعِجَابَةَ حُضْرًا	بَهْلِي حَرْبِنَا لَنَا اَوْ عَلَيْنَا
لَيْتَ مَا تَطْلُبُ الْعَدَاةَ اَنَا نَا	اَقَمَ اللهُ بِالشَّهَادَةِ عَيْنَا
اِنَّا اِنَّا الَّذِي اِنْ اِذَا الْقَمَحُ	شَهْدَانَا وَ حَبْرًا وَ حَبْنَا
يَسَدُّ بَدْرًا وَ تِلْكَ قَابِضَةُ الظُّهْرِ	وَ اَحَدِي وَ بِالْقَضْبِ شَبْنَا
يَوْمَ الْاَحْرَابِ قَدْ عَلِمَ النَّاسُ	شَقَبْنَا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ اَشَقَبْنَا

چون اشعار قيس كه شتر و معويه شتر و بن العاص را طلب كرد و گفت دشتم و دشنام انصار كوئى نو چگونه راى منزه عمر و گفت ارا شتم كن و حسابت بش از كو ميده بخوان لكن از تهديد و تهويل باكى نيت معويه گفت كز منى پسنى قيس بن سعد را كه هر روز در سينه انصار جريانى ميشود و خطبه انشا ميكنند و شعري نشاندنيمايد عمر و عاص گفت هم بر اين جمله صبر بايد كرد لاجرم معويه مردى بنزد يك ساله قبائل انصار رسول فرستاد و بيايد بنزد يك ابو مسعود عقبة بن عمرو و بر اين عازب عبد الرحمن بن ابى ليسى و غير نمردن ثابت بن زيد و رقم و عمرو بن عمرو و حجاج بن عذرة و گفت معويه ميگويد شما بنزد يك قيس بن سعد شوييد و بگويد معويه ميگويد من زبان از دشنام شما كشيده ام شمارا بسنام كو نيد و ميديا و كنيه چون سخن او بفتيس بن سعد سيد گفت مثل من كس مانند زبان بنيز و منى بان بنزد بخوييد لكن چنه كه زنده باشم

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

زبان سنان زوی در بیغ ندادم این پنجم حرب برای ایستاد و لشکر با بجنید و جماعتی از لشکر شام حمل و رکشند از سوی قیس بن
چون رعد بجزو شید و چون برق خاطف و سر حاصف نکاو بمیدان تاخت سواری را بر پشت اسب گرفت که نیک مو به سنان
بی توانی بروی اسب براند و بزخم تعیش از پشت اسب افکند و معویه بنورد هم در حین دگر بر معویه بندار کرد همچنان اسب بتازان

بر انجخت و خوشترن با بدن سوار رساید نهغ براند و باز آمد و همی گفت
قُولُوا لِمَا كُنْتُمْ مَعُوبَةً أَنْ كَلَّمَا أَوْ عَدَّتْ ذُنُوبَهُ
خَوْفَنَا أَكَلَبَ قَوْمَ عَاوِذَ إِلَيَّ يَا بَنِي الْمُخَاطِبِينَ الْمُنَاصِبَهُ
قَوْلُ إِذْ قَالَ الْعَجُوزُ الْمُخَاوِبَهُ فِي إِثْرَالِ الشَّارِبِ لَبَالِ الشَّائِبَهُ

و می سپید معویه بنورد این وقت حکم برین جدیر الماسدی از لشکر کوفه میدان آمد و جولانی کرد و او مروی بود که شجاعت هیچ سوار در دنیا
و از سپاه شام عوف بن مجزاه المرادی که ابو عمر کنیت داشت بیرون شد و از نیر و برسان لشکر کوفه قری و قری بود اما حکم بر زیادت از
جلادت محلی عبادت زیادت بود در حضرت علی علیه السلام عرض کرد که ای امیرالمؤمنین این شام در مقاتلت با مشکبالی نمودند و ما
در جنگ ایشان شجک کردم و عجب مژده از بر این نیاز برای این حضرت و صبر علی قری از این اهل و غیر شکستی می آید و در این است
اللَّهِ أَحْسَبُ النَّاسُ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْقَهُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ
الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ علی علیه السلام او را ترسید کرد و خیر گفت آنجا نور صرب کرم شده و آسیای جنگ
بگوشش و عوف بن مجزاه تا زیاده بزود اسب میدان تاخت و فریاد داشت که ای مردم عراق آیا در میان شما کسی است که با من میدان آید
بزو آید و مردمان بکنند و در او دگر مبارزت عوف مرادی خاص از بهرست حکم ترک جان مال کشته در برابر او حاضر عوف بن مجزاه خواند که

بِالشَّامِ آمَنَ لَيْسَ فِيهِ خَوْفٌ بِالشَّامِ عَدَلٌ لَيْسَ فِيهِ وَجْهٌ
بِالشَّامِ جُودٌ لَيْسَ فِيهِ سَوْفٌ أَنَا الْمُرَادِيُّ وَدَهْطِيُّ دَوْفٌ
أَنَا بَنِي مُخْرَافٍ وَابْنِي عَوْفٌ هَلْ مِنْ عِمْرَاقِي عَصَاهُ سَهْفٌ
يَبْرُكُ لِي وَكَيْفَ لِي كَيْفٌ

حکم بر روی او در آمد و این شعر گفت

الشَّامُ مَعَلٌّ وَالْعِرَاقُ تَمَطُّرٌ بِهَا الْإِمَامُ وَالْإِمَامُ مَعْتَدٌ
وَالشَّامُ فِيهَا الْإِمَامُ مَعْفُودٌ أَنَا الْعِمْرَاقِيُّ وَابْنِي الْعَكْبَرُ
إِنَّ جَدِّي وَأَبُوهُ الْمُنْتَدُّ أَدُنُّ قَائِقٌ لِلْيَكِّي مَضْمَرٌ

پس هر دو تن با هم در او شمشیر زد و ساقی با هم کشید معویه بر فرزند قلی بود و ایشان را می گرفت تا که حکم برین شمشیر سباه مو افکند و بزخم نیر
حرف از اسب در انداخت از پس قتل او همان اسب بجانب تل فرود داشت و همی از زیاده بزود و تکار در با هم نیر نگریزاد و چون آتش در شمشیر
از شیب بغیر از بهرست معویه گفت این دروایت چنان دادم که از عقل کجانه می آید و اگر از آسمان خطا مان در دیا با سطرها و ریشته میشد
بجویند تا کیت از کجاست سواری بجانب اسب کوفت و فریاد داشت که آن ای مردم چه میخواهی و کجا میروی حکم بر او اسب با شمشیر از کجاست
فوس میزند و زیاده نیر و چند که بر فرزند قلی آمد و با آنان که در کرد معویه بودند در او سخت و چند کس را با نیر و زود و همچنان است با معویه دست میداد و از آن
در آورد لشکر یان در کرد معویه دزدید و با سنان حکم بر امی وضع دادند حکم بسیار که از ایشان بگشت و چون دیدن توان معویه دست یافت

قل
عوف دست حکم
و تاش او نیر
معویه

بند

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع قالیلم سیم

با کتبی داد که بزرگ بادی می پرسند من غلام سدی بن بخت است باز تا حشر بنزوا میزنم و نسیم آید علی علیه السلام فرمود با عکبر ترا چو داد

داشت که کار بد نسکونه کردی عرض کرد که خواستم سپهر بند را بکنم و این شعر بخواند	قُلْتُ الْمُرَادِي الَّذِي جَاءَ بَاغِيًا
بُنَادِي وَقَدْ نَارَ الْجَمَّاحِ قُرَالِ	بَقُولِ أَنَا عَوْفُ بْنُ جُزْءِ وَالْمُنَى
لِقَاءِ ابْنِ جُزْءٍ يَتَوَمُّ فَنَالِ	قُلْتُ لَهُ لِمَا عَلَ الْقَوْمِ صَوْنَهُ
مُنْبِتٌ يَمْشِي بِوَجِّ الذِّوَالِجِ طُولِ	فَأَوْجَزُهُ فِي مُعْظِمِ النَّعْجِ صَعْدَهُ
مَلَائِكٌ يَمَارُغِيًا فُلُوبَ رِجَالِ	فَنَادَتْهُ بِكَبْوِ صَرِيحًا لَوْ جَمِيهِ
بُنَادِي مُرَادِي فِي مَكْرٍ جَمَالِ	فَقَدَمْتُ مَهْرِي إِحْدَا حَدَّ جَرِيهِ
فَأَخْرَبُهُ فِي حَوْمَةٍ بِشِمَالِ	أُرْبُدُ بِهِ الشَّلَّ الَّذِي قَوْقَ وَأَسِيهِ
مَعْوَبَةُ الْجَمَّاحِ فِي لَيْكِلِ خَبَالِ	بَقُولِ وَمَهْرِي بِتَرْفِ الْجَزِي جَامِيَا
بِفَارِسِهِ قَدْ بَانَ كُلُّ ضَلَالِ	فَلَمَّا رَأَوْنِي أَصْدَقَ الطَّعْنِ فِيهِمْ
جَلَّاهُمْ وَجَمَّ الغُوبِ قَعَالِ	فَقَامَ رِجَالٌ دُونَهُ يُسْبُو فِيهِمْ
وَقَامَ رِجَالٌ دُونَهُ يُعْوَالِ	فَلَوْ نِلْتُهُ نِلْتُ الْبَنِي لَبَسَ بَعْدَهَا
مِنَ الْأَمْرِ مَبْنِي عَهْرُ فَبَلِ وَقَالِ	وَلَوْ مِثُّ فِي تَبِيلِ الْمَنَى أَلْفَ مَبْنِي
لَقُلْتُ إِذَا مَا مِثُّ لَسْتُ أَبَا لِي	

مردم شام از قتل عوف سخت شکسته خاطر شدند و مویز در شام شد و خون عکبر را در ساخت عکبر چون بن بست گفت بدین

قووق بدین مویز قدرت خداوند از نسیم روی مویز افزون است بخاشی در بیخ میوز در اطاعت مردم مویز و این شعر گوید

كُنِّي حَزَنًا أَنَا عَصَبُنَا إِمَامَنَا	عَلَيْهَا وَأَنَّ الْقَوْمَ طَاعُوا مَعَاوِيَةَ
وَأَنَّ لِأَهْلِ الشَّامِ فِي ذَلِكَ فَضْلَهُمْ	عَلَيْنَا يَمَا فَالْوَهُ قَالَتِي بَاكِبَ
فَبُحَانَ مَنْ أَوْسَى تَبِيْرًا مَكَانَهُ	وَمَنْ أَمَسَكَ التَّبَعِ الطَّبَاقَ كَأَمِهِ
أَهْضُوا إِمَامًا أَوْ جَبَّ اللَّهُ حَقَّهُ	عَلَيْنَا وَأَهْلَ الشَّامِ طَوْعًا لِطَائِفِهِ

از پس این قال چنان نهاد که علیه سپاه شام و عراق با یکدیگر راه نزدیک کردند و سخن بنفرد و مسلمات در راه خفتند و هر یک جدا گانه لشکری خویش را بستند مردمی از اهل شام که در میان طلیده بود این اشعار را نشاند کرد

أَلَا لَيْلُ الْعِجَارِ أَهْلِ الْعِرَاقِ	وَلَيْلُ الْكَلَامِ لَمَحْصِيَّةٌ
مَنْ مَاتَ جَبْتُوا يَوْجُ جَا جَوْ	تُجِيحُكُمْ بِجَاوَاءِ خُضْرِيَّةِ
قُلُوبُهَا كَأَسْوَدِ الْقُرْبِ	طُولُ الرِّمَاحِ بِمَا نَبَتْ
فِي سَارِ السُّبُوفِ بِأَيْدِيهِمْ	بَطُولُهَا الْخَطُوبُ وَالنِّسْبَةُ
بَقُولِ ابْنِ هِنْدٍ إِذَا أَقْبَلْتُ	جَرَى اللَّهُ حَبْرًا جَذَائِيَّةِ

چون بنامی این شعر بخت مردم عراق با بخاشی گفت قوی شاعران عراق در پاسخ کوی بخاشی ما حتی سهر زدند و آنجا بزرگداشت و کف بر لب آورد و با علی صورت این شعر بخت

کتاب مصنفین از کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

مُعَاوِيَةَ اِنْ تَايَسْنَا مُزِيْدًا	بِخَيْرِيَّةٍ نُلُوْا رَجْرَا جَةً
اَيْسَتْهَا مِنْ دِمَائِ الرِّجَالِ	اِذَا جَالَبِ اَلْحَبْلُ حَاجَةً
قَوَارِسُهَا كَانُوْا الصِّرَابِ	اِلَى اَللّٰهِ فِي الْقَتْلِ حَاجَةً
وَلَيْسَتْ لَدَى الْمَوْتِ وَفَاةٌ	وَلَيْسَتْ لَدَى الْخَوْفِ حَاجَةً
وَلَيْسَ فِيْهِمْ خَيْرٌ جِدَّ الْفِئَا	اِلَى طَوْلِ اَسْبَابِهِمْ حَاجَةً
خُطَاةُمْ مَقْدَمُ اَسْبَابِهِمْ	وَاذْ رُحْمُهُمْ غَيْرُ اِحْتِجَاةٍ
وَعِيْنُكَ مِنْ وَفِيْهِمْ مَقْدَمٌ	وَقَدْ اَخْرَجْتَ اَمْسًا اِخْرَجَةً
فَقَسَتْ عَلَيْهِمْ بِبَيْضِ السُّبُو	بِهَا فَعَمَّ بِحَاجَةً

در خبر است که از لشکر امیرالمؤمنین اسود بن قیس در میان کشتگان بود میدادند که بعد از آنکه کعب رسید که هنوز غشا شب جان در بدن داشت گفت ای عبدالله سوگند بخدا می که بر من که این می آید که ترا بدین حال نشانم و از سب تو آمد و در کنارت نشسته و دست مرا می گیرد زنده مانم و با تو پیوسته شوم اکنون مرا وصیتی بگو ای عبدالله گفت ای اسود ترا بر چه کاری وصیت میکنم و دیگر آنکه جان در تن دردی از کجا امیرالمؤمنین جهاد میکند و از من در حضرتت و سر و من در آنکه با دشمنان دین در زمین و جهاد میکنم که ایشان با زمین می مگردند خاک از پیش اندر می آید که چنین کند البته خلیفه جوید این بخت جان بد چون بود کلمات او را بر عرض رسانید امیرالمؤمنین فرمود و حضرتت چندانکه زنده بود با تو با جهاد کرد و گاهی که چهار او دعای گفت تا از نصیحت یاد کرد و بجاگاه دیگر که جوی شیر در پای می تیر می شود و فتون صباح بناخن نور رخسار است بخراشید بشکر عروق ایات جنگ بر افراشته و کار دارد و کبریا خنده از انبوی سپاه شام نیز چنین آمده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام تاخت و بانگ برداشت که ای پسرند ازین زیادت مردار کشته و خسته و خواره خویشین بیرون شود با من قتال میداد تا هر که از خدای قوا بچشمه و اگر نباشد این وقت بر همه الصباح بن ابرته الخیر می در میان لشکر من بر پای خواست و گفت ایها الناس سوگند بخدا می که کتین از شما زنده نخواهد ماند این چه کار است که پای در آن نهاده اید و دست سخن خویش میبندید که شمارانغضی یا حاصل شمارا بشیفته بکسوی شود علی ابوطالب با سعوی دست تا زود میداد با هم نبرد و از نایب و استعمال سبب نشان فرماید و بر پر بزرگان لشکر شام بود چون سخن او با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر سر سخن برستی آورد بر بزرگان شام سخن شنیدیم که مانند سخن ابرهه مر خوشدل سازد اما از انبوی چون سعوی این کلمات بشنید باز پس شد و در آن صغوف جای کرد و با جمعی که او را نزدیک بودند گفت همانا ابرهه انقضانی در عقل راه کرده بزرگان شام کفشد و آمد ابرهه در دین و دشمنانها فاضله از ما است این نیست الا آنکه سعوی از جنگ علی بر سناک است و ابرهه این شعر را گفت و کرد

لَقَدْ قَالَ ابْنُ اَبْرَهَةَ مَعَالَا	وَخَالَفَهُ مَعِيَّةُ بْنُ حَرْبٍ
لَا اِنَّ الْحَقَّ اَوْصَحُّ مِنْ عُرْوَةٍ	مَلَبَسَهُ عَرَابِضُهُ بِحَقَبٍ
رَمَى بِالْقَهْلِفَيْنِ بِيَجْهَادَا	وَاَنْتُمْ وُلْدُ قَطَّانٍ بِحَرْبٍ
فَلَوْ اَعْتَهَبَا لَيْتِي هِرَالِي	فَاِنَّ الْحَقَّ يَذْقَعُ كُلَّ كَذِبٍ
وَمَا اِنْ بَعَثْتُمْ بِنَوْمِ ابْنِ مَعِيَّةٍ	ذُو وَا لِرَحْلَامِ اِهْتَمَّ لَصِيْبٍ
وَكَهَيْنَ الْمُنَادِيْنَ مِنْ بَعِيْدٍ	وَمَنْ يَعْشَى الْحَرْوَبَ يَكُلُ عَطِيْبٍ
وَمَنْ يُرِيْدُ الْبَقَاءَ وَمَنْ يُلَاقِي	بِاِيْمَاحِ الطَّعَانِ وَصَوْبِ عَمِيْبٍ

جلد سیم از کتاب وقیم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سبعة

ابجر بن معوية بن حبيب
 و عمر وان بفار فنی بفره
 و ما هجرانه سخطا لرب
 فان ذاعه بالغد و حب
 و ان ان افاد قهلم يدني

عروه بن داود مشقی که کنفی ابی داود بود گفت اکنون که سعویه مبارزت علی ابوطالب کرده میدارم این جنک پهای میرم این هنگام چون
 سعویه امیرالمؤمنین اجابت کرد بمنحو است تا بصف خویش مراجعت کند که باگاه عروه تا سخن کرد و نعره برداشت که ای پسر ابوطالب سگ
 بجای اش تا من در تو رسم و زود آموزم که مردان مرد چگونه بنویسند که سعویه از جنک قیس می آید من چون شیر می آمم و اگر او را درین مناسبت
 مساحت میرود در این منارعت مساحت می آید امیرالمؤمنین از کلمات و تافکشت و عثمان تا او را کفر کن بعضی از اصحاب
 عرض کردند یا امیرالمؤمنین این چه کس است که تو با او کار زار کنی کار او با ما گذار فرمود چون او را خواسته مقاومت او را بدید کس حواله کس
 بگفت و اینک عروه کرد عروه نیز جنک در آید شمشیر خویش امیرالمؤمنین فرود آورد و زخم او کار گرفتار و علی علیه السلام چون ضمیمه نخستین
 تیغ برفق عروه براندخت تا خود و مغرور زره بشکافت و شمشیر بر زمین سب آمد عروه بدو نیمه شدیمی بسیار و نیمی همین افتاد هر دو شکست
 ازین ضربت عدتی گرفت بر خویش بر زمین دوید چون هر یک افتادند نگاه علی علیه السلام فرمود ای عروه از آنچه دیدی قمی خود را
 خبری میدی سوگند با تندی بخیر عمل خویش گرفتار شدی و در آتش و تریخ جای گرفتاری و از کرد و پشیمان گشتی و این وقت پشیمان را فایده
 نیست اما مردم شام بر قتل عروه فراوان انوس خوردند و گفتند در بیع از عروه که در همه شام مکتب همانند او بنود عروه را پسرمی بود فریاد
 برداشت که و ائمه صسا خانه بعد از ابی داود دنیا سحر کار آید و زید کالی را چه بری و خطری باشد و در ورش او این شغف غنمت

فقدت عروة الامل والابنا
 كان لاشم الجلبس ولا ينك
 امن الله من عدي ومن
 بالعين الا بكت عروة
 فلبكة فبوة من بني عامر
 رحم الله عروة الخيرة النجدة
 از هفتة النون فاجع فبين
 فاددته الكاه من اميد

عبدالله بن عبدالرحمن الانصاري در کتبش عروه ابن بیت سیکوید
 اذ تقممت في جمال الهوان
 ضبغا في ابا طيل الحومان
 العجلين ما ان بهوله النيفا
 بر جوالثواب بالتاقيات
 ولا يجي بي الا فاك
 و خراب الفامع الخباب

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۴۰۳

بَابُ دَاوُدَ قَدْ وَفَّيْتَنِي هِنْدِ اَنْ يَكُونَ الْقَبِيلُ بِالْمَقْرَبِ

سوزنا
عقد معویه
که از خدمت
سب

مع القصة بنحو امی عروه پس عم او فرس میدان راند و بر علی علیه السلام حمله افکند امیرالمؤمنین در آن خیمه نوبت با عروه محو ساخت معویه از فرات
 ن کران بود و بروی کران می آمد روی با مردم خویش کرد و گفت کاش طاک از شام می آمد و نیت ما بود می شیت که سخت قوی بود غیر
 مردمی بسته در میان شما کیم نیت که با علی مبارزت بیرون شود ما معافه بر او حمله افکند او در میان کرد و فیا و املاط شکرا او را
 زخمی زد و لیکن عقبه گفت ما معویه این سر کوبت سز نش حیت که ما را میکوی جنک علی اتو پس نده واجب میکند تو مبارزت او بیرون
 نوی خود کوچ سلامت گرفته و زبان سلامت بر کشته زبان بینه و باز و بجای اینک علی است که در میدان استاده و بر اسب
 و مبارزت میخواند معویه گفت سوگند یا خدای که هرگز مبارزت او بیرون نشوم مادام که ابطال جال در گردن حاضرند و شکرا صفت از بعض
 استاده اند و فرض نمی آید که خوشتر قتال کنم و بر دم تیغ و تیروم آلاکاهی که خطا شکرا و حبش برادرش عقبه بن ابی سفیان گفت پس
 کوی کیزی پس علی ابوطالب خوشتر رزم میزند که با کشت را صفا میفرمائی که هر ساعت ترا مبارزت طلب میکند که زدی صریح
 بکشت و عمر و عاص را ضعیف کرد معویه روی اسب برین رطاه کرد و گفت ای بسبرج توانی با علی پروت شوی و با او بزور کنی باشد که نصر
 افند و نام تو بلند شود بگفت ای معویه سچا کس جنک علی ترا و از ترا زو نیت و اگر تو سبترائی از من تو سچا کس ترا و از ترا نیت معویت
 متوقع جنانست که فردا در گاه میدان او را دیدار کنی و با او کارزار جوی بسبرج رطاه اسب سحر می بود که انوقت از خجانی آمد و حشر را بر لب
 زنا شوی خطبه کند چون این قصه پیشین بنزد یک بسبرج آمد و گفت شنیده ام که با معویه میان نهاده که با علی ابوطالب مبارزت بیرون نشود
 مگر علی بنی شناسی خوشتر را در چنگال شیر ساه میکان و هم جوی دو دمان خود را تاه مکن نخست این جنک معویه را باید و چون را و فرود
 برادرانش عتب و محمد باید مبارزت علی جویند ترا چه افتاد که خوشتر کشتن میدی بسبرج سخن بصدق کردی لکن در میان است

بعضی بزبان من رفت اکنون شرم میدارم که از آنچه چنان نهادم سبترایم بسبرج سب بخندید و این شعر گفت

ثَنَانُ لَهُ يَا بَنِي كِنْتٍ مِثْلَهُ	وَأَيُّهَا فَإِنَّ اللَّيْلَ لِلضَّبْعِ أَكْلُ
كَأَنَّكَ يَا بَنِي نَزْنِ أَرْطَاةٍ جَاهِلُ	يَا قَارِيهِ فِي الْحَرْبِ أَوْ مَجَاهِلُ
مُعْوَبَةُ الْوَالِي وَصِنَوَاءُ بَعْدَهُ	وَلَيْسَ سِوَاهُ مُنْعَارُ وَنَاكِلُ
أَوَّلِكَ هُمْ أَفْلَى بِرَيْهِ مِيكَ آتِيَهُ	عَلَيْهِ فَلَا تَقْرَبُهُ أُمَّكَ مَا بِلُ
مَتَى تَلَفَهُ فَاَلْمُوتُ فِي رَأْسِهِ	وَقَدْ سَبَّهَهُ شُغْلُ لَيْقِيكَ نَا
وَمَا بَعْدَهُ فِي لَيْلٍ الْحَرْبِ حَنَا	وَلَا قَبْلَهُ فِي آوَالِ الْخَيْلِ جَاهِلُ

سگف
عورت بس
ارطاه

بسرا غلامی بود که لاحق نام داشت او مردی مجرب کار افتاده بود او را پیشتر خواست و گفت ای لاحق می پستی هر روز علی ابوطالب
 میدان می آمد و معویه را مبارزت طلب میکند و او از بول هرب تن بکلیباب عماره عوار پر شود و در پشت صفوف شکرمای میکند و عماره
 نهاده ام که خوشتر است اینک جنک علی کنم و بنزد آیم باشد که نصرت مرا افند و نام من چون آفتاب جمان کرد و در دگر من آید
 تذکره خاطر باشد تو درین کار چه صلحت می پستی و چگونه رای نیرنی لاحق گفت ای امیرمؤمنان کاری اندیشه و جان فرسای غم می کرد
 رزم علی انصمیم غم داون در کف نام شیر خشن و بجام از دارش و پاک پناک خاریدن و دندان نهنگ نمایند است تو که عاری است
 تاکنون بسج یاد داری که کس با علی نبرد از یاد سلامت باز آید ما بر کزول نمیدهد که اجازت این امر را در حضرت تو بعرض رسانم بگفت ای
 لاحق چند از اینگونه سخن کنی افزون از مرک چه خواهد بود مرا که مرک سقر است که در مصاف مردان باشی در لحاف نام لاحق گفت اگر این

جلد سیم از کتاب وقیم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سمر

۴۰۳ بدین رای موافق تسم خذ و نذر انصرت او و بر آرزوی خویش فیروز کناد روزی که چشم نورش بجو را بدیای زدن شریف کرد
امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب است بیرون شده است یعنی رکاب او میرفت امیرالمؤمنین علیه السلام این رجوزه بفرمود

إِنِّي عَلَىٰ قَلْوٍ لِيُخْبِرُوا	ثُمَّ ابْرُزُوا إِلَى الْوَعَاوِلِجِطِ
سَبِيحِي حَسَامٌ وَسَنَانِي أَزْهَرُ	وَمِنَّا النَّبِيُّ الطَّيِّبُ الطَّاهِرُ
وَحَمْرَةٌ أَخْبَرٌ وَمِنَّا جَعْفَرُ	لَهُ جَنَاحٌ فِي الْجَنَانِ أَخْضَرُ
ذَا سَدَّ اللَّهُ وَفِيهِ مَغْرُ	هَذَا بَيْدَا وَابْنُ هِنْدٍ مَجْرُ

مَذْبَذِبٌ مَطْرَدٌ مَوْخَرٌ

از انسوی بسین راه چنان خوشترن بر او آسین و فولاد نهفته بود که خبر دیدگانش دیده غنچه شاکی سلاح میدان آمد و باکت داد که ایام حسن
من اینجا اسطوره نویسم و مبارزت ترا حاضر مگر با من رزم میریزد میا و آنچه داری بیار کلمات در امیرالمؤمنین اکوارا و چون بشستم کرد
عنان بر یافت و بجانب او شتافت بی آنکه بسرا مجال طغنی و ضربی دهد از کرده سندان نیزه بر سینه بسرزاد که چند بادوزره متظاهر بود
و طرحت یافت لکن صد نیزه او را ز پشت است که در از قبا بر زمین آنگذ علی علیه السلام بر او آمد تا سرش که در سپهر چون این بد حفظ
باز اقصا بعد عاصی است بی توانی هر دو پای بر فراخت و عورین خویش ظاهر ساخت امیرالمؤمنین دی از وی کرد ایند بسر بر فراخت
تا بجهاد عجلت و شتاب دکی مغر از سرش میا و شتر تعقی او را شناخت فریاد بر داشت که ای امیرالمؤمنین اینک دشمن خذ و رسول سر
ارطاه است کند تا زده بر شود فقال دَعَا عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ فَمَرَدٌ بَكَدَارًا وَكَفَّ عَيْشُ لَعْنِ كِنَادِ زَيْسٍ مِنْ فِعْلِ شَيْخٍ أَوْ رَاعِدٍ كُنْزِمْ
بسر برستی بود از کردار بسر شکرین کشت خوست این بر است بر می کند بنک بنک امیرالمؤمنین کرد و دست انجخت مانسیدن این شعر در
أَرَدَيْتَ بِنَارٍ وَالْعَلَامُ نَائِرَةٌ أَرَدَيْتَ مَبْخَا غَابَ عَنْهُ نَائِرَةٌ وَكَلْنَا حَامِ لِيُرِيَا نَائِرَةٌ

است یعنی بر او ساخت و این شعر بفرمود

اَكْلُ نَوْمٍ وَجَلُّ شَيْخٍ شَاغِرَةٌ وَعَوْرَةٌ وَمَسَطَ الْعَجَاجِ ظَاهِرٌ تَبْرُهُ طَائِفَةٌ كَفِّ وَالْوَهْ عَمْرٌ وَبُرُومًا بِالْفَا
انگاه حمله کند و باینزه که گاه او را خرد در هم شکست اما از انسوی همچنان که بسر بر کفایت امیرالمؤمنین او را باکت کرد ای بسر بر میوه
درین جنگ حاضر شدی ز تو بسزای بودی نغزین احوالت را درین قصه شعری حسنت که نگاشته می آید

أَفِي كُلِّ يَوْمٍ فَارِسٌ تَنْدُبُونَهُ	لَهُ عَوْرَةٌ وَمَسَطَ الْعَجَاجِ بَادِيَهُ
هَكَفْتُ بُولَعَنَهُ عَلِيٌّ سِنَانُهُ	وَبَضَحَكَ مِنْهَا فِي الْخَلَامِ مَعِينُهُ
بَدَتْ أَمْسٍ مِنْ عَمْرِ وَفَقَعَتْ رَأْسُهُ	وَعَوْرَةٌ بُسْرٌ مِثْلَهَا حَذْوُ حَذِيهِ
فَقَوْلًا لِعَمْرٍ وَابْنِ أَنْطَاةٍ أَبْصُرَا	سَبِيلًا كَمَا لَا تَلْقَى الْآبَتِ ثَانِيَهُ
وَلَا تَحْمَدُوا إِلَّا الْأَحْبَابَ وَخَصَا كَمَا	هَمَا كَانُوا وَاللَّهِ لِلنَّفْسِ وَابِيَهُ
قَالُوا لَهَا لَمْ يَجْزُوا مِنْ سِنَانِيهِ	وَنِيْلَتِ بِمَا فِيهَا عَيْنُ الْعَوْدِ نَائِيهِ
مَتَى تَلْقَى الْخَيْلَ الْمَشِيحَةَ حُجْنَةً	وَفِيهَا عَلِيٌّ فَانُوكَا الْخَيْلَ نَائِيَهُ
وَكُونَا بَعْدَ حَتِّ لَابُلُغِ الْقَمِي	وَحَيُّ الْوَعَاوِلِ الْجَادِبِ كَائِيَهُ
وَإِنْ كَانَ مِنْهُ بَعْدُ فِي النَّفْسِ حَلْبَةٌ	فَعُودًا إِلَى مَا شِئْنَا مِنْ مَائِيهِ

باز

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

باجمله چون چشم معویه بر بصر فاشد یک بخندید و گفت ای بصر سهل باشد بر سبکمان من بشر عورت خویش شکر کنند و از جنگ خصم خود بخوار
 سلامت میچند این ناول کاری است که تو آورده وی عمرو عاص بن مهران خصاص یافت شمار افراسیاب چند که زنده باشد عکرم عورت خویش
 و چه تنها که جان شمارا واجب می افند که از عورت شما بایک شید عمرو عاص که بمبوره و تنوش است و شانت میر بود نوقت چون کل با مددی نهند
 کشت و میرا گفت این همان از من سلامت داری که بر میرا بکارستی ازین جمله بیرون بجستی لاحق گفت ای امیرمختم که تو مرد میدان علی صحت
 نشینی و این فضیلت بر آوردی که قیامت مردمان بدان گنجل کنند و خیزند بر زمین می شنید و بر کربان خلعت فرود میشت این کلام بود
 از سپاه عراق فریاد برداشت که ای مردم شام مردان مرد در میدان بزرگ شیر و شمشیر می کشند تا کون پیش می کشند این چه قیامت قانون است
 بکار می بندید و شرم نمیدید لعنت خدای بر عمرو عاص یا که این کرد از کوه بیدار بکار است و جمله جلیتهای او در وزارت معویه را نیکو است با جمله
 چند که زنده بود از آن کرد از شمسار میر نیست و در هر حرف که علی را میدانت کنایه صحبت تا مباد با او دوچار شود و علی او را دیدار کند بعد از نیت و نیت
 بلبر طاهه اشتر نخعی و شعث بن قیس و سعید بن قیس مدنی و عدی بن حاتم و چند تن دیگر از سرنگان سپاه امیرالمؤمنین با هزار سواران در لشکر معویه
 کران انجند و بسیار کس از مردم شام را در تنوش تیغ خون آشام دهند و زمین معرکه را از مری تن و تن بی سر و دست پای قطوع بنیاشد و لشکر
 معویه را از جای بکنند و مصلحتی باز پس بردند این حرب همچنان بر پای بود آفتاب نیست و تاریکی در میان بود و لشکر با نخی اشد و چون لشکر را
 از هم باز شدند قلب معویه را غم و اندوه فرو گرفت چنانچه با نخی معوی از بزرگان سپاه را استغول نیکو است و از طرفی آن فضیلت که بلبر طاهه کرد خاطر
 خسته میباشند لاجرم او را خواب بچشم در نرفت چنانچه دوست نفس را موجد خوب آید مشمش چنانچه است لاجرم از جامه خواب برخاست و کفن ست
 بزرگان و قریش که در نزد او میزبند حاضر کرد و زبان سلامت شانت کشود و گفت این کار که مرا افشاده و این رنج که مرا رسیده در خاطر میرفت که
 از شما بدست زبان مددی میرسد چندانکه این اندیشه کردم و سگی شستم زخمی از درد و سخاوت کفایت نه منبری نمودید و بچشم از نشاد و مصاف صفین
 اثری ظاهر ساخت که روزی تو از با من گفت چندی میرت و بی حیت مردمی شما بوده اید و این معویه مرا نیز درین شمار آورده گفت تو بود
 این شمارستی بگویی چکودی که کم مبارز از پای در آوردی که کم هنوز اثر آشکار ساختی و این گفت آن کرده قریش که در عراق جایی داره چه
 نموده اند که ما را نموده است معویه گفت ایشان کوشش میروش بر سلامت علی بسته و از در و شمار و محفظ و حمایت او مشغولند و لی که گفت لا والله
 بلکه علی مغرور است ایشانرا حفظ و حمایت میفرماید و از هر جا که بود همیشه محفوظ نماید و معویه گفت ای لید شاکت من جان تو نیست بلکه من از همه لشکر
 دل نرزد و خاطر از دره دارم خاصه شما که خاصمان درگاه و سپهسالاران سپاه و محرمان سلطه خویشا و ندان آن تبارید بگویند که کم کز شما استوار
 بندم که با علی ابوطالب کازر تو اندر کردم روزی است که از لشکر علی خا و تیر کس نه بر داری از شما علیه خسته است عمرو عاص که حضور ایشا کرد و
 سید اند و شجاعت را کمتر خود میشارد در مجالس مصلحت و صحبت چنان سخن گوید که سپاه از بر من تباه کند و از میان زنگاه چنان از شوکت
 فضیلت آن حرز انگ بجای طمیت کرد که از بلبر طاهه گویم با نخوت طاهوس و خلعت عقاب که رنگت چشم شیرین میرفت و حسنه
 علی ابوطالب را بر غمیشم و هم آورده نیکو گفت و میخواست بر علی فرود کرد و تمام او بغیر زنی جهان را فرود کرد و دید که چه کرد و روانی او چگونه جهان را فرود
 سخن با این سرداران و سرخیلان بلند و از تو انیم شد و خود مباحات تو انیم کرد و در آن حکم سخن کرد و گفت ای معویه اگر تو بر مخالفت و مباحات
 از در کار جا بخت باید که تمام عرب ترا و نسب خویش از قریش فرقه کرده اند و بی جلد مطلب در میان قریش شریفتر و فاضلتر است از علی بن ابی طالب
 جلد مطلب است و اگر این مخالفت مباحات را در اسلام باید بیزان احتساب آورد و خود میفرماید این اگر منکم عند الله انقلبکم
 پر بر بیکاری علی ایشان انکار و هشت تا هیچ روی نیست که از در خود مباحات بر علی ابوطالب غالب کردیم معویه گفت ای مردان عظیم شما
 مردی بوده امن خزانهای این باشد تا پراکنده کردم و صد هزار مرد درین موضعین دشت فرجام دوم بنی سبج و عقب بر خویش نهادم چشم
 و

سر زین
 معویه بزرگان
 و پاشخ ایشان
 اورا

جلد سیم از کتاب دیم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سیمه

مغزو
و محاربه عتبه بن
ابو سفیان با
جده بن
بیهوش

درست شود و کثوف ما زیم که فکر کرد باید مهابت کراشاید من نهمه ام سخن ازینب نژاد باید کرد میگویم کار با تیغ فولاد باید کرد و قال و مقال را
بگذارد سخن از کزو و کوه پال کن مروان گفت ای معویه علی ابوطالب هرگز اجازت نمیفرماید که فرزندانش حسن و حسین و سید و کریم محمد بن حنفیه حاضر جنگ شوند
و اینک نزد کسند و چنان بن عباس و برادران او را خست جنگ میفرماید بلکه بغض خویشش تو را جویب تا دهنه بکند و آسیای جنگ کرد می
آورد و گنایت از آنکه تو در پیش سپاه میگریزی و ما را بجنگ میفرستی این سخن جریب بن ابی سفیان کران آمد گفت ای مروان همان بارگش
و از اینگونه سخن مکن من فردا جده بن حبیب را دیدم میگفتم با او سخن چند میگویم اگر کار با خنایطه بنجام نیافت با محاربه تمام خواهد کرد مروان گفت سخن
ما در او امثالی خواهر علی و دختر ابوطالب است پدرش بیرون بی و بی قبیله اش بی غم و مرقنی بزرگ گفتوگرم است لکن بجوی چون در این چو جا
گفت عتبه گفت از من کس نمیپرسد هر چه خواهی گفت زبان من فصاحت است و قلب من صباحت است از سورت شمشیرم تیر برسد
و از پرتاب خنکم شهاب برسد مروان در پاسخ او خاموش ایستاد این هنگام در میان عتبه و یحیی بن عتبه گفت ای مروان که گوی که در نزد او آواران
ساخته و با آنها در هم افکندند و شر را در یکدیگر کران شدند مروان حکم گفت که ازین بود که در یوم داران هنگام که عثمان را احصار دادند مروان پیشتر
علی ابوطالب با من کرد آنچه کردند در جنگ عمل چندین مجتهدان برین آوردند بنزدیک علی میفرم و خدمت او اختیار میگردم که نگاه دارند و پناه بندند
وین او را آفتاب شمر است و حسب رستاره رفیع تر لکن بکار دوست شده نباید در بیخ خورد و ولید بن عقبه نیز درین غوغا از سورت صفا هر کجا که
ساخته و از شدت خشم چشمها سرخ نموده سخنان سخت میگفت و همه بزیان معویه بود لاجرم معویه بروی بخورد و نیز بر خلط میفرود معویه گفت ای ولید
این جبارت و جلالت تو بر من بخواه و زدی و برادری عثمانست ترا نمیبرد که بظاهرت خویش و زدی عثمان مهابت و مفاخرت جونی عثمان
چنان است که بر تو اجزای مد فرمود و در میان جماعت تازان بزد و از حکومت کوه مغزول ساخت با بجهل چون معویه استغشکی خاطر اصحاب و راکد که
ندیده ایشانرا کزیت طریق رفیق و مدار پیش است آغازها و نه عهد امده نمود و سخنهای نرم و لطیف گفتند دل ایشانرا بجای آورد نگاه همگی
بعطینتی و معونتی جدا گانه خوشدل ساخت تا بارش خاطر آرا نگاه خویشش تا فند آنگاه روی با عتبه کرد و گفت با جده چگونه دیدار خواهی کرد
گفت فردا با او بزبانی نرم و بیانی لطیف سخن خواهم کرد اگر بنده نیفتاد باید او دیگر حالت بزبان شمشیر خواهد رفت و جده را در میان تو نشنید
بکمال بود و علی علیه السلام او را نیکوست میداشت با بجهل چون روز دیگر خویشش چه کرد و بر زمین جگر گاه زنگی شب بر روی مروان جنگ
از دوسوی صفت کشیدند عتبه بی جا زد با صوف امیر المومنین نزدیک شد پس با یک بر داشت که با جده با جده چون خبر بجهل برود
که عتبه ترا میخواند امیر المومنین بی نصرت حاصل کرد و بیاید و در برابر عتبه ایستاد مروان از دوسوی سخن شد تا کلمات عتبه جده را بشنود عتبه گفت
ای جده بر پا پوشیده نیست که تو بدوستی خال خود علی ابوطالب با زدی و جنگ آغاز کردی و ما نیکو نیم معویه فاضلتر از علی است و خلقت
لاقی ترا دوست اگر ساخت علی از آرایش خون عثمان صافی بود و بچگونگی طاعت و بیعت او سر بر نیافت اکنون که این خلل را کارها در مردم شام
بجاکوست معویه رضایند هند شام را با او کند از سوگند با خدای نیست مردی در شام الا آنکه در جنگ علی هر صی از معویه است اما در عراق نیست
کسی که در جنگ معویه هر صی از علی باشد و اطاعت معویه بجز تیم باشد و اطاعت علی و هیچ از علی پسندیده نیست که چون دست در سلطنتی
مرد مرد بجنگ بر آفالد کرد از عرب بر آورد و اسلام جده گفت ای عتبه کلمات ترا بجهل شنیدم و نفهم کردم ایسکه گفتی تو شقیقه دوستی خال خود
و بر او زدی سوگند با خدای که ترا خالی مانند علی بودی هرگز با او در دنیا و روی ما نصیلت علی بر معویه این سخن نیست که هیچ آفریده تواند کار تو
و ایسکه گفتی رضایند همه که امروز شام را با شما بگذرد و بگذرد شما ازین پیش نیز این سلطنت نمودید و با اجابت معرون نیفتاد و اینکه گفتی جده
مردم شام از جنگ علی افزون از معویه بر خلاف مردم عراق که جده جهل ایشان در دفع معویه از علی فرود است جز این تواند بود چه علی برین است
و معویه در شکست است لایقین نگیرد و کار دین کوشند تا این باطل در باطل و اینکه گفتی اطاعت معویه استوار تریم تا شما و اطاعت علی علیه السلام

باید باقی

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه التحیه و السلام

۳۰۷

سوکند با خدای کریم است باشد حشمت او را نگاه داریم و سوال کنیم و اگر فرمان دهد که همه دریای آب آتش بمانند دست سستی کنیم و همه را بکشد
 و اینکه کشتی ها را که عرب بر می آید این حکم مبرور بود بقدر خداوند است جماعتی را اقتضای خداست که در راه جواب جان دهند و گروهی را دستگیر و بگردانند
 پس یک از تقدیر کبری نیست و حکم خداوند که چون نخواهد شد چون تمایز بین کلمات بشنید سخت خشناک گشت و بعد را بر شمرود و ششم کرد و سخن گفت
 بعد از آن وفار که داشت او را این سخن گفت و غضبنا بار شد و چه شکر پر دخت تمایز از انبوی از جماعت سکون و مردم از دو قبیله صدق است
 جنگ ساخت با مدو که که شمشیر که گاه هر چه نیکو را چاک و بعد چون شیر بران آبک میدان کرد مردم خویش را بر صف بدشت از انبوی
 نیز با شکر خود حاضر بر دگشت هر دو لشکر در هم افتادند و سیف و سنان در هم نهادند و بعد چون فلک ختم خورده بچپ راست تمایز بر سر
 و میشت و می داشت تا گاه عقبه در غلای بگیرد و در چشمش بر جبهه افتاد و صاعقه را دید که بر پشت بر نشسته و مانند رعد میخورد و بر روی سوزان چون
 برق در جبهه عقبه زید را و مرکب معاینه کرد و قوت و نیک بجای از وی بر رفت بی آنچه می بخند و مردی بخند یا کمانی بزده کند و خدنگی بر تاب سازد و عیان
 نگاه بر رفت و کیزر امین بر سواری چند از خدای و عثمان زمان بر نرسند و او در کلمات گوید همه که می شنید عقبه بدان نمی نگرست از نیم جان
 پیش از نیست تا یازده میز و تا خوشتر را در پرتو معبودند و نخت چون چشم معبود بر عقبه افتاد و همان پیش چشمش آری شد گفت کاش هرگز زنده بود
 و انیکو جلادت و مردی نمودی از پس آنچه تو می خویش طریق خاضع و کجا بر سر وی بر فی و با جده آغاز خاطبه و مناظره کردی سپاهیان از دنیا
 این سخن شنیدند تا فصاحت تر و سخن باز دانند معانی پیش بر نگذشت که بدست جده لال اندی و بجای فصاحت فصاحت آوردی با این همه سخن
 نشدی و اینک جنگ جده کردی بر فی و بی آنچه خوشی کنی یا خراش می سپاه خویش در میدان زر مگاه و یکدشتی و مانند و ماه که از دنیا
 پیشیاه که زود کینه باز آمدی ساحت مرا بعیب عاری لایس دادی که با آب هفت دریا می توان شست عقبه گفت آنچه گفتی همه سخن گفتی لکن
 خدای چنین خواست تقدیر چنین افتاد و بچگاه بیدر دست تقدیر بر نیاید مردان دو کبر خویش و ندان آغاز لامت و شامت کردند و گفتند و
 اگر بر نشوی تا این کین از جده باز بجوی عقبه گفت لا اوتد بر کربسوی جده باز کردم و آرزوی جنگ و تخم از انبوی بزرگان عراق جده را فرود
 بست و زد و منزلت او در حضرت امیرالمؤمنین زیادت گشت سخاشی از آن دشنام که عقبه جده را گفت این شعرانش و کرد

إِنَّ شَمَّ الْكَرِيمِ بِأَعْيُنِ حَطَبٍ	فَاخْلَعْهُ مِنْ أَلْحَطُوبِ عَظَمٍ
أُمَّهُ أُمُّ هَانِيٍّ وَأَبُوهُ	مِنْ مَعْدِيٍّ وَمِنْ لَوْحِيٍّ جَهَنَّمِ
ذَلِكَ مِثْلُهَا هَبْرَةٌ بِنِ ابْنِ دَهَبٍ	أَقْرَبَتْ بِفَضِيلِهِ عَجْرُونِ
كَانَ فِي حَرْبِكُمْ بَعْدَ بِالْفَيْ	جَهَنَّمَ تَلْفَى بِهَا الْفُرُوقُ الْفُرُوقُ
وَأَبْنَةُ جُنْدَةَ الْخَلِيفَةَ مِنْهُ	فَكَذًا يَخْلَفُ الْفُرُوقُ الْأَدْرُ
كُلُّ شَيْءٍ يُزِيدُهُ فَهَوَيْدٍ	حَسْبُ ثَائِبٍ وَجَهَنَّمَ جَوْمِ
وَخَطْبُ إِذَا تَمَرَّتْ الْأَوْجُ	بُنْحَى بِي الْأَلْدُ الْمُخْتَصِمِ
وَجَلِيمٌ إِذَا حَلَّهَا الْجَهْلُ	وَحَقَّتْ مِنَ الرِّجَالِ الْمُخْلُومِ
وَقَيْمٌ الْحَرْبِ قَدْ عَلِمَ النَّبَا	إِذَا حَلَّ فِي الْحَرْبِ وَاللَّيْمِ
وَصَحْبُ الْأَدِيمِ مِنْ قَبْلِ الْعِي	إِذَا كَانَ لَا يَبْعَثُ إِلَّا بِرِ
حَاوِلَ الْعَظِيمِ فِي طَلَبِ الْحَمْدِ	إِذَا عَظَّمَ الصَّخْبُ اللَّيْمِ
مَا عَصَى أَنْ تَقُولَ لِلذَّهَبِ	الْأَخْرَجْنَا صِهَابَاتٍ مِنْكَ الْجَوْ

جلد سیم از کتاب در فیم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سیمه

كُلُّ هَذَا بِمَجْدِكَ فِيهِ وَبِوَيْ ذَاكَ كَانَ وَهُوَ قَطِيمٌ
 وَشَيْ نَزْدَكَ كَوْشٍ تَبِيهِ بَيْنَ بَيْتَيْهِمَا وَرَبِّهِمْ بَيْتٌ
 وَظَلَّتْ تَنْظُرُ فِي عِطْفَانِ أَتَبَةٍ لَا يَرْفَعُ الطَّرْفَ مِنْكَ الْبَيْتُ
 لَمْ يَضِجِ الْقَوْمُ إِلَّا فَمَعِ قَرْعُهُ أَوْ سَجَّ بِشَوْهَا شَاوَلَمَا نَطَفُ
 حَتَّى لَقِبْتَ ابْنَ مَخْرُومٍ وَأَتَى كَيْفَ آجِي مَا يُرَا بَاءُ لَهُ سَلَفُ
 إِنْ كَانَ رَهْطًا بِي وَصَبَّ حَائِجَةٌ فِي الْأَوَّلِينَ فَهَذَا مِنْهُمْ خَلْفُ
 أَشْجَالٍ جَعَدَهُ إِذَا نَادَى فَوَادِي حَامُوا عَلَى الدِّهَانِ وَالذُّنْبَانِ
 حَتَّى رَمَوْكَ بِجَهْلٍ غَمْرٍ رَاجِعَةٍ إِلَّا وَسَمَرُ الْعَوَالِي مِنْكُمْ كَيْفُ
 فَدَعَا هَدُ وَاللَّهْمُ بِشَوْالَيْهَا عِنْدَ الطَّعْمَانِ وَلَا فِي قَوْلِهِمْ خَلْفُ
 لَمَّا رَأَيْتَهُمْ صَبَّ حَائِبِيهِمْ أَسْدَ الْعَرَبِينَ حَتَّى أَشْبَاهَا الرَّقُ
 نَادَيْتَ خَيْلَكَ إِذْ غَضِبَ التَّغَايِمُ خَيْلِي إِلَيَّ فَأَعَا جُواوَا عَدَلْمُوا
 هَلَا عَطَفْتَ عَلَى قَتْلِ مُصْرَمٍ مِنْهَا التَّكُونُ وَمِنْهَا الْإِدْرُ الْضِدُ
 فَكَذَبْتَ فِي مَنَظَرٍ كَنْ ذَاوَمَتَّعَ بِأَعْتَبَ لَوْلَا مَسْفَاهُ الرَّابِي تَشْرِفُ
 فَالْيَوْمَ يَفْرَعُ مِنْكَ التَّنُّ مِنْ نَدِيمٍ مَا لِلْبَارِي فِي آيَةِ الْغَزْوِ وَالنَّصْفِ

اصلاح فرمودن امیرالمؤمنین علی علیه السلام معبود را از برای جنک نبوه در سال بیستم هجری

دفعی که لشکر شام را از بهلول بیت سپاه عراق چون شایخ بقرم افسرده بود و چند آنجا ابواب صحاحت و مسالمت را قریع الباب کردند و از برینامه معبود را اکتی بردند که فردا بجای امیرالمؤمنین بانبوه جنک خواهد کرد تا اینکار را بیکر کند و مردود از این جنک جویشن بکنند

این خبر فرعی تمام در لشکر شام در اقاد و از نسوی اشترخعی این غمیت بر آن زویرفت این خبر شاکر

قَدَدْنَا الْفَضْلَ فِي الصَّبَاحِ
 قِرْجَالُ الْحُرُوبِ كُلُّ حِدَبِ
 بِضَرْبِ الْفَارِسِ الْمُدَجَّجِ بِالسَّيْفِ
 بِابْنِ هِنْدٍ شَدَّ الْحَبَا زَيْعُ
 إِنْ فِي الضَّبْحِ إِنْ بَيْتٌ لَا مَرَا
 فِيهِ عَمْرُ الْعِرَاقِ أَوْ ظَفَرُ الشَّامِ
 فَاصْبِرُوا لِلطَّعْمَانِ يَا لَأَسَلِ
 إِنْ تَكُونُوا فَمَنْ النَّقْرِ الْبَيْضِ
 فَلَنَا مِثْلُهُمْ وَإِنْ عَظْمُ الْمُخْطَبِ
 بِمُخْتَبُونَ الْوَيْبِ طَنْسًا إِذَا
 طَلَبَ الْقَوِي فِي الْعَادِ وَبِهِ

وَلِلَّيْلِ رِجَالٌ وَاللَّيْلِ رِجَالٌ
 مَقِيمٌ لَا تَقْدَةُ إِلَّا هَوَالُ
 إِذَا فُلَّ فِي الْوَقَا الْأَكْفَالُ
 لِلْيَوْتِ وَلَا يَهْدُ هَبْنُ بِيكِ الْأَمَالُ
 تَفَادَى مِنْ هَوَالِهِ الْأَبْطَالُ
 بِأَهْلِ الْعِرَاقِ وَالزُّوَالِ
 التَّمْرِ وَضَرْبِ بَيْجَرِي بِهِ الْأَمْنَا
 وَغَالَتِ أَوْلَاكَ الْأَجَالُ
 قَبْلُ أَمَّا لَمْ نَمَّا أَبْدَالُ
 جَرَّتْ لِلْيَوْتِ بَيْنَهُمَا أَدْبَالُ
 ذَا شَهَانَ التَّقْوُسِ وَالْأَمْوَالُ

بهرینامه

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۱

باغیبد یکمیزان بزوهما با خلعی است آن خلف که اقصا بسفلی کند که در آتش جای دارد ازین جمله زیاد است از فضیلت نوشت که بدان بر روی فرمایند
 ذیل کنیم ذیل طبع در فیه می‌داریم همانا کاهن که در حجت با از در کرامت سلام را کردن نماید کرده ما پس گروه مسلمانان است بشما
 با در طلب مان ایان آورید و طبع علمیت مسلمانان گرفتند لکن این وقتی بود که سابقین نصب است بر زده بودند و مهاجرین اولین در معارج فضیلت
 داشتند لاجرم امیرالمؤمنین را و پای تمشیطان در توره کند و تر به و نصیب خویش نماز چون این نامه معویه رسیدت پشیمان گشت گفت
 کاش هرگز بخارش این نامه پنداشتم و خویشتم را دستخوش نگاشتم بنان علی حاتم و این نامه را از کمال کرامت یکد روز از عمر و عاص پوشید و پشت
 آنگاه او را بخواند و بروی قرانت کرد عمرو بی توانی آغاز شامت نمود و گفت امیرالمؤمنین با تو سخنم باب مخاطبه صحابه علی فرزند کن و خود را در آن روز
 گویندانی علی سخن است که اگر همه گویندگان جهان کلمه گویند با او کلامه تواند کرد نصیحت من شنیدی این نصیحت را آوردی این شعر را در زمین آوردی

وَدَّرَ الْأَبْرُونَ لَكَ الشُّهُودَ	الْأَقْبَهُ دَذْلُكَ يَا ابْنَ هِنْدٍ
وَقَدْ قَرِعَ أَحَدٌ بِدَعْوَى الْخَبْلِ	أَخْلَعَ لَا أَبَالَكَ فِي عَيْلِي
وَتَرَجُّوَانِ بِهَا بَكَ بِالْوَعْدِ	وَتَرَجُّوَانِ مُخَيَّرَهُ بَيْتِكَ
بَشِيبٍ لِمَوْلَانَا رَسُولِ الْوَلَدِ	وَقَدْ كَشَفَ الْفِتَاعَ وَجَرَ حَرَابًا
قَوَارِسَهَا نَلَّهْتَ بَكَا لَأَسْوَدِ	لَهُ جَاوَاهِرٌ مُظْلِمَةٌ طَمُونٌ
وَقَدْ مَلَّتْ طِعَانُ الْقَوْمِ عَوْدِي	بِقَوْلِهَا إِذَا دَلَفْتَ إِلَيْهِ
وَإِنْ صَدَدَتْ فَلَيْسَ بِي دُؤُوبِ	فَإِنْ وَرَدَتْ فَأَوْ لَهَا وَرُودًا
وَمَا هِيَ مِنْ مَسَائِكَ بِالْبَيْدِ	وَمَا هِيَ مِنْ أَبِي حَسَنِ بِبِكْرٍ
ضَعِيفِ الرُّكْنِ مُنْقَطِعِ الْوَدِيدِ	وَكُنْتَ لَهُ مَفَالَةَ مُسْتَكْبِرٍ
وَمِنَ السَّوَابِ وَالرَّأْيِ الرَّقِيدِ	دَعَى الثَّامَ حَسْبُكَ يَا ابْنَ هِنْدِ
وَلَا لَكَ لَوْ أَجَابَكَ مِنْ بَرِيدِ	وَلَوْ أَعْطَا كَمَا أَرَدْتَ دَعَا عَمْرًا
رِيكِيهِ وَلَا مَادُونَ عَوْدِي	وَلَوْ تَكَبَّرَ بِذَلِكَ الرَّأْيِ عَوْدًا

و عمرو بن العاص زمان روز که علی علیه السلام او را از پشت اسب زد و سخت چون عورت سمود او را بسلاست گذاشت با کشت در بطنم و تحمل علی
 می فرود و در خاطر شکر این احسان می‌داشت با معویه گفت ای عمرو من دستم تمام که تو ازین کلمات به خواهی گفت می خواهم برادر کار را با خطی سنا
 خوانی و علی با صابت ای و کرامت طبع و شرافت حجت و خصانت عقل بر من ترجیح تحصیل گذاری عمر و گفت امیرالمؤمنین خطای ای تو کثرت است
 دستم از من علی در خدمت تو موجب فایده نیست به فضایل علی تو میگزازی من میدانی معویه در چشمش در گفت ای عمرو چو در غربت حجت بود
 که تویی که اینمزه علی نیست که دی و در میدان جنگ تیر از اسب در انداخته تو پناه بند عورت خویش شدی تا از خاکت بر بیای عمر و بخندید و گفت
 ای معویه این علی بوطالب است که نهنگ خاکت نتواند چید و از دانه از صولت و نتواند را کشت بر افیده بمیدان آورد و بهر صلیت
 خدمت که صورت بند و نتواند از خاکت را کشت این در میان مبارزان جهان و در لیکن نام در محرمی تمام است اگر تو از من دلیرزی
 هستی از ابواب سکاوت و معانیت فراست خود بجای آهنگ میدان کن و مروی خود را بیارای پس من چگونه از شیر شتره و از دانه
 کرده نجات خواهی یافت معویه همچنان سخن بد را از کمی شنید و عمر و را شامت میکرد و عمر و این شعر را بگفت

مَعَاوِي لَا تَمِيتُ بِنَارِ سِنِّهِ
 لَفِي قَارِصًا لَا تَعْبُرُهُ الْقَوَارِيسُ

جلد سیم از کتاب دوم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم

مُعَاوِيَةَ اِنْ اَبْصُرْتَ فِي الْخَيْلِ مُقْبِلًا
 وَابْتَعْتِ اَنْ الْمَوْتَ حَقٌّ وَاِنَّهُ
 فَاِنَّكَ لَوْلَا قَبْتُهُ كُنْتَ بَوْمَةً
 وَمَا ذَا بَقَاءِ الْقَوْمِ بَعْدَ خَيْبِطِهِ
 ذَاكَ فَصَمَّتْ دُونَهُ الْاُذُنُ مَا دَامَا
 وَابْتَعْتِ اَنْ الْمَوْتَ اَقْرَبُ مَوْعِدٍ
 وَتَمَّتْ بِهَانَ نَائِي حَذُّ رُغْمِهِ
 اِنِّي اَللَّهُ اِلَّا اَنْتَ لَيْسَ غَايِبُهُ
 وَارِثِي اَمْرَهُ بَايَ فَلَمْ يَلْقَ يَشْلُوهُ
 كَاِنْ كُنْتَ فِي شَيْءٍ فَاذْهَبْ عَجَاجَهُ
 اَبَا حَسَنٍ يَهْوِي دَهْنَكَ الْوَسَاوِسُ
 لَيْفِيكَ اِنْ لَمْ تَمُضْ فِي الرُّكْبَانِ حَائِسُ
 اَتَيْجُ لَهَا صَفْرًا مِّنَ الْجَوَارِسِ
 وَارِثِي اَمْرَهُ بَلْفِي عَلَيَّ الْاَبْسُ
 فَتَفِكَ فَذَخَا قَتْلَهَا الْاَمَالِسُ
 وَارِثِي نَا دَا لِكَ فِيهَا الدَّهَائِسُ
 وَعَضَّضْتَنِي نَابِثِي مِنَ الْعَرَبِ نَائِسُ
 اَبُو اَسْبَلٍ مُّضِي اِلَيْهِ الْفَرَائِسُ
 يَجْعَلُكَ لِنَفْسِي عَلَيَّ الرَّاوِسُ
 وَارِثِي لَيْفِيكَ التُّرْمَاثُ الْبَسَائِسُ

اما از بسوی چون علی علیه السلام گریست که مردم شام بسبب طرز عقوبت شایسته بدایت باز کردند بر آن نهادند که این کار را بگویند و مستحقان
 از ما سر و بادیدار و در وقت بگذرد ز قس از بسید ابوبکر و درین سینه که همه در میان جهانت بر پای شد و این خطبه قرأت کرد آنچند که
 علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام
 و استغنیه علی ما تابنا من امر دنیا و ازین بهر و آنکه کل علیه و کفی بالله و کلا اثم انی اشهد ان لا اله الا الله و حده
 لا شریک له و ان محمد عبده و رسوله ارسله بالهدی و دینیه الذی انقضاه و کان اهله و اصحابه علی جمیع الابدان یبلغ
 رسالته و یجیه علی خلیفه و کان کماله فی روفه و ارحامه اکرم خلق الله حسابا و اجله منقرا و انجما هم فسادا و ابرهم بوالدی
 و امنهم علی عقیده و تعلق علیهم مایل و لا کافر و ظلمه قطبل کان بظلم متغیر و یغنی و یضغ و یمنون حتی مضی مطیع الله
 صابر علی ما اصابه مما همدی فی حق جهاد و عابد الله حتی اناه البغین فکان ذهابه لفظه للصیبه علی جمیع اهل
 الارض البر و الفاجر ثم رکن فیکم کتاب الله بامر کربط اعز الله و منها که عن معصیه و قد عهد الی رسول الله صلی الله
 علیه و آله محمد ان اخرج عنه و قد حضر که عدو که و قد عرفتم من دینهم بدعوهم الی باطل و انتم عستم
 نیکم بین اظهرکم بدعوکم الی طاعة ربکم و الی یسئ نیکم و لا سواء من صلی قبل کل ذکر لکم تبیین و الصلوة
 غیر حق الله و انا و الله من اهل البیت و الله انکم لعل الحق و ان القوم لعل الباطل فلا یجسر القوم علی باطلهم و یجیبوا
 علیه و یسرفوا عن حکم فلانوا هم یستدیم الله یا بد نیکم فان لم تفعلوا لبعثهم الله یا بد بی غیر که
 خلاصه کلمات امیر المؤمنین نجف ازین می آید بعد از شایسته بزبان پاک درود بر او بود لولا که بفراید چون رسول خدا رحمت استحق فی خلق
 بود این سری پاینده را و در اع گفت صحبت او بر مردم از صرح صالح و در طایح صعب اما در آنحضرت کتاب خدای در میان شایسته و بیت گذا
 و شمار ابطاعت خدا و ما مورد است و از آن کتاب خاص نبی فرمود و همچنان با من چنان نهادن بر کز چنان و نیکم و از فرمان پیروان نشوم کن
 که حکم قضایا درین رضای دشمنان خویش حاضر شد و نه سینه معبود و اگر رضای شما است ایضا از بسوی باطل دعوت میکند و پسرم پیغمبر شایسته
 شاست و شمار ابطاعت حق و سنت رسول بنیاد بگویند او را با من برابر توان گذاشت و حال آنکه من از تمام مردمان در نماز سبقت گرفته ام و خبر رسوله

خطبه
بی در تحریر
شکر

کتاب صفیقا از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۴۳

سجده نماز زمین نشی گرفت و بن غازی بدرم سو کند یا خدای شما بجهت خود و مردم و بر باطل اندکی روا باشد که ایشان بر باطل خود انجمن شود
 و شما از حق خویش برکنده گردید بگری کنید و با ایشان قائل بیداخله دست شما ایشانرا کینه کنید و اگر کینه می کنید و توانی چونند هم بدست دیگر
 ایشانرا کافات خواهد فرمود چون امیرالمؤمنین اینکلمات پهای برد صاحب حضرت پهای شدند و عرض کرد یا امیرالمؤمنین ما بنده کانی هستیم
 پذیریم هر چه خواهی فرمان کن بابت آنش هرگزیم و پذیریم و در همه چنان زبندل میگویم تا تو بگیری و با تو زده شویم از وقت امیرالمؤمنین فرمود سو کند بدان
 که ما من در دست است در خدمت رسول خدایم و ما میگردم فقال لا سبف الا ذوالفقار و لا فنی الا
 علی آنگاه فرمود یا علی انت متقی بمنزله هرون من موسى فخراته لانی بعدی و حیوانک با علی
 و مؤنک معی فوالله ما کذبت و لا کذبت و لا ضللت و لا ضللت و لا ضللت ما عهدت لی انی اذ
 النبوة و انی لعلی بینه من ربی بینهما لیتب فتنها لی و ان لعلی الظنون الواضح لفظا ایضاً علی
 چنانچه برون وزیر موسی و خلیفه موسی بود و وزیر من و خلیفه منی الا که بعد از من پیغمبری نمی آید و مرگ جاست تو ای علی با من است یعنی جاست تو چون
 جاست من و موت تو چون موت من است و من همه جا با تو ام و تو با منی آنگاه فرمود سو کند یا خدای دروغ نمیگویم در من دروغ نتوان بست و کلاه
 نمیکند و کلاه کرده نمیگویم و فراموش نمیکند آنچه رسول خدای با من بیان نهاد و اگر نه با من چنان خویش محکم کرد و من بر حجت بران پروردگار خود
 آن بر آنی که خداوند پیغمبر سرود و او را فرمود و من بر طریق و انصاح و راه روشن میروم و این سخن آنگاه فرمود امیرالمؤمنین پس اینکلمات بسبب آن
 دل بر جفاک نهاد و فرض داشت که جان بر لبز جفاک کند یا حضرت جینه

۴۴
جنگ
بیته الی

جنگ و پسین صفین که از ایلد الهیرو گویند در روز پنجشنبه و هم صفر در سال سی و هشتم هجری

چون معویه چند که اجال است باک خدیجه و کیدت کتوه داشت باشد که این کا و حجت بصالحیت پیوسته کرد و این جنگ باقی بنام نبرد
 بر نشان نیامد با جان و مال ابرک گفت دل بر مرک نهاد و سر نشان سپاه پیش خواست و گفت ای شیران صف شکن و دلیران در دنگل چند
 که خوبتر این فحاصمت را بسالمت باز در پیفته نشد لاجنگ با یکدیگر و حفظ حوزه خویش نمودند اما آنست که اگر مردم عراق بر شما دست
 بر زبان و فرزندان شما وقت نهند و دو دمان شمار از این بر اندازد پس کوشید تا کاسی که شربت مرک نوشید از سر مرک که بر چرخه می باشد چون
 جان ببردی و دید شمار اشاعتی و سر زنی سخاو بود و بس از نیکو گفت با سپاه شام را ساخته جنگ است و بنیت راست در و از پس ده با آید
 از نسوی امیرالمؤمنین علی و مصطفی بر تن راست کرد و شمشیر مصطفی را حایل فرود و مغر سی تبصطی بر سر بست و بر تبصطی که بر بنام دش
 برشت و نگاه بر اند و پیش روی صف میامد و ایستاد و نداد و او که ایروان امروز روز است که در روز کاران در از این روز با تو اینک گفت سو
 بدان خدای که جان علی در دست است اگر این قوم برخلاف سنت و شریعت کار کردند دست تو انا از توان خود نداده و خدا را معطل
 و در ابطال حقوق مسلمانان و اساق سنت طمان کوشیدند و در کفران و عصیان شاکر و شیطان نشدند من هرگز این مردم را تصحیح نمیکنم
 و میدان مخالفت را بر زاده غرلت اختیار میگردم لکن چون گم که بر من واجب شده است اینجا است از طریق خذلالت و خواست بر او نمرد با صفت و غیر
 دعوت کنم و اگر اجابت نهند چند که تو انم از مخالفت ایشان توانی نجوم هم کنون چنان اشد که کار با جبر با ضرب مفسد و مصلحتی بر من
 کست که خویش را بخدای فرود شد و جلیاب محبت و غیرت پوشیدند که تو اندر راه دین بکوشد شام در آن جنگ پروردگان تنگ برودند تا از
 چو از گلگانه گلگون است و گلگانه مردان همه خون است پای اصحاب را ستار کینه و ساحت کار زار شود و بدینکه معویه یا عثمان نذر و بگه غر بر او و خدا
 خویش سجز کردی آن شرکین که در بدر و احد کشته شدند و در کانون سینه شمشیر زار و زبندت و خون عثمان جماعتی از پیروان شام در کرد و خود
 ساخته و کین توری بنی عبدالمشکر در آن ترا حده قتلایوا الائمة الکفریة لکم لا ایمان لکم لعلکم یقنعون و کین امیرالمؤمنین

کتاب صفین از کتیب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۴۱۵
 که زگران بر در عهای داودی و خودهای عادی کار پیک و سندان میگردد و فضای مغرکه اغیرت از آن بنگران میساخت و لیلان پر خاشجوی چون
 و بود یوانین خنده و میثانه چرب است میز و نه بسج پر پیر میزند نه بسج برادر برادر میساخت و اگر میثا غنیزه چنان بخویشتن بود که تا آن
 نیندیشد میز و ذوی کفشد و می کلند چند کجاک میمان هر خون شد و یک بیابان زک طبر خون گرفت مقرر است که بسج کوهی مردم
 شام مانند قبیل یک در خاصیت ابل عاق اتفاق نداشتند و بسج قوم چون این قبیل در وقت معویه همه پستان بودند و از انوی مردم جدا
 و طوایف بعد و نهج در حضرت امیرالمؤمنین فرمانید از زهره قبایل بودند و با معویه از زهره کس خصمی افزون داشتند درین غلوی جنگ عمره بسج
 عامر علی که قاید رئیس قبیل یک بود فریاد برداشت که ای مردم جماعت ما کف فرمان من بیرون نشوید اگر پیر چنان که بسج لاران شام با من اتفاق
 و در موافقت من جمله در و بند سپاه عراق را در هم شکم و نه بریت کنم مردم شام گفتند نیکو رای زدی و با او بدست و جلاستان شدند و با اتفاق
 حمله کردند و چون یل میان کن بجانب سپاه عراق روان شدند محمد بن خنیفه که جنگا نواوه شو و کازانه شمشیر بود و اتفاق شترخی و عباس
 بعد از هاشمی و عبدالبن جعفر را شوق شد و آهین باهین همی کوفتد و چنان از تر که کرد و غبار فضای مهر کنار یک شد و پیاده و سواره داشت
 در هم رفت که ایتهای جنگ از هم باز نداشتند و جایگاه خویش را نیاوه کرده و امیرالمؤمنین چنان در لشکر شام غرق بود که سگالش لشکر عراق
 نشان او داشت بزگان سپاه چنان کردند که آنحضرت شیده شده است فریاد بنا کرد و شمشیر و تازی می کر سید امام حسین علیه السلام
 فرمود ای مردم خاموش باشید بجان خطا مکنید اگر مردم شام امیرالمؤمنین را بشوید ساخته بیهرنت و جلاوت دیگر بر شام تا غنیزه زیادت
 امیرالمؤمنین را خبر داد که شهادت آنحضرت در کوفه خواهد بود سخن برانچه شد که ناگاه پیروزی لشکریان رسید و گفت امیرالمؤمنین
 شهید گردون خود جسد مبارکش را در میان کشتگان نظاره کردم لشکر چون این سخن بشنیدند با علی صوت بنالیدند و سخت بر سینه شام حسین
 گفت ای جماعت این شیخ مردی دروغ زن است او را تصدیق کنید امیرالمؤمنین مرا فرمود مردی از قبیل مراد و کوفه او را شهید میکند و آنحضرت
 هرگز که بجز خبر ندهد شاد دل بکنید و ساخته جنگا بشوید شیخ مرد مراد را مشن او را انوی است سخن از مردم عک بسیار کشت و او را
 در آن جمله چندان خون ریخت که نعل سواران به لعل شد و توایم اسجای شمشیر و هم شاخ تقیم کشت آنگاه با صف خویش مراجعت کرد معویه
 به رو بن العاص آورد و گفت ای ابا عبد الله روزیست که صبر باید کرد و ازین پس روزگاران در از غم ناید جست عمر و گفت سخن بصدق کردی
 لکن امروز روزیست که مرگ حق است و حیات باطل است اگر همان برانیکو که رفت یک حمله دیگر افکنند چاکس از ما زنده نماند که خبر باز
 و از انوی علی علیه السلام این بسنگام در صف معبد بن قیس الهدانی جای داشت و شترخی هنوز از آنحضرت خبری نداشت و بر سر چکان سپاه
 یکجا عبور می نمود و باز پرس میفرمود و غلام خویش باشم و گفت اگر از امیرالمؤمنین نشان گرفتی در ابشارت آوردی در حق تو فایده
 خواهم کرد و گرا متخا خواهم فرمود هم در وقت است شترخی علی علیه السلام را در صف معبد بن قیس هدانی دیدار کرد و سخت استغفار و پیشانی
 علی علیه السلام فرمود ای شترخیت ترا که فرزندت بر سیم را آتسی رسیده اشتر در پاسخ این اشتر را بر عرض رسانید

كُلُّ شَيْءٍ يَسُوءُ الْاِمَامَ صَغِيرٌ
 وَهَلَاكُ الْاِمَامِ اَمْرٌ كَبِيرٌ
 فَذَرُوبْنَا وَقَدْ اَصَابَ الْيَوْمَ
 رِجَالٌ هُمْ اَلْحَمَاهُ الصُّغُورُ
 مَنْ دَاخِيَ غُرَّةَ الْاِمَامِ عَلِيٍّ
 اِنَّهُ فِي دَجَى اَلْحَمَادِ مَيُّوْرٌ

بمجد درین حمله که قبیل یک جلدن خاصه با هم خاصیت و مقاتلت داشت از قبیل همان صید و دوازده کس مقول گشت از قبیل
 هشتصد و هشتاد تن و بروایتی هشتصد و هشتاد کس شده است و معبد بن قیس هدانی بار جوزه این بیت میگوید
 وَقَدْ عَلِمْتَ عَاكَ بِصِغِيرٍ اَنَا
 اِذَا مَا اَلْتَقَى الْجَمْعَانِ قَطَعْنَا هُمْ شَرًّا

جلد سیم از کتاب دیم ناسخ التواریخ در وقایع احوالیم

وَتَجِدُ الرَّاكِبِينَ فِيهَا قَتْلًا مِمَّنْ هُمْ أَقْرَبُ إِلَىٰ مَا يُبْتَغَىٰ فِيهَا وَلَا يَسْتَمِعُونَ الصَّاعِقَ إِذْ يُسْمَعُ إِلَّا مَن يَخْتَرُ

و دیگر بار لشکر را حمله کشید بعد بن قیس همدانی لشکر خویش را با هم آورد و علمها پیش داشت و شتر نخی و چوبین عدی الگندی قیس بن عباد
 و بعد بعد بن عباس و سلیمان بن صدق و قرامی و بنیوی بن خالد و اخف بن قیس و رفاعة بن شداد و جندب بن زید و دیگر سران و دوع جان
 کشته و دل بر جنگ نهادند و امیر المؤمنین علی علیه السلام خفای اخضر که گنده بقر بود بر روی رسول تضرع و پیشه سپرز پیشت بدست
 و بنوقت عصائی رسول خدای را که مشوق نیامدند در دست داشت پس روی با شتر نخی آورد و گفت ما لاکت است رسول خدای است
 و بعد روی تا کنون بیرون نیامده ام و آن را این است که رسول خدای است و مرا فرمود که بپوشی که برای دیگران بگوید ها ابا الحسن ایاک
 لَتَخَارِبُ النَّاكِبِينَ وَ النَّاعِیَةَ مِنَ الْأَعْرَابِ وَ أَتَىٰ نَجَبَ وَ مَقْتَبَ بَعْضِهَا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ قاصداً لِمَا آصَابَكَ
 اِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِیْنَ یعنی ای ابوحنس تو با عايشه لشکر حمل و معویه و سپاه شام و جماعت خوارج که از هجرت بیرون
 شوند حرب خواهی کرد و بسی سخت و شکنج که از مردم شام خواهی دید بر اینجمله شکلیا میباش که خداوند ایشان را هرگز نکند گان است پس است رسول خدای
 منصب داشت سکران چون آن را دست بدیدند که آن را بنام شدند و با او از بندگی رسیدند و هرگز دست بر سرش نداشتند و جمع را توانست گفت
 و پیش آن را دست را بسوی آنگاه علی علیه السلام قبر فرمود که نیز رسول خدای را که معروف بر جمع مومنان است حاضر کن بعد آن نیز را یاد رود علی
 بگرفت و گفت این روح را فرزند من حسن از من میراث میرد لکن بدو کار میفرماید چون نوبت بحین میرسد این نیزه زدم نیزه در دست و شکست
 مان ای لاکت ان که رسول خدای را خبر داد که خداوند دنیا را از برای خدا آورده و خیر خاص آخرت چه خبر از برای خدا آورده آنگاه آهنگ جنگ فرمود
 بد انسان که دریا موج از پس موج میزند لشکر فوج از پس فوج روان گردیدند از زمین از زمین ستم ستور بوقید و آفتاب زگر سپاه فرود آمد و اول کشتی پنا
 شام مروی بیرون تا خت در معنی را ندود و خودی عادی و او را شمشیری همی در دست بود جولانی کرد و نداد و داد که ای مردم عراق شمار کمان
 که امروز جوی خون در زمین روان خواهد داشت من اکنون کمان شمار با یقین پر بسته میام و از شما چندان خون میریزم که جوهای خون
 بر زمین روان کرد و از شما کنگر خونین را نیز در زمین دانه کمان خود را شجاع تر بخواند من بیرون شود و نیز از نامردان مردان و پناه امیرالمومنین
 مرو بن عدی بن و سب بن خضیب بن عمر اشعری با تیر و نیزه و بر روی او در آمد و گفت ای مرد کشتی تو اول کسی که امروز بدست من کشته شود
 در او سخت و از کرد راه تیغ زرد و در از است بداخت و در جای ایستاد و نداد و داد که ای مردم شام کبیر از با من قمان در عهد بن و دست کوفی
 ایمانی که ابو جندب گیت داشت و در میان شجاعت و فرمان برداری بود میدان آمد و با عمرو در او سخت و خوش بخت از پس او بشیر بن عوف النخعی می
 رفت و همچنان بدست ابو جندب کشته شد آنگاه شجر بن عقی النخعی که مروی عالم بود و جلاوت و زادنی کمان داشت آنگاه جنگ ابو جندب کرد
 و سب زرد و با او روی در روی شد زانی در بر نیامد که هم بدست ابو جندب منید است شتر نخی چون گرفت که چند تن از فرمان تو
 بدست ابو جندب بنا گشت جهان در چشم او سپاه شد چون شتر خرم خورده و خروش بر آورد و دیگر بار صاعقه آتشناشن کرد و مانند شعله جلا
 میدان جنگ او پرچم و بانگ بر ابو جندب داد که لذت بخشید و صدای شمع را یکی ابو جندب گفت که او شتر است گفت حکم سنت و شتر
 قتل انجام بخت واجب است بر ایشان بر همان خروج کردند و هم اکنون با سویه قتال می کنند شتر گفت عظیم احسن مروی که تو بوده معویه عقل
 سبقت و ترافعت تا کاسی که طاعت مخلوق بر عصیان خالق اختیار کردی ابو جندب بر شتر خود کرد و شمشیر را از شتر تو هم او را بسیر رفت
 و تیغ زرد و سرش را بداخت و در جای ایستاد و مبارز طلب کرد یازده تن از فرمان سپاه شام یکس از یزدگیری بیرون شدند و با او کشته
 دوازده دست و شترت مرگ نوشیدند بنوقت اشتر با صغ خویش شد هم در زمان سپاه شام یکس از یزدگیری بیرون آمد و فرموده است که ای مردم
 عراق کجا شد آن مرد که یازده تن از بخت ازین جلا برد و هم و حال من بودند شتر چون سخن او شنید با کشت داد که بجای باش تا هم اکنون تو را

کردن غلام رسول خدا

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علیه السلام

۳۱۶

با ایشان سخن سازم و اسب بر بخت مدتها می این بخت آنا العلام الان بختی الکیدی اختلف في الدجال والفرق
استر مخفی سخن در بیان او بخت از کردار تیغ زود و بخشش را بریند و با آرد این وقت این امیرالمؤمنین انصار را از امید و میفرمود و ز روی از جنگ
برگاشتن پشت با این اسلام و دشمن است اگر در رضای خدا نموده اید و از خداوند پشت جاوید خواستید خوشی بجای آوردید و در

تعداد
در این سخن
استعداد

بگو سید اول کس از انصار ابو العیثم بن العثمان اسب بر محاند و این شمشیر بخت
اَحَدُ رَبِّي وَهُوَ الْحَمِيدُ ذَاكَ الَّذِي يَفْعَلُ مَا يُوَدُّ دِينٌ قَوْمٌ وَهُوَ الشَّهِيدُ

تعداد
خیزند بر
سخت وقت
انسان

خویش را بر شکر معویزه و سبقت رسان در ایشان گذاشت نیز در می کش است که است از پس و نیز برین ثابت که معروف بنو الشهادتین
انان بر نگاه و زرد میدان آمد و این بر جوزه بخت

كَذَابُ رَجُلٍ اَنْ يَبْعَثَ الْمَاكُثُ وَالنَّاسُ مَوْرُوثٌ فِيهِمْ فَاِذَا هَذَا عَمْرُو مَنَاكُثُ

پس مولا کند و چند کس از سپاه معویه را بنجاک افکند و همچنان رزم میزد تا شهید شد و شتر و مسببه او را مرثیه میگوید
عَنْ جُوْدِي عَلَى خُرَيْبَةَ وَالِدَتِي قَبْلَ الْاَخْرَابِ يَوْمَ الْقَنَابِ
مَلُوا ذَالْتِهَادَ هَبْنِ عِبَانَا اَذْرَكَ اللهُ مِنْهُمُ الْاَثْرَا
و از پس او دو تن پسران خالد انصاری که نیز یکی خالد نام داشت و آن دیگر را طهره می نامیدند میدان آمدند و خالد این شعر بخت
هَذَا عَلَى وَالْهَدَى بَعُوْدُهُ مِنْ خَيْرِ عِبْدَانٍ قَرِيْبٍ عُوْدُهُ

تعداد
خالد دلا

و طهره این بیت را گفت و کرد
هَذَا عَلَى وَالْهَدَى اِمَامُهُ هَذَا الَّذِي بَيْنَنَا اِقْدَامُهُ

ایشان نیز مبارزتها کردند و اثر نمود و بسیار کس کشته شد تا شهید شد آنجا جناب بن زبیر از سر جان برخواست مانند برق طغیان سپاه
معویه زد و از زمین و شمال قتل او را بدید که شهید گشت اشتر مخفی بر این جمله گران بود و سخت میکرد امیرالمؤمنین فرمود با اشتر خداوند چشم ترا گریه
این کربستن چیست عرض کرد از آن میگویی که جماعتی در حضرت توبت شهادت آوردن معادست که در من همچنان زنده ام امیرالمؤمنین او را
بنواخت و شفقت فرمود آنجا قنبر از فرمان کرد که بجانب میمنه شود و بعد از من جعفر و فرزند من محمد را بگوی کوش بر من دارید چشم بر من نهید چون
مولا حکم حمله در پیید و همچنان کسبل بر زیاد و سلیمان بن عمرو را آگهی داد از آنجا بجانب میسر شود مردم میسر را بدین سخن بستان کن تا بگردد
شکر تمامت چشم بر است امیرالمؤمنین علی و شهید و آنحضرت روی در قبل آورد و با علی صوت استین دعا تراست کرد یا الله یا الله یا الله
بَا اَحَدًا بِاصْمَدًا يَا الله يَا الله مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا يَا الله يَا الله يَا الله يَا الله يَا الله يَا الله يَا الله يَا الله يَا الله
الْاَخْفَاقُ وَنَحْنُ بِالْبَصَارِ وَطَلَبْنَا اِنَّا نَتَكَلَّمُ اِيَّاكَ غَيْبًا يَا الله يَا الله يَا الله يَا الله يَا الله يَا الله يَا الله يَا الله
وَنَشْتُ اَهْوَاؤَنَا رَبَّنَا اَنْفَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْ نَفْسٍ وَنَفْسٍ وَنَفْسٍ وَنَفْسٍ وَنَفْسٍ وَنَفْسٍ وَنَفْسٍ وَنَفْسٍ
تو کام میزند و لجا بسوی تو راه میجوید و دستها بسوی تو برداشته میشود و در دغا بسوی تو کشیده می آید و چشمها بسوی تو گران میگردد و ما بجا از تو
خو هسته می آید تا ما بسوی تو شاکست می آوریم ندوری پنجه بر زودنی دشمنان و برانگیزی ای ای پروردگار با بجای زبان و میان قوم ما و بجای
زیرا که تو بهترین گشایندگان و حکم کننده گانی آنجا روی باش که در فرمود سُبْحَانَ اَعْلَى بَوَكْرَةَ اللهُ بِرُؤْفِ فَضْلٍ وَرَبِّكَتُ خَدَوَيْهِمْ فَرَسٌ
لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ كَلِمَةُ التَّقْوَى اِيْنُوقْتِ اميرالمؤمنین چون شیخ نصیبان بخود شهید و مانند برای آتش میجوید و شکر در وقت
آنحضرت بجاست مولا افکند زرد و کار دیگر که نشد و ستولی حیات نسل از گزند زود کرد و در کارها خیر بر صرخ ماه که چو نبری سپاه دید زود

تعداد
عرب بسید
الهدی

جلد سیم از کتاب و تیم نامح التواریخ در وقایع اقالیم سبعة

در پیشه نخستین بماند از آن کمانها زه کرده چون باران بباران نمود چند نکره بکشت و کمانها بکشت و بعضی
از تیر پرده کشت کمانها بکشد و نیز برود شد سوار بر روی سوار همرفت مرد بر زبرد و همی افتاد چندان بر زد و یکدیگر را بکشد که نیز او را
و سواره کشت این وقت سواران پیاده شدند و زانو با زمین زدند و شمشیر بکشیدند و بر سر و نیز یکدیگر همی کوفتند میدان همه موج خون شد و علمها کون
افتاد و جوی هم که از قنغم ابطال و تخم افروغ و یک طرح و ناله مجروح خنجر و آمد کشت بانگ شمشیر می نو لاد بر خود آهین و در عید چنان بود
آمد که گشتی کوه پامیا از هم فرو میریزد و پارای کوه با یکدیگر مصادف میکنند بوقت صبحه را کس ادای نماز خوانست و اگر توانست خنجر تکیه و آسار
بنو بدینگونه بچخال مرگ در جان کاوش میکرد و آسیای حرب در خون کردنش نمود تا آفتاب خون شست تا یکی چهار یا سیاه شب
دولایکشت و ظلمت از پس ظلمت مترکم افتاد و جنگ همچنان پیوسته بود تا کاه دران رزگاه و دیدن عقبه هزار تن از ابطال جان امیر المومنین
دو چار شد علی انکرست که ازین دشمنان تیغ می نمود و در کرب بنجا که کنگد مرگ خویش را در دست و معاینه کرد چون مصفوری که شاهین شنبه
یاز و با همی که در شیر کزوبی توانی روی بر تافت و همان زمان از پیشین رفت امیر المومنین از قهای او عاشق نغمه و صیغ بن بنایه و سقصد
صوغان عرض کرد نیا امیر المومنین چگونه با باغ و حضرت دست با هم گاهی که با ایشان از نسبت کیم از قهای ایشان تا نیم و قتل ایشان نیز نیم
و گاهی که با همیت شویم از دنبال است جمال کند و دست از قان با زنده امیر المومنین فرمود همانا سوید با کتب خدای و سنت رسول خدا
و من چون معویه نباشم که او را علم و عمل بودی در میان این جنگ و جدل بنیادی بطلد زمان تا زمان نیران جنگ افروخته ترکشت و
تغنی همی جمله متواتر میکرد و چنان بن هودده شخصی در قهای او بود و دشمن مردم خویش را همی گفت که کلمه نمی و خیالی بر شدت و حدت بغیر
و حمل از پی حمل روان کشید و با ذره روح من بیشتر بود چون لمخی پیشین شد همی گفت بمقتدر قباب کمان من پیشین شوی و این سخن را همی کردی
و شکر امیر المومنین است و همچنان نماز شام و صحن بکس دست من بنیاد مبارزان میگویند و با یکدیگر راه نزدیک میگردند تا گاهی که دست
در کربان شدند و جنگ در هم افتند سروروی یکدیگر آفتاب رسد و زخم میسوزند و بنجا که می افتند و با جنگ و ذن قتل میرسانند و شمشیر
در آشنای آن حرب مینالیند و می گفتند بجوم از قهای بر سید بر این مردم شمرده که از شمار ما زده رحم کنید و بر فرزندان تیم و زنان یوه بخشاید
بَا مَعْتَرِ الْعَرَبِ اللَّهُ فِي التُّرْمَانِ وَالْيَمَانِ وَالسَّيْءِ وَالسَّيْءِ و این کلمات صحیح فایده داشت عرض حکیمان ساعت بیاعت آورد
میگشت و تنو حرب زبان تا زمان تا شده بر میثد علی علیه السلام در قهای آن کیر و دار بر است سول خدی سوار بود و با ذوالفقار رزم میداد
و بهر ضربی که میرود با او از بلذ بخیری میگفت و مردی میگفت و همخواست تا شکر با یکد بشوند و دل قوی دارند و در آتش بروایت احمد بن محمد کوفی
و حدیث سعودی که در مروج الذهب و کرد امیر المومنین با نصد و پست و سه تن را با دست خویش بکشت و بهر ضربی بخیری گفت خوار می گوید
مقتولین امیر المومنین در آتش از نصد و زن بود و سخن فاضل مجلسی در بحار الانوار بار روایت خوار می موافق است ابو سعد السمعانی در کتبا
سقطنی از معویه روایت میکند که امیر المومنین در آتش بدست خویش افزون از نصد کس کشت و زیاد و کم فراوان سخن کرده اند که در آن جمله
موجب غلظت است و بچکین با نصد که حدیث کرده است و آنست **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که هر که در راه او بر با یک سکت گویند و آن با کلمی است که از شدت سزا
بغیر و با صبر بر او کاتب سپاه شام بدگونی و لیل و زبون بودند و بانگش کون همی کردند با بطلان شب با مذود بنیکونه حرب بر پای بود و صبح
تا شام نگاه همچنان مردان جنگ هم و نغمه و خون کی گری همی ریختند این وقت علی علیه السلام بر پای شد و این خطبه قرائت کرد **فَاللَّهِ**
أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ بَلَغَ إِلَيْكُمْ الْأَمْرُ وَيَعْدُو كَمَا مَقَدَّرْنَا بِكُمْ وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا الْآخِرُ نَقِيرٌ وَإِنَّ الْأُمُوسَ
إِذَا قَبَلْتَ الْخَيْبَةَ آخِرَهَا بَأْوَالِنَا وَقَدْ صَبَرْنَا عَلَى الْقَوْمِ عَلَى غَيْرِ دِينٍ حَتَّى بَلَّغْنَا مِنْهُمْ مَا بَلَّغْنَا وَأَنَا غَاوٍ
عَلَيْهِمْ بِالْعَدَاوَةِ أَخْلَجْنَا إِلَى الْفِتْرِ وَجَلَّ سَعْدٌ يَوْمَ دِيْدٍ وَدَسِيسَةُ كَارِجِكُ شَاوٍ وَشَمَانُ شَامَا كَمَا نَجَّيْتُمْ كُنُونَ أَيُّهَا عِبَادُ

مقتولین امیر المومنین
در آتش

با بطلان آیه

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علیه السلام

کار بجان افاده و کار دبا سخاوت رسیده و آثار فتح و نصرت باید گفته و محاسنیت با بر ابراز بدست آن توان داشت با ما از هجوم برخلاف بن
 پامی اصحاب استوار کردند و ما را بر پنج و شش اکنه ندون برایشان عانت خواهم کرد و این حکایت حضرت است که مقلع خوابم رسانید چون این
 به مو بر داشت و عمر بن لعائن امش خواست گفت شنیدی علی چه گفت و دعوت در درای هست تو گفت ما عیب نداریم با شما که مردان
 ما را مردان علی قرن و قرین توان داشت و تو نیز تا علی تمام چنانند توانی بود دیگر آنکه علی ازین جنک سعادت شهادت سطلید و تو نیز خانی
 میجویی و مردم عراق از تو پنهان کن که چون دستیابی است از ایامی و مردم شام از علی امین اند که اگر نظر خود را بر ایشان نکرده بودی این جوان
 و مینافع که شرح رفت تو بر علی بوطالت است توانی شد چه در خوشتر فرمود و اندک شامی جان گزای در از گرفت گفت ای عمر از خود
 که مرا هم دهمی و شکر ما بد دل و ضعیف خوانی و سپاه عراق اینجا است بتانی بدی می بدیش و بسری بجای کربلا است مصلحت از خاطر است و
 و صحبت اصحاب خایا به شمری بکوی تا چگونه ازین سباب با سلامت بگویم عمر گفت ای معویه من از سخت و زرد است بودم که
 نتوانم فیروز شد و از برای مرو جلیبی اندیشیدم و در جزایر خاطر ذخیره نمودم تصویرت چنین می بندد که فرمان کنی تا در لشکرگاه بهر گزرا
 ما خود دارند و فرایم آورند پس آن و آنهار از رخشان نرفته بکنیم و بر لشکر عراق عرضه میم و گویم ای قوم ما با جناب خدای کارکنند و خود
 مسلمانان را با حق رنج میجویم که دعوت تا اجابت کنند طریق محاسنیت مسدود اند و راه ما را کشته کرده و اگر نکرند بر زمین ایشان
 مخالفت اند و مردم در گروه شوند نشئت آرا و جنایات کلام ایشان را ضعیف کند و کما مخالفت بجوی و تسویه شده چه گفت است
 ای عمر و سکو جلیبی کردی و ستوده خدیجی آوردی و دل بر عارضه دعوت عمر و مهاجرت با جنک چنان بر پامی بود و کسی بر صلوة با مدوی نیز نشسته
 نیافت سپیده جلگه شب چاک زده و آفتاب لا گرفت و در جمعه نیز بنمید رسید و بروی تانمی از سبب سپری شد مبارزان از بیم باز نشد
 حدیث کرده اند که در آن روز نگاه چند گرت و در لشکر در دست علی بن محمد اصحاب میگرفتند و با او منوی میداشتند و باز میزدند که باره بسود
 تا خمیده بکشت امیرالمؤمنین فرمود اگر این بود که با این تیغ در خدمت محطی رزم دوام در رسول خدا بسیار وقت فرمود لا سیف لاد و لافقا
 و لافقی الا علی من این تیغ ای شکستم و می افکنم و ازین سخن در حضرت خداوند معذرت میبخت یعنی اگر جز این تیغ داشتم و عثمان این را
 ازین افزون بکشم و حال آنکه علمای خبر و سپرو نشسته اند که درین مسج قومی در کتب چندان بخش که امیرالمؤمنین کشت و شمشیر امیرالمؤمنین بهر بر خود
 و در می آمدن میدید و مرد میبخت من بنده نیز با اندازه نیروی خویش برکتها با کند ششم و اجار روی زمین را پشت باروی کرده ام بجان
 خداوند متعال حضرتش اجمال بنا فرود و بهالشد و فراخای فرخیش تعلق قدرت بر محال است علیه الصلوة و السلام و همچنان در یک نفس
 با سیف کسان چندین مردم کشته بخش این شمشیر کوبید و آتش لشکر علی چهار هزار کس مقتول کشت و از سپاه معویه سی و دو هزار مرد
 بخاک افشاده و قتاده حدیث میکند که حدیث کسان بخش هزار کس بود این سیرین در انساب شراف کوبد بر سر کشته فضیض نمودند و نگاه بنام
 گرفته و هشتاد هزار کس آمدند بن اعم کوفی کوبید و آتش سی و شش هزار کس مقتول کشت و صنف کشت الفقه با صاحب کتاب تسبیح اتفاق کرد
 و مقتولین ابتدا لیر را می کشته هزار کس نوشته و در منابع لسا لکین سی سه هزار تن سطور است و نقل اخبار از نیکو تر و ان سخن کرده اند و در مصنف
 خویش مرقوم داشته اند و من بنده را از ذکر آن جمل اطباب کلام هم می آید و لاجرم عنان قلم کشیده و هشتم اما شمار این مرد و لشکر که در صفین انجم شد
 روز نهار فرود میبخت و هر دو جانب مدد می رسید و لشکرگاه معویه از سیصد هزار مرد افزون بود و چو بکشد پنجاه هزار مرد رزم آزادی داشت
 و ایشان را خادمان و پرستاران بود بکم و زیادتی رتی از خدام هم می آمد و در لشکرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون از باع و خدام بکشد
 کس مرد لشکری بود و عدد مقتولین مرد و لشکر که در دست چهارده ماه روی در روی بودند و بکشد رزم دادند احمد بن لدر قتی از یکی بن بخت
 میکند که بکشد ده هزار کس شمار آمد و از آنجا بود هزار کس از مردم شام عرضه پاک دمار کشت و از سپاه امیرالمؤمنین بیست هزار تن شهید شده و یکم من

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۴۲۱

بر این زمان پیوه و کوهکان صغیرم کشید و با ما کتاب خدای کار فرماید چون امیرالمؤمنین این کلمات بشنید فرمود
 اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا فِي كِتَابِي فَرُدَّنِي عَلَيْهِمْ بِبَيْتِنَا وَبَيْتِنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ الْحَقَّ الْمُبِينِ يَخْرُجُ
 جهان تو میدانی که اینجاست اطاعت ترا کردن بکنند از دوا این کار بکلمه ذیعت آورده اند و در میان ما و ایشان حکم فرمای
 که حاکم بر حق و قادر مطلق این هنگام در میان اصحاب علی اختلاف کلمه بود جماعتی گفتند این بیت که ذیعت عمر و عباس
 القتال لقتال و گروهی گفتند باید ازین سخن صدمت باز داشت و با کتاب خدای محاکمه کرد اکنون که ما را بکتاب خدای بخوان
 قتال با ایشان حلال نباشد اشعث بن قیس الکندی در میان جمع بر پای شد و این خطبه فرست کرد اللَّهُمَّ اخذوا واستجيبوا
 وَأَوْمِنُ بِهِ وَاتَّوَكَّلْ عَلَيْهِ وَاسْتَصِيْرُهُ وَاسْتَغْفِرُهُ وَاسْتَجِبْهُ وَأَسْتَهْدِ بِهِ فَإِنَّهُ مَنْ هَدَى اللَّهُ فَلَا
 مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ ضَلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
 وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ قَدَرْنَا بِمِائَةِ مِائَةِ مِائَةٍ مَا فَذَكَاتٍ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا الْمَاخِي وَمَا فَذَكَاتٍ فِيهِ
 مِنَ الْعَرَبِ قَوْلًا لَقَدْ بَلَّغْتُ مِنَ السِّبْتِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَبْلُغَ قَدْرًا بَيْتِ هَذَا الْيَوْمِ قَطْرًا لَا يَبْلُغُ النَّاصِبُ لَنَا
 أَنَا إِنْ عَنَّا تَوَاقُّفًا عَدَا فَإِنَّهُ لَفَنَاءُ الْعَرَبِ وَضَبْعَةُ الْحَرَمِ مَا وَقَّهَ مَا أَقُولُ هَذِهِ الْمَغَالَةِ جَزَعًا مِنَ الْحَمْدِ
 وَلَكِنِّي رَجُلٌ مِّنْ أَخَافِ عَلَى النِّسَاءِ وَعَلَى الدَّرَارِيِّ عَدَا إِذَا فَنِينَا اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي قَدْ نَظَرْتُ لِقَوْلِي لِأَهْلِ
 دِينِي فَلَمْ أَلْ أَيْ لَمْ أَقْرُ وَمَا تَوَفَّقَنِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ وَالرَّأْيُ يَجْطَلُ وَيُصْبَبُ وَإِذَا
 فَضَى اللَّهُ أَمْرًا مِثْلَهُ عَلَى مَا أَحَبَّ الْعِبَادَ أَوْ كَرِهَهُ وَأَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلِكُلِّ
 بعد ازستایش بزبان پاک درود خواجگ لولا که گفت ای مسلمانان مرا سالیان دراز بر سر سپری شد و بر گرد و سر و جهان دروا
 جور و اوم سو کند با خدای که بر خن پس بد و زندیم و بلاک عرب تا بدین نهایت نشندم واجب میکنند آن که بودند و بد
 انما ترا که حاضر نبودند خبر باز دهند اگر کردی کار بد نیکوتر و در عیب و ستیخوش فنا کردند و زنان و ذراری میسر و دستگیر تو سو کند
 که من این سخن از بیم برکت منگوبم لکن مردی سالخورده ام و بر زمان و فرزندان تیرم نگاه گفت ای خداوند تو میدانی که من غم قوم بخورم
 و تیمار این میرم و تبرک آنچه توانم نیکویم همان مردمان که بی بختارای زنند و کاری مضاد کنند و خداوند چون تضناک استخوانند
 خواه بندگانی پسند خاطر افند و خواه کرده دارند چون سخن بدینجا آورد چشم معیوب بدین کلمات روشن شد فقال أصابني الكبد
 سو کند بخدای که سخن برستی کرد اگر کردی زود کردی بر آزار ما بجهت ما بود شوم و سپاه روم زمان و فرزندان ما را ایسر کند و زن و فرزند
 مردم عراق را لشکر فارس ایسر کند با بجهت اشعث بن زویک علی علیه السلام آمد و گفت یا امیرالمؤمنین ما را با لشکر شام جای سخن نماده
 تو تا اکنون بی کسی که با کتاب خدای و سنت رسولان شما کار خواهم کرد و امروز ایشان آن بی گویند که شادای بی کسی است لا بصرم
 ایشان را اجابت باید کرد و اگر نه مادر ردی ایشان در بنایم و کمانی نخواستیم و تینگی کشیم و مردی کشیم امیرالمؤمنین فرمود ای
 اشعث اینگونه سخن کن اختلاف کلمه در میان مردم مغلک کردیدی که من همه روز ایشان از اجتاب خدای خواندم و اجابت کردی
 امروز خویش را دلیل و زبون دیدند و بر جان خویش تیر سیدند این جلیت بر بخت پاشد که از خجال مرگ سبلاست سجد زنیجا
 که ای اشعث مغرور مشو و از شباک ذیعت این قوم بر پیر و همچنان قتال بده و رزم مین که عنقریب فتح و فیروزی دیدار شما
 اشعث گفت حاشا و کلابا گروهی که ما را بکتاب خدای می خوانند از ما جز نبرست نخم و مبارزت نیا فایم عدی بن حاتم عرض
 کرد یا امیرالمؤمنین این قوم بر باطل اند ما جز حقیم و معیوب را و لیران جنک با رجال تو جمال شود و بود اگر مردان و چون مردان تو با

خطبه اشعث بن قیس در اجابت بنی شام

اجتاج اشعث با عمار در اجابت بنی شام

جلد سیتم از کتاب رواییم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبعة

۴۲۲ علم ترا و بصیرت ترا و شجاعت ترا از کجا بدست کند استعانت از خدای باریت و با تیغ میان مان از ایشان برآ
 عمرو بن العاص گفت یا امیرالمؤمنین ما ترا بر باطل نصرت کردیم و از در عصیت خستیم از نمودیم بلکه در متابعت تو خدای اجابت
 کردیم و حق را طلب نمودیم و با تو از خویشین را می نذریم بهره خواهی فرمان کن تا اقبال فرمان کنیم و یک باره اشعث بن قیس را
 و سخت مضناک بود عرض کرد یا امیرالمؤمنین با تو امروز چنانیم که دی بودیم و بیچاکس در خصوصت مردم شام و حمایت
 اهل عراق بجد ترا از من نیست صواب است که ایست از اجابت فرامی و با کتاب خدای حکومت کنی چه تو در اجرای احکام کتاب
 خدای از ایشان سزاوارتری امیرالمؤمنین فرمود تا یک چندیم از انبوی مردم شام که سینه که همچنان آتش حربت از زبان
 زبانه میزند و شتر شخصی رزم میدهد بفرج آمدند و در زخمی بنالیند و گفتند مردم عراق دعوت ترا اجابت کردند ساعت دیگر
 از ما اثری بجای نماند معویه پسر عمرو بن العاص بعد از آنخواست و گفت شتاب کن و با مردم عراق سخن چند کجوی عبدا
 عجلت کرد و در میان هر دو وصف باستاد و نذر داد که ای اهل عراق من بعد از من عمرو بن العاصم همانا در میان ما کاری
 افتاد و آن از هر دین بود و اگر از هر دین بود و اگر از هر دین بود سوگند با خدای که داد بدادیم و حق آن را کردیم و اگر از هر دین بود سوگند
 با خدای که ما از خدای بردیم و شما نیز از خدای بردید اکنون شما را بکتاب خدای خوانده ایم و اگر شما ما را بدان بخوانید البته اجابت کنیم
 اگر شما ما را درین سخن عهدستان شوید خدای را خوشدو دارید و اکنون این مسامحت را در مقاتلت غنیمت بشمارید تا این قلیل که از کثیرتر
 مانده اند روزی چندند کانی کنند بعد بن العقیس الهمدانی بحضرت امیرالمؤمنین آمد و این قصه بگفت علی علیه السلام فرمود باز شو
 و او را پاسخ کجوی عیب مراجعت کرد و گفت ای اهل شام در میان ما امری چند حادث شده که شما از حاصل کردید که یاد راه
 دین است و اگر نه در طلب دنیا حال ما شما امروز چنان است که دی بودید مردم شام باز شام خواهند شد و نه اهل عراق بسوی
 عراق مراجعت خواهند کرد همچنان قتال میسر ما خداوند در میان ما حکم کند مردی از اهل شام این شعر را گفته است

رُدُّسَ الْعِرَاقِ أَجِبْنَا وَاللَّيْلُ	قَدْ بَلَغَتْ غَايَةَ الشَّدْوِ
وَقَدْ أَوْدَى الْحَرْبُ بِالْعَالَمِينَ	وَأَهْلَ الْحَفَائِظِ وَالنَّجْدِ
قَلْنَا وَلَنْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ	وَالْجَبِينِ عَلَى الرَّدَّةِ
وَلَكِنْ أَنَامُ لَعَوَامِلِهِمْ	لِنَاعِدَةٍ وَلَهْجِدَةٍ
فَمَا نَلَّ كُلُّ عَلَى وَجْهِهِ	نَهْمَةُ أَمِجْدٍ وَأَمِجْدَةٍ
فَإِنْ نَقِيلُوا مَا فِيهَا الْبَقَاءُ	وَأَمِنْ الْفَرِيقَيْنِ وَالْبَلَدِ
وَإِنْ نَدْفَعُوا مَا فِيهَا الْقَتْلُ	وَكُلَّ بَلَاءٍ إِلَى مَدَّةِ
وَحَى مَنِّي مَنُحَضُّ هَذَا اللَّغَاءُ	وَلَا بَدَأَ أَنْ يُخْرَجَ الزَّيْدَةُ
ثَلَاثَةٌ وَهَيْطُ هُوَ أَهْلُهَا	وَإِنْ بَكَتُوا نَحْدَ الْوَقْدَةِ
سَعِيدُ بْنُ قَبِيصٍ وَكَبِيُّ الرَّافِئِ	وَذَاكَ الْبُؤْدُ مِنْ كِنْدَةَ

و ازین سه رجه که در شعر یاد کرده از کسب عراق مالک شتر را میخواهد که بر شویک ضامنید و او از ستود کند و اشعث بن قیس را
 میگوید که هزار در صلح سخن نیکو داد معویه بن قیس هیچ جانب استوار نمی آید با بجمله مردمان در حضرت امیرالمؤمنین انجمن شد
 و فریاد برداشتند که حرب را بیجید و از بسیار زنان اثری نگذاشت و جماعتی گفتند یا نیز امروز قتال میسریم چنانچه میدیم

و این شعر را

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وایشان اندک بودند و هم در پایان کابنه مقدم استوارانیتانند و در طلب مصالحت بجهتستان شدند امیرالمؤمنین برخواست
 و فرمود ای جماعت تاکنون کار بدانگونه کردم تا خود خواستم و صواب دانستم الا انی کنت امیرا للمؤمنین فاصبروا
 الیوم ما مودا و کنت ناهیا فاصبروا و قد اجمعت البغاة و لیس لی ان اجمعتکم علی ما اکتروا
 فرمود امیرمومنان امیر بودم و امروز مامورم و دوی همی بودم و امروز منتمیم بنیت الا انی کنت امیرا للمؤمنین برخواست
 و من بشکارم شمارا پیگری که کرده میدارید چون سخن بدینجا آورد بنیشت اینوقت صدا دید قبایل سخن آمدند سخنین کردند سخن
 ثانی لبکری برخواست و گفت ایها الناس از آرزوی که از موعود بنیشت حبسیم و با علی پیوستیم حجاب شکست قطع گشت
 و آفتاب یقین طالع شد که گشتگان باستیدان اندوزندگان ازادگان چه علی بر طریق حق میروند آنکس که متابعت علی جوید
 رسد کارشود و آنکس که مخالفت آغاز دهد فرار کرد و اسلام آنجا هتقیق بن ثور لبکری برخواست و گفت ای جماعت خادوم
 شام را بکناب خدای خواندیم و اجابت کرد دنیا چایا ایشان از در کار بزار بیرون شدیم امروز ایشان با یکت با خدا
 دعوت می کنند که ما نیز اجابت کنیم امروز چنان باشیم که ایشان دی بودند و بدینکه حرب ما را زار آورده و علی آنکس نیست که از
 جنگ دست باز دارد و این مقاتلت را باز پس بگفت دکن سلامت دستالت است و اسلام از پس او حرب بن جابر لبکری
 برخواست و گفت امیرمومنان اگر امیرالمؤمنین که شیر شمشیر است دست از این حرب باز دارد او را نسبت بجهنم و بددی گفته
 و این چگونه شود و حال آنکه او قاید سپاه و سابق لشکر است در میان ما و آنکس که بر باطغیان کند فیصل هر جزای زبان شیر
 نخواهد بود و اسلام اینوقت خالد بن سمر برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین تاکنون خاموش نشستم و حال آنکه بیچاکش سخن
 سزاوار تر از خودند هشتم خوشدل بودم که در ملازمت خدمت تو با سعادت ابیدی هم آغوشیم اکنون که جماعتی فرسوسان
 میدان تا خنده و قشقت را و اختلاف کلمه سخن کردند و اجب میکنی که فصلی سپردم شما ما در طاعت و متابعت تو استواریم
 و خوشتر از برحق دانیم اگر سخن این قوم را از در صدق میدانی اجابت کن و اگر بخیر و نیکت نخواهند ز غمراست جنگ مخلصی
 بدست کشند فرمان کن تا بر سر جنگ شویم و جوی خون برانیم و اسلام از پس او حصین بن منذر از رهبری برخواست و او جوانی نور
 بود و از همه سر بنگان سالبان هم گتر داشت گفت ایها الناس بنیان این دین را برضا و تسلیم تقویم کرده اند این اسباب
 محکم را بقیاس خوشتن منززل کنید و شک و شبهت را در خاطر خویش راه مگذارید و یقین بدانید که امیرالمؤمنین صناد
 و صدق است و سخن او همه استوار و برحق است آنچه پسند پسندیم و آنچه دانیم و آنرا که برانده امین نخواهیم هیچ روی مخالفت
 او نخواهیم و در رد و قبول و لا و نعم نمونیم حدیث کرده اند که چون این خبر موعود رسید کس مصقله بن هبیره و نسا که با مصقله
 من از بیچاکس آن رنج و شکنج ندیدم که از قبیله ربیع دیدم مصقله گفت شدت تبیله ربیع در خصی تو افشند و

از دیگر قبایل نیست با انهم من بدیشان کس میفرستیم تا چه کرده اند و این شعر باجفت
 لَنْ يَهْلِكَ الْقَوْمُ أَنْ تُبَدِيَ قَهْمَهُمْ اِلَّا شَقِيقٌ أَخُو ذِي قَلْبٍ وَكَرْدُوسٍ
 وَابْنُ الْمُعَيَّرِ لَا تُعْفِكَ حُطْبَةُ فِيهَا الْبُهَانَ وَآمُرُ الْقَوْمَ مَلْبُوسٍ
 لَتَاخُوتُ كَارِثَ اللَّهِ خَلَاةُ إِذْ قَامَ مُعَيَّرُضًا وَالْمَرْءُ كَرْدُوسٍ
 طَا حَصِينُ مَنَافٍ فَيَنْتَهِي إِنْ ابْنُ وَغَلَةَ فِيهَا كَانَ عَمُوسٍ
 مَنَافِيًا وَمَنَافٍ وَقَالَ لَهُمْ قَوْلًا يَهْجُ لَهُ الْبُرُؤُ الْقَنَاعِيْنَ

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقبال سیم

كُلُّ الْقَابِلِ فَمَا آذَى نَجِيَّةٍ الْأَرْبِيعَةَ رَغْمَ الْقَوْمِ مَجْبُورِ

و این ستعار از سخنانی رضاری است

إِنَّ الْأَرْاقِمَ لَا يَنْشَأُ مِنْ نَوْسٍ مَا دَاقَعَ اللَّهُ عَنْ حَوَائِدِ كُودِوسِ
بِمَتِّهِ مِنْ تَغْلِبِ الْعُلَمَاءِ قَوَائِمِهَا بِلِكَ الرَّؤُوسِ وَأَبْنَاءِ الرَّبِيعِ
فَلِلَّذِينَ رَوَّعُوا فِي تَغْلِبِهِمْ إِنَّ الْبَكَارَةَ لَبَسَتْ كَالْفَنَاءِ عِينِ
لَنْ تُذْرِكُوا الذَّمَّ كَرْدُوسًا وَنُشْرَ بِنِي تَغْلِبَةَ الْحَمَادِي وَذُو الْعِينِ

و این شعر خالد بن سمر رب است

وَقَدْ لَعِلِّي مِنْ رِبِيَّةِ عَضْبَةَ بِصِيمِ الْعَوَالِي وَالصَّبِيحِ الْمَذْكُورِ
شَبِيقُ وَكَرْدُوسُ بْنُ سَبِيذَةَ وَقَدْ قَامَ فِيهَا خَالِدُ بْنُ الْعَمْرِ
وَقَارَعَ بِالشُّورَى حُرَيْبُ بْنُ جَابِرِ وَقَارَعَ بِهَا لَوْلَا حَصْبُ بْنُ مُنْدِرِ
لِأَنَّ حَصْبًا قَامَ فِيهَا بِخَطْبَةِ مِنَ الْحَوَى فِيهَا مِنْبَةُ الْمُجَمِّبِ
أَمْرًا يَمِينُ الْحَقِّ حَتَّى كَانَا خَشَّاشٌ تَمَادَى مِنْ قَطَامٍ مَقْرَبِ
وَكَانَ أَبُوهُ خَيْرٌ مَكْرَبِ بْنِ وَائِلِ إِذَا خِيفَ مِنْ قَوْمٍ أَعْرَضَ مَهْرَبِ
تَمَاءُ إِلَى عَلِيٍّ كَانَتْ عَضْبَةُ وَأَبِ آبِي لِلذَّيْبَةِ إِذَا هَرَبِ

و این شعر اصنافان گوید

شَبِيقُ بْنُ قُوَيْرِ قَامَ فِيهَا بِخَطْبَةِ بِحَدِّ نَمَالِ الرِّكَانِ أَهْلِ الشَّاعِرِ
بِهَا هُنَا فِيهَا بِخَطْبَةِ بِمِثْلِهَا جَرَى أَهْلُ خَبْرًا مِنْ خَطْبَةِ وَفَاعِرِ
وَقَدْ قَامَ فِيهَا خَالِدُ بْنُ مَعْبِرِ وَكَرْدُوسُ بْنُ الْحَمَامِيِّ ذِي مَارِ الْعَاوِرِ
بِعَيْلِ الَّذِي جَاءَ أَبِيهِ حَذْوًا عَلَيْهِ وَقَدْ بَاتَ الشُّورَى حُرَيْبُ بْنُ جَابِرِ
فَلَا يُبْعِدَنَّكَ الذَّمُّ وَأَهْمَتْنَا الصَّبَا وَلَا زِلْتَ مَتَقًا يَا نَعْمَ مَا طِيرِ
وَلَا زِلْتَ تُذْعَى فِي رِبِيَّةِ آوَلَا بِأَسْمِكَ فِي أُخْرَى اللَّبَالِي الْغَوَابِرِ
أَنْ تَبَايَنَ الْأَنْبَاءُ بِسَجِي وَقَدْ يُشْفَى مِنَ الْحَبْرِ الْعَجَبِرِ

چون کلمات حسین بن منذر با خاطر کربن و آل موافق نبیاد آغاز فصاحت و ساجرت کردند و علی علیه السلام میان ایشان را صلوات
اینوقت فاعل بن شد و لاجبی برخواست و گفت ایها الناس خطیبی واقع شده و احدی در میان نبیاده اینجاست تا را بخیر میخوانند
که ایشان را دی بدان چیز میخوانیم اگر این سخن بصدق بکنند و گوی و نیز میگویند از منسلت ایشان را باجاست مقرون میزدی
و اگر نه ما باجاستیم که بودیم خداوند اسبجای روزه و شمشیر می برنده ایم بر ایشان جمله می کنیم و تنیع میزنیم و مردم می کشیم تا کجا

که با امر المؤمنین رعیت کنند و سرور متابعت او فرود نهند و این شعر او است که

فَمَا أَوْلَ لِبَلِيٍّ لِلْهُنُومِ الْخَوَابِرِ وَقَتْلِي أَصِيبَتْ مِنْ بَشِيرِ الْعَاوِرِ
بِصِبْغِ أَمْسَبِ وَالْحَوَادِثِ يَمِيلُ عَلَيْهَا الرُّؤْيُ ذَبِيلِ الْخَاوِرِ

کتاب صیفتن از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۴۴۵

فَاِنَّهُمْ فِي مَلَأَى الْحَبْلِ نَكْرَةً
 فَاِنَّ بِكَ اَهْلَ الشَّامِ نَالُوا سِرَاتِنَا
 وَقَامَ بِجَالِ الدَّمْعِ مِثًا وَمِنْهُمْ
 فَاِنَّ تَسْفِيلَ الْقَوْمِ مَا كَانَ بَيْنَنَا
 وَمَاذَا عَلَيْنَا اَنْ يُّرْجَعَ نَفْسُنَا
 وَمِنْ نَصِينَا وَسَطَ الْعَجَابِ جِبَاهُنَا
 وَطَعْنِ اِذَا نَادَى الْمُنَادِي اِنْ اُذْكُوا
 اَوْثَانًا الَّذِي كَانَتْ بِصِيفَتِنِ بَكْرَةً
 وَاِنْ حَكَا بِالْحَقِّ كَانَتْ سَلَامَةً

وَقَدْ جَالَتْ الْاَبْطَالُ دُونَ الشَّاعِرِ
 فَقَدْ نَهَلْ مِنْهُمْ مِثْلَ جَزْدِهِ جَارِدٍ
 يَبْكِبْنَ قَتْلَى غَيْرَ ذَا اَيْدٍ مَفَاوِرِ
 وَبَيْنَهُمْ اُخْرَى اللَّيَالِي الْعَوَارِ
 اِلَى سَنَةٍ مِنْ بَيْنِنَا وَالْمَغَارِ
 لَوْ فِجِ الشُّبُوفِ الرُّمَّافِ الْبَوَارِ
 صُدْفُ الْمَذَاكِبِ بِالرَّمَا حِ الشَّوَارِ
 وَلَا تَنْكُ فِي تَعْبِيرِهَا يَتَوَارِ
 وَدَائِي وَفَانَا مِثَهُ فِي شَوْمِ فَاشِرِ

باز خواندن امیرالمؤمنین علی علیه السلام اشترخی را از مقاتلت بسیار معویه در سال هجرت هشتم

استگاه که شکر معویه قرآن را بر سر سینه بغیر از خود و گفتند ای شکر عروق با بختیابی کار کنید امیرالمؤمنین فرمود ای مردم من سزاوارترم با جا بستن کلمه و اجرائی حکام کتاب الله لکن معویه و عمرو بن العاص بن ابی معیط و حسیب بن مسلمه و ابن ابی سعید اصحابین و فرما نزد قرآن بیست و من ایشان را نیکوتر از شما شناختم ام از کاهای اطفال بودند تا زمانی که در شمار رجال آمدند قکا فواشتر اطفال و شتر و رجال ایفا کلمه حق و اولادها باطل ایشان ناستوده ترین کودکان و کبوتر بدترین مردان بودند باجرای احکام کتاب خدای دعوت کردن سخن حق لکن ایشان ازین سخن اراده باطل کرده اند و حسیب بکار آورده اند ساعتی هر دو مساعد خود با من بستار گذارید و جمله در دیده که حق مقطع رسیده طالما از بهر میت و هلاکت نزدیک است در این وقت سعید بن فدکی و زید بن ابیت خزیمه ازین مردمشیر زن قطع با من و فولاد شمشیرهای کشیده برگردون نهادند شاک استیلا حاضر حضرت امیرالمؤمنین شدند و پیشانی ایشان از کبرت سجود علامتی عظیم ایستاد و دو جماعتی از قاریان قرآن که ازین پس خواج گشتند هم با ایشان بودند با بجزایر بستگان علی علیه السلام را امیرالمؤمنین خطاب کردند گفتند یا علی اجابت کن مردم شام را بختیابی خدای و اگر ترا می کشیم بدانند که عتاب بن عوف از کشته شد تو میدانی که عثمان از ابرهه آن کشتم که با کتاب خدای را نیکو دانستون که این قوم ترا دادند و با خدای دعوت کردند تو نیز ایشان را دادید و سنلت ایشان را اجابت کن و اگر ترا بکشیم یا ببندهیم و بدیشان سپاریم سوگند خدا اگر اجابت نخی جزین بنحسب امیرالمؤمنین از کلمات ایشان شگفتی میکرد و سخن نمیکرد پس سر برداشت و گفت وای بر تمام آن اول کس نیستم که ایشان را بختیابی خدای خواندم و اول کس نیستم که کتاب خدا را اجابت کردم و بر من روایت که کسی هر بختیابی خدای بخواند و اجابت نخم و این بغاوت که با ایشان ملرت از بهر آنست که حکم قرآن کردن نهند و کتاب خدا را اجابت نهند لکن معویه و اصحاب او کتاب خدا را از پیش پست انداختند و بر خدای غاصی شدند و ازین کار کتاب خدا را اراده کرده اند بلکه شعبه ای بجهت اند باشد که از دست ما مخلصی بدست کنند و من کنون خاطر ایشان را با شما کسوف هشتم و از من پذیرفتند مرا هشتم و پنجمه همانا از جنک میر آمدید و از مقاتلت ملالت گرفتید و حیات بر مرکب فضیلت نهادید و من شمارا بکاری که کرده میدارید معویه بنجدم لکن اگر کسی میسریم در پیروزان من نیست ما و او ان باید آنگه که مرا میفرمان باشد و بهر آنکه از من کسوف و من شتابم کرد و خود اند و اسلام چون سخن بدینجا آورد گفتند کنون کس غیرت و شتر سخن را از جنک باز خوان کرد و چنان

جلد سیم از کتاب دومیم تاریخ التواریخ در وقایع آجالیم

در غلوائی قتال زم میزد امیرالمؤمنین زید بن طائی را فرمود برو و بیشتر سخن بگوئی دست از جنگ بر او باز آئی چون نزد
 طائی با شتر ابلاغ فرمان کرد گفت در حضرت امیرالمؤمنین معروض دار که این وقت روایت که من با تو آم و موقوف خالی کنم
 هم درین ساعت نسیم نصرت بوزد و سپاه شام نیز میت شود و کار بر مرد و مردم کرد و زید بن طائی باز آمد و گفت امیرالمؤمنین علیه
 جنگ لاکر شد و بعرضه ابطال رهم فاده هم اکنون سپاه عراق غلبه جویند و لشکر شام را در هم شکستند اجتماع کفشد تا تو هم
 اشتر از جنگ مانده خوان و تو فرمودی که او در جنگ بجد تر باشد چنانکه که رسول خستادای غبار جنگ افزون و نفوذ مؤثر
 بزبادت منسب امیرالمؤمنین فرمود که من در چشم شما فرمان کردم و با نیز سخن بنجوی زادم شما از کجا نیستید که من بشتر از جنگ فرمودم
 و دیگر باریه بازید گفت برو و اشتر را بگوئی امیرالمؤمنین ترا تعالت میفرماید عجلت کن و باز شو که فتنه باید که زید برت این پیام
 بگذاشت اشتر گفت که این فتنه از دفع مصاحب باید که زید گفت جز این شواذ بود اشتر گفت سوگند یا خدای و نسیم که از این شعبه
 که این باغچه کجاست این فتنه عاوت شود و در میان است اختلاف که باید که اکنون ای زید ایامی پسنی که آثار فتح پیدا گشت آیا
 می پسنی که خداوند کار بگام با همی خواهد این چه وقت است که من این جنگ را بگذارم و باز شوم زید گفت ای اشتر یا رضای سید
 که فتح کنی و چون باز شوی امیرالمؤمنین کشته منی یا هست دشمن بسته نگری اشتر گفت سبحان الله سوگند یا خدای که اگر همه جهان در
 فرمان من آمد من امیرالمؤمنین را نسیم نخواهم زید گفت حال بد این سوال است چه نیجاعت هم آوار کفشد که اگر اشتر را باز نخوا
 تور پسین بکنیم که عثمان را کشفیم و اگر نه بشمر سپاریم اشتر خشم شد و دست از جنگ باند دست و باز شافت و همی گفت ای ابل
 عراق ای ابل شفاق و تفاق ای مردم ناستوده خوی چه سو فامردم که شما بوده اید چه کوبیده رای که شازده اید یا چنان پسند
 می کنید که اینجاعت بجناب خدای کار میکنند سوگند یا خدای که این قوم تبرک فرمان خدای کفشد و کتاب خدای را از پیشت
 انداخته اند اینجاعت هر شش باز آید و مر لفظ باز گذاردید باریه بکار باز شوم و پیش از عرضه ملاک دمار دارم اشعث بن قیس
 مادی برای خدا جنگ کردم و امروز نیز برای خدا تبرک جنگ کفشم اشتر گفت ای اشعث را اعلو طرده و خود را بعلط منگن
 فوادن رنج برویم و شکنج دیدیم که در بنبرکس این باغچه این جمله بر یاد رود مرد دستوری و هید طابز جنگ بشوم و در زمان آنک
 با فتح و فیروزی مراجعت کنیم آخری نظاره کنسید بزبان شما پایمال بلاک شدند و شتی خارایکان بجای ماند اشعث گفت شما
 که ترا مبارزت اجازت کنسیم و قتال این قوم را حلال شمیرم اشتر گفت مراجعتان رخصت کند که عطف عثمان کلمه کیست
 برایشان تا من برم چه اگر رخصت کنید بچکان نسیم و نصرت قرین کردم اشعث با آن کرده منافق که او را موافق بود گفت
 هرگز ترا دستور ندیم چه اگر با اینجاعت از در منازعت بیرون شوی کنایه بزرگ کرده باشی و چون اجازت این مبارزت جوئی
 ما را در کنایه خویش شریک خواهی داشت اشتر گفت تا کنون بر طریق حق کار کردید و اکنون راه باطل گرفتید و زود باشد که بجهنم
 ما خود کردید قاریان قرآن که در پیشانی فرغ سجده و پیش کفشد ای اشتر دست ما در چند که ما این قرآنخارا بر زبان نیز با نسیم ترا
 اطاعت کنسیم و زنا بعت علی جویم دور شو از اشتر گفت افسوس که شیعه که این باغچه شدید و جهاد را دست باز داشتید تا
 روی بقاریان قرآن کرد و گفت ای صاحبان جباه و اغ زنده چنان صورت می بست که این از سجده و پیشانی شما و طلب اشتر
 کشف فاده که این عقب طلب بجز از بجه و دنیا بنوده است چه زشت کردار منستوده بجا که شما بوده اید کاش چون قوم شود
 نابود گشتید پس لشی ایشان را بر شمر دو دشنام گفت روی ایشان را با تا زیاده بزاد ایشان نیز اشتر را بر شمر دو دشنام کفشد
 بر پیشانی اسب او تا زیاده زد مردم اشتر از جای جنبش کرد و با کت بران زد و اجتماعت نیز او را را خوش با خند و رکع

و منافق اشتر
 با اشعث و
 فواد

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۴۲۷

کردن رضی عندهم ساختند و بانگ درازداخته نزدیک شد که مشنه بزرگ بادی شود و مردم عراق تیغ در هم افکندند امیرالمؤمنین با کتف بر
زرد و آن شکسته بر خاسته را بنشانند چند تن از انجاعت کفشد ای شتر خاموش باش در این جنگ جوش افرو که در بزرگ امیرالمؤمنین
علی حکم قرآن رضا داد و بیرون این حال مجال نبود شتر گفت از آن پس که امیرالمؤمنین حکم قرآن رضا شود و مرا جامی سخن نماید و من
رضاء و او مدینه امیرالمؤمنین رضا داد و مردمان بی گفتند که علی ای شتر از اجابت کرد و آنحضرت خاموش بود و بوجدی باطن بود می این سخن

أَلَا أَيْلَافِي عَلِيًّا يَحْتَبِي . فَقَدْ قِيلَ الصَّمَاءُ لَنَا سَنَقَلَبُ
بَنِي قَبْطَةَ الْإِسْلَامِ بَعْدَ هَذَا مَعَهَا . وَ قَامَتْ عَلَيْهِ قَصْرَةٌ فَاسْتَقْرَبَتْ
كَأَنَّ نَبِيًّا جَاءَنَا جَنَنَ هَذَا مَعَهَا . يَأْتِسُّ فِيهَا بَعْدَ مَا قَدْ آتَوْتِ

این هنگام امیرالمؤمنین فرمود بیرون کتاب خدای حکمی نیست و حکم کتاب او را فریدی تواند بود من جز این نخواهم که زنده انم آنچه قرآن
زنده میکند و بسیر انم آنچه قرآن میزند آنگاه که در خدمت مصطفی در حرب مدینه بودیم و اصحاب ساخته مقاومت بودند و حضرت
رضانمیداد مصطفی مناسبت را بر محاسمت اختیار فرمودم اکنون من قوم در هوش هرباشا و بلاز غایت خوف و هراس را
بجانب خدای بخواند خاموش باشد تا بگویم چه خواهد گفت حرث بن جابر البکری گفت ای جماعت سخن امیرالمؤمنین را بصنای
اکنون گوش در آید تا من بگویم بهمانا اگر امیرالمؤمنین بر تصدی امر خلافت و امامت نبود و گوشه غریب و زاویه محمول است
هم برافرض می آمد که حاضر حضرت و شویم بیرون صحت و شویت او کار نخبم اکنون که خود قاید سپاه و ساقی شکر است بیفرمانی او و عز
غویت و ضلالت نیست امروز ازین قوم نخواهد برخیزدی خویش است و انکس که در امیرالمؤمنین عاصی شود و زبان بطعن و دشمنی
جز زبان شمشیر سخن کنیم این وقت که روی زنی بگردد اول مانند حرث بن خالد و خالد بن عمر و ثقیف بن ثور و کردوس بن عبد الله بن
و کشتند امیرالمؤمنین با سر در خط فرمان تو دایم اگر انجاعت را اجابت میکنی تا نیز بر طریق تو میرویم و اگر نیتهای بیانی بر کشیم
زندگانی بر خیریم نیز می کشیم تا هرگز خدای خواهد برگردد امیرالمؤمنین فرمود در پذیرایی کتاب خدای چه جاکس از من منزه است
من قوم مرا بجانب خدای بخوانند و من از ایشان می پذیرم مکن موی و عمر و بن العاص و سپر محیط و صیب بن سلمه و ضحاک بن قیس
ابن سرج اهل قرآن است چه بسیار از عهد صبی کنون نیک شناسم و فراختر این مصاحف بر نیز از حضرت خدای نیست بدین حد
شماره بر عیشند چند آنکه در مخالفت من بجهت مید من با جارجانب شمار آنگاه دایم و مسلت ایشان از امیرالمؤمنین در این وقت موی و
تصیر امر و تشدید کرد ابوالاعور السدوسی بفرمود تا بر زونی سفید برشته و قرآنی بزرگ بر سر نهاد پس آن سب که در برابر او در میان
صف با ایستاد و زود و او که اهل العراق است کتاب خدای میان او و شما با ما بدین کتاب کرسید و این کلمات موعود علی علیه

کتاب
حرث بن جابر
در مخالفت
علی

کتاب
موی و عمر
علیه

وَ سَمَاءُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ قَدْ ظَالَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِّنَّا بِرَى أَنَّهُ عَلَى الْحَقِّ فِيمَا يُطَلَبُ مِنْ صَاحِبِهِ
وَ لَنْ يُعْطَى وَاحِدٌ مِنَّا الطَّاعَةَ لِلْآخَرِ وَ قَدْ قِيلَ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ وَ أَنَا الْخَوْفُ أَنْ يَكُونَ مَا بَعِيَ أَشَدَّ نِيَامًا
وَ أَنَا تُقَالُ عَنْ ذَلِكَ الْوَطَنِ وَ لَا يَحْتَسِبُ بِي خَيْرِي وَ عَمْرُكَ فَهَلْ لَكَ فِي أَمْرِنَا وَ لَكَ فِيهِ حَيَوَةٌ وَ عَدْرٌ وَ
بِرَاءَةٌ وَ صَلَاحٌ لِلْأُمَّةِ وَ حَقٌّ لِلدِّمَاءِ وَ الْفِئَةِ لِلذِّهْنِ وَ ذَهَابٌ لِلصَّغَابِ وَ الْفِتْرَانِ بِحُكْمِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ
حَكْمَانِ مَرْضِيَانِ أَحَدُهُمَا مِنْ أَصْحَابِ الْآخِرِينَ وَ أَحَدُهُمَا مِنْ أَصْحَابِ الْبَيْتِ فَاتَى كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَنَا فَاتَى خَيْرِي وَ لَكَ
وَ قَطَعَ لِهَذِهِ الْفِتْنِ قَاتِقٌ فَمَا دَعَيْتَ لَهُ وَ ادَّخِرْ بِحُكْمِ الْقُرْآنِ إِنْ كُنْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَ السَّلَامُ
در عهد سیکویدین مقاومت و محاسمت در میان با در کشید با هر یک خویش بر حق می بینم و طاعت آن دیگر را کون میکند لایم ازین رو

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در قیام اقبالیم سابع

بسیار کس در میان نگشته اند من چنانکه کم که از این پس این بلا می عظیم در میان ما برآید که گشت فرونی جوید همانا در معرفت محشر بار از این سو
 باز پرس خواهند کرد و بیرون من و تو می چاکس ما خود نخواهد بود و من درین کار دانی زوده ام که مشعل بر صلاح حال و شهادت اگر ازین
 پذیرد من مخالفت بهو الفت بدل کرد و این فتنه بر خاسته از ای بنشیند و خون مسلمانان مار کشته بماند صواب است که دو حکم
 اختیار کنیم تا بر طریق قرآن در میان ما حکم گذاریم دو حکم کین از اصحاب با و آن دیگر از اصحاب شما اکنون می علی از خدی تبرک
 و حکم قرآن راضی باش اگر از اهل قرآن و اسلام از مردم عراق بسیار کس و از داوود که ما حکم قرآن رضاداده ایم ابوالاحور گفت بسیار
 خداوند را که این فتنه پایان آمد و نیز یک سعویست تافت و خبر باز داد مردمان شاد شدند و جا به حرکت حمل حدی ازین فرود گذشت
 و دل بر حکم حکیمین بسند از وقت عمر و عاص گفت یا سعویست میرا چگونه دیدی هیچ میدانی از چه دریای خوشخواری ترا بخوار آوردم باز
 که اب تباری حاجت را سلامت داد ام سعویست نمی و از پوزش نمود و در اب و با مجله امیر المؤمنین در پاسخ سعویست این کتوبت
 و سعاد من عبد الله علی امیر المؤمنین الی معویه بن ابی سفیان اما بعد فان افضل ما شغل به التور
 فقه ایتاع ما حسن به فعله و بتوجب فضله و بتکم من عبیه و ان البغی و الزود بوزیران بالمره
 فی دین و دنیا و بیدایان من خلیل عیند من پیبیه ما استرعاة الله ما لا یغنی عنه تدبیر و فاحذ
 الدنيا فانها لا تخرج فی شیء و صلت الیه منها و لقد علمت انک غیر مدبر لیه ما قضی قوائمه و قد دام
 قوم امرا بغير الحق فنا و لو اعلی الله تعالی فا کذبتم و منتم فلیلا تم اضطرهم الی عذاب علیظ فانحد
 یو سانیط فیه من اخذ عایبه عملیه و یهدم من امنک الشطان من قیاد و کم مجاذبه فقره الذنبا
 و اطمان الیه نام انک مد دعوتی الی حکیم القرآن و لقد علمت انک لست من اهل القرآن و لست
 حکمه و ید الله السعوا و قد اجنا القرآن الی حکمه و لست انا اجنا و من لم یؤمن بحکم القرآن فقد ضل صلا لا یجدا

کتوبت سعویست
انظر

میفرمایند بسته خبری که مردم خویشین بدان کار دراز نیکوست که ما ذب محاسن و دافع محاسبت و نبی و بطان دین و دنیا
 مردان بزرگان آرزویان بدسکال کشاده دارد و آنکس که صلاح خود نمیداند و بدشش شریف فلاح نفرماید آن ای سعویست از دنیا رخصت
 و بدان که از دنیا چه در می بسم از آن بهره و نصیبه شوانی گرفت زیرا که ناپاید در گذر است و نیک میدانی آنچه را که وقت در گذر
 شوانی در یافت و عثمان را شوانی نصرت کرد و این قوم که بر خلاف حق خون عثمان سطلید و ایگارا بار رضای خدا اول سیدند
 خداوند و روح ایش از آشکار میبازد و بدین کردار ایشانرا کامکار میکند ارد و باش ختم کفر میفرماید آن ای سعویست بر سر آن روز که محمود
 می افتد آنکس که کردار استوده دارد و پشیمان میشود آنکس که ز نام نفس و شیطان میکند از روز خویش را بفریب نیار است
 اکنون ما حکم قرآن دعوت میکنی و خود میدانی که تو از اهل قرآن نیستی حکم قرآنرا کردن نمیکداری و من ترا حاجت نیگم مکن حکم
 قرآنرا حاجت میفرمایم و آنکس که حکم قرآنرا رضاداده است صلوات سلامت زید هم در این وقت که در می از قاریان قرآن شمشیر
 کشیده بر کردن خداوند حاضر حضرت امیر المؤمنین شدند و عرض کردند و حق این قوم چه میفرمائی اگر فرمان کنی بجانب است
 تا صبح بکنم و نیز هم میگویم تا فرما زوای مطلق در میان ما و این قوم حکم حق فرماید امیر المؤمنین فرمود اکنون که سخن بر آن نهادیم
 با کتب خدای کار کنیم همان ایشان روان باشد پس قاسموش ما شیم تا حکم قرآن بر آید هم در این وقت سعویست این کتوبت علی علیه السلام
 و سعاد اما بعد عاذا بالله و ابان فقد ان لک ان تجیب الی ما فی صلاحنا و القاد نیننا و قد فعلت
 البغی و انالعرف حق و لکن اشربت بالعیو صلاح الامة و لا اکثر فرجاتی جله و لا ذهب و انما

دخلف

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۳۲۹

دَخَلَنِي فِي هَذَا الْأَمْرِ الْفِيضُ بِالْحَقِّ فِيمَا بَيْنَ الْبَاغِي وَالْبَغِي عَلَيْهِ وَالْأَمْرُ بِالْعُرْفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ
 إِلَى كِتَابِ اللَّهِ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ فَأَنْتَ لَا تَجْمَعُنَا وَإِنَّكَ لَا هُوَ بِنَجِي مَا أَخْبَى الْقُرْآنُ
 وَنَهَيْتُ مَا آمَأَتِ الْقُرْآنُ وَاللَّامُ سَيَكُونُ مَعْفُودًا رُوَاهُ وَنُورًا وَنُورًا وَنُورًا وَنُورًا وَنُورًا وَنُورًا وَنُورًا
 فراموشی چیزی که در آن صلاح حال طابین و موجب الفت طرفین است همانا کردی آنچه کردی و من میدانم که باید در طلب حق خوشبین
 و خون عثمان را بهد کذرم لکن تا خون مسلمانان را بچیده بماند دست از طلب بازداشتم و شادانستم بد آنچه در میان برضت و بس که درین
 امر قیام نمودم خودم تا در اقدام امر معروف و نهی منکر تقصیر کرده باشم اکنون از کجای خدای خودم تا در میان ما حکم باشد
 و جز قرآن کلمه خلاف از میان بر نبرد و بازنده نمی گسیم از آن زندگند و میرسیم آنرا که قرآن بسیرت و سلام این حکم امیرالمؤمنین
 این کتب بعمرو بن العاص فرستاد **أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا مَشْغَلَةٌ عَنْ غَيْرِهَا وَلَمْ يُصِبْ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا لَقِيتَ
 لَهُ حِصًّا بَزْدِهِ فِيهَا رَغْبَةً وَتَنْ بَسْتَنِي صَاحِبُهَا إِيَّانَا لَعَالِمٌ يَبْلُغُهَا وَمِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ فِرَاقٌ مَا جَمَعَ وَ
 التَّعْبُدُ مَنْ وَعُظَّ بِغَيْرِهِ فَلَا تَجْتَظُّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِجْرَكَ فَلَا تَجَارِعُوهَ بِنِي بَاطِلِهِ سِيفًا يَشَاغِلُ دُنْيَوِي فِي
 مشوایات انحرافی است و دنیا پرستان از رخا رفتن یا چیزی بدست نشود الا آنکه زمان تا زمان حرص ایشان زیادست شود
 و رغبت ایشان ببطام دنیوی افزون گردد و مردم دنیا طلب بر گزسته فتنی کردند از آنچه از دنیا بدست کرد از آنچه بدان دست نیافت
 و از پس آن بیاید آنچه را در هم آورده بگذرد و در گذر زمان ای بابا بعد از این خورشید ضایع کن و باطل معوی را تا بجایش چون
 ناله بمرور رسیده در پاسخ امیرالمؤمنین بنویسید **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ لِي فِي الدُّنْيَا شَيْءٌ إِلَّا مَا جَاءَنِي مِنَ اللَّهِ
 وَقَدْ جَعَلْنَا الْقُرْآنَ حُكْمًا بَيْنَنَا وَاللَّهِ وَصَبْرًا وَالْقَوْلَ ثِقْلًا عَلَى مَا حَكَمَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ وَعَدَدَهُ النَّاسُ بِنَدَى الْحَاجِزَةِ
 میگوید آن چیز که مستحق خبر مصلحت است موجب موافقت و موافقت میشود با کشت بسوی پروردگار است ما در این امر
 خود حکم ساختیم و حکم قرآن رضادادم و عویز کردیم و حکم قرآن رضاداد و مردمان کردار او را پسندیدیم و شهادت امیرالمؤمنین
 آورد و گویا به بنویسید **كِرَامَةُ كِتَابِكُمْ كَرَامَةُ الْقُرْآنِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا مَشْغَلَةٌ عَنْ غَيْرِهَا وَلَمْ يُصِبْ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا لَقِيتَ
 بِمِنْهَا التَّغْلِبَ عَنَّا وَمُفَارِقٌ لَكَ فَلَا تَغْتَبِرَنَّ إِلَى الدُّنْيَا فَإِنَّهَا غَرَاةٌ وَوَعَاظِبَتٌ بِمَا مَضَى كَقَطَلَتِ الْبَقِيَّةَ فَانْتَفَعَتْ فِيهَا بِمَا وَخَلَّتْ
 خداوند این کوفتای حسین می آید میفرایدی پس بنا بر بهترین چیزی از دنیا که ترا بگفت می آورد و نفس طلب با تو کافر میکند تو
 از دنیا بدان شاد میشوی و ستوار می پذیری هر آنکه دیگرگون میشود از تو بعید می آید پس آن دنیا خوش مدار که او فرمید
 و غر است اگر بد آنچه از روز تسیری شد اعتبار گیری بد آنچه از عمر بجای مانده است بهره توانی گرفت و سلام دیگر بار عمرو
 پاسخ گاشت **أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَنْصَفَ مَنْ جَعَلَ الْقُرْآنَ إِمَامًا وَدَعَا النَّاسَ إِلَى أَحْكَامِهِ قَاضِيًا بِأَحْسَنِ فَإِنَّا
 نَحْنُ مَنِيْلِيكَ إِلَّا مَا أَنَا لَتِ الْقُرْآنُ مَكِينٌ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ لِي فِي الدُّنْيَا شَيْءٌ إِلَّا مَا جَاءَنِي مِنَ اللَّهِ
 ای ابو حسن انصاف کن و حکم قرآن را ضعیف باش بدان که از ما بهره نبرد که چیزی که حکم قرآن بدان دست یابی و بهره مند
 ذکر متفق شدن سپاه شام و عراق در اختیار حکمین در سال سی و هشتم هجری
 چون سخن در میان بسیار شد و کاتب مقالات فراوان گشت اشعث بن قیس حضرت امیرالمؤمنین آمد و عرض کرد که چنان
 می بینم که لشکر تمام رغبت بکرم قرآن رضاداده اند و این بای که معوی زده است جویاب نموده اند اگر فرمان کنی نزد یکم شوم
 و باز پرس کنم که از رفع مصاحف چه خواهی است امیرالمؤمنین فرمود چون تو میخواهی هر دو باز پرس کن پس اشعث نزد یکم معوی رفت********

کتاب صفین
عمرو عاص

کتاب صفین
از خود
عاص

کتاب صفین
علی علیه السلام
عمرو عاص

کتاب صفین
عمرو عاص
کتاب صفین

کتاب صفین

جلد سیم از کتاب دو تیم ناسخ التواریخ در دفاع اقای سید

گفت طمأنینه قبول نشاد اکنون بگوی ازین رفیع صحاح چه نوشته سعوی گفت رومی چنان زده ام که این مردم شام مرد
 آشپز گندم و شام نیز از صاحب خود مروی گزیده دارند با حکم قرآن در میان حکومت کنند و بزوال حکمت آتش این محاربت
 فرو نشاند اشفت گفت چندی در دست او دانش گشود و از زداد او اجعت کرده با خدمت امیرالمؤمنین آمد و از آنچه دست بشر کرد
 سپاهیان کشته یا زیدین کشته رضاداد هم پس امیرالمؤمنین قرار اهل عراق فرمان کرده و سعوی قرآن شام را و ایشان مصاحف پیش
 مرد و صفی آمدند و در آیات قرآن بنک نظر کردند در قرآن و تاویل فراوان گفته و شنیدند و مقروء اشته و زنده کنند اگر قرآن
 زنده کنند و میرانند از قرآن بپزند و پایان در کار بسنگونه تقریر یافت که دو تن حکم منصوب زده است از یکسال مهلت گذار
 تا پشت و روی اینکار را بنک سبک کند حسن و قبح آنرا بدقت نظر بنویسد و آنچه از روی حقیقت فهم کرد و کشف کرد و امیرالمؤمنین
 صلی علیه السلام و سعوی بگفت ایشان را حق باست مردم شام کشته با عمر بن العاص را اختیار کردیم و اشفت بن قیس و انجاعت
 قرار که از این پس خوارج شدند گفتند ابو موسی شعر را اختیار کردیم کار نما خجرت صورت است که هم در اینجا حدیث رسول خذیر
 در نصب حکیم مرفوم دارد همانا بن شهر شوب در کتاب مناقب و سعودی در مروج الذهب دیگر کارندگان رقم کرده اند که بن
 مردود با ساند خود از سعوی بن عقیل حدیث می کنند که او گفت ابو موسی شعری در شاطی الفرات بودم قال می تعب رسول
 الله صلی الله علیه و آله یقول ان بنی اسرائیل اختلفوا فله بنی الایخلاف بینهم حتی یسئوا حکمهم بجان
 صل من ابعها و لا تفک اموز که مختلف است حتی یسئوا حکمهم بصلان و یصل من ابعها انفلک
 ایا ان اذکک ذلک الزمان وان تکون احدا حکمهم قال انا فلک نعم انت فکان یخلع قبیله
 و قال بوالی الله من ذلک کما بوالی من قبیله و لا جعل الله لى اذا
 فی السماء مضعدا و لا فی الارض مضعدا ابو موسی از برای سعوی بن عقیل حدیث کرد که از رسول خدای شنیدم که فرمود
 در میان بنی اسرائیل مخالفت افتاد و این اختلاف در میان ایشان بجای بود تا وقتیکه یکم را نخبه و این حکیم گمراه بودند و هم گمراه
 ایشان کرد که گمراه شد و همچنان در میان شما اختلاف بماند و بدید پس در وقت حکم را بخیر بود و برودن که با باشند و گمراه شود آنکس که متابعت
 ایشان کند چون ابو موسی حدیث بدینا آورد سعوی بن عقیل گفت ای ابو موسی چه چیز از سیکان زبان را در یابی و کیت ازین حکیم پستی
 ابو موسی گفت من سعوی گفت ای تو پس ابو موسی پس خوش را بر آورد و گفت خداوند مرا بری بار داد این امر خفا که ازین پس من بری
 و در آسمان و زمین جای مده چون امده الهی سپری شد و کار بر حکیم مقرر گشت و ابو موسی کرد آنچه کرد که در سعوی بن عقیل او را دید
 نزد و گفت ای ابو موسی بسج یاد داری حدیث حکیم که مرقصه میگرددی گفت ای سعوی عاقبت مرا از پروردگار خیر شست کن
 اکنون بر سر داستان رویم نگاه که اشفت قیس و جماعتی از قادیان قرآن کشفند ابو موسی نصب کردیم امیرالمؤمنین فرمود من
 بگفتم ابو موسی را بنی ستم اشفت بن قیس زید بن حصین و سعوی بن فذک و عبد قیس بن لکله و جماعتی از قادیان کشفند ابو موسی را و در ایام
 و صاحب مقاسم ابو بکر و عامل عمر است و امیرون او کس را اختیار کنیم و او ما را از زمین و زمین میدو ازین دوامی گوی میفرمود امیرالمؤمنین
 فرمود من بگفتم ابو موسی ضایعیم و او را در خور اینک نمیدانم چه چند ماه از من زوی برکاشت و مردم را از متابعت من باز میدا
 تا من او را امینی دادم و باز آوردم اگر از نصب حکم گزیری نیست بعد از من عباس حاضر است انجاعت کشفند بن عباس از زید بن عثمان
 شناخت این چنانست که تو خود حکم باشی باید که ندیشد و در حق تو و سعوی یکسان باشد امیرالمؤمنین فرمود اگر بن عباس را نپذیرد
 میفرماید اشفت گفت آتش این شده است و فرقه است در آنچه حکم توان ساخت امیرالمؤمنین فرمود هشتر چگونه در خلاف کتاب خدا

بش
 رسول خدا
 زید و او را
 حکم

اشفاق
 اشفت و ذوال
 حکومت او بود
 زید و او را
 حکم

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علیه السلام

۳۳۱

حکم تو اندر اشعث گفت حکم شترجه است تا شن و حرب صاحبش مردم را در جهنم انداخته تا کابلی بر گردن آرزو شود شترجه را شعث گفت
 اشعث این کلمات غرض از شترجه به آن کوفی که امیرالمؤمنین ترا از محل باز کرد زیرا که تو در خور ایالت و زیبای مملکت نبودی اشعث
 سو کند با خدای چون مرا ایالت داد شاد و شاد خوار نشدم و کاپی که غزل و عزلت فرمود غمخنده و آرزو داشتیم امیرالمؤمنین فرمود
 اشعث نپستی که عمرو بن العاص چون از کربلا مردم در نزد معاویه احتشاص داشت و مؤمن و معتقد بود معاویه این حکومت بدو گذاشت
 که عمرو مردی جملت کرو فرجه است و دیگر توتی ترا دست مردی قرشی بیا که با او پهلوی پهلوی برزند و آن عبد الله بن عباس است
 که آنچه عمرو بن عبد بنجد بگوید آنچه بخناید به بند و اشعث گفت لا والله هرگز رضامند نیستم که در مردان قبیل مضر در میان ما حکم کرد و اگر بد مرد
 از مضر با بدان و دیگر خراز من نشاید امیرالمؤمنین فرمود عمرو مردی رو باه باز و حلیت سمار است بمان میرود که مردمانی بیست
 فریفته شود اشعث گفت کریمانی و مضر چنان حکم کند که بعضی را ناگوار آید و دست در هم که هر دو تن مضر باشند و از
 ما حکم بریند امیرالمؤمنین فرمود آنچه ابو موسی میگوید که در کربلا شمشیر بجا بر سر او آید و از کربلا که شمشیر بر سر او
 لا ائی لمن لا یتطوع و از بن سخن روی خاطر با اشعث که فرود آمدن بر شما چنان است که از خوبی بشم که با حق فقم اجزوی
 بمنصرج اللوی فلم یتبینوا النصح الاخصی القند اکنون که کایفران من میرود شما و نیز آنچه بگوید پس بر بد است
 الحاکم و گواه باش که من از کار و کردار این قوم بیزارم و بدانچه میگویند و می کنند رضامند ام و خاموش شد

۳۸
 حاضر
 شدن ابو موسی
 برای حکم

حاضر صاحبش مردم عراق ابو موسی اشعری را برای تقریر حکم در سال سی و هشتم هجری

چون اشعث بن قیس جماعتی از قاریان قرآن که از پس این واقعه خارج شدند بعد از آنکه حکمین از حکمین خبر ابو موسی می دادند
 تا چاکرین بطلب ابو موسی سبیل داشتند و ابو موسی این وقت حفظ جان و مال از سر که جنگ کناری گرفته بود و از ارضی شام در بصره
 جای داشت و کمران جنگ علی و معاویه بود این هنگام غلام او بر سید او را آگهی آورد که در میان سپاه شام و عراق کایمست
 رفت گفت الحمد لله رب العالمین در آنی خبر داد که صنادید سپاه تقریر داده اند که نورد زمانه حکم باشی گفت انا لله وانا الیه راجعون
 باجماع آن جماعت کس و ستاد ابو موسی را بست که با امیرالمؤمنین علی آوردند این وقت شتر خنقی حاضر حضرت شد و عرض کرد با امیرالمؤمنین
 سو کند بدان خدای که جز آن خدای نیست اگر چشم من بر روی عمرو بن العاص افتد بی توانی او را با تیغ در کمرم پس احنف بن قیس
 برخاست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین من همواره سردر خط طاعت تو در هشتم ام در جنگ جمل عرض کردم که اگر خواهی لازم رکابم
 و با دشمنان تو نبز و از نامم و اگر نه بجای با هم و تسبیله بی سعادت از قتل با تو نگاه دارم فرمان کردی که بجای باشی لاجرم پذیرای فرما
 گشتم و آن تسبیله را از مخالفت تو باز دهم امروز بخریخت خویش از تو دریغ نخواهم داشت همانا ابو موسی اشعری زیاده از بد کالیست
 و نا بهنجار بودن عمیق و قهری نیست باران خدای خاطر او را در محاکم امتحان نامه یافته ام و سفیر زبده او در ارتقای معارج ناصدیده ام
 و دیگر آنکه مردی است یمانی و خوش اوزان و بچله در نزد معاویه بجای دارد و کسیت که با عمرو عاص که خیمه خدایت است فرس پیدا
 راند و زیادت جانب خویش اوزان فرود کرد هرگز حکومت او رضایه و تقدیم اخذت از من بخواد نام هر عقده که عمر و فرزند
 بسختت تدبیر بجایم و تمهید بهر ناسب پر از دوزخ براندازم و اگر شرط است که حکمین از اصحاب سول خدای باشند من در شتاب
 اصحاب نیستم بیرون ابو موسی مردی از اصحاب اختیار فرما و اینها او فرست امیرالمؤمنین فرمود ای احنف این قوم خبر ابو موسی رضایت
 این هنگام من که او را بر امیرالمؤمنین بایستاد و گفت ای ابو موسی است او و افاضل من است بر رسول خدای و صاحب مقام
 ابوبکر و حامل عمر است عبد الله بن عباس نیز با قوم عرض دادید پذیرفته و گفتند و با امیرالمؤمنین قربت و ولایت تمام است

۳۸
 حاضر
 شدن ابو موسی
 برای حکم

جلد سیم از کتاب دوتیم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سیمه

۴۲۲ امین بن خزیمه لاسدی که از سوی اعراب کزیده بود و خاطر او بجانب مردم عراق توجه میداشت این بیاست در مسلم آورد

لَوْ كَانَ الْقَوْمُ رَأَى يُعْظَمُونَ بِهِ	بَعْدَ الْخَطِّارِ وَمَوْكُمُ بَابِ بْنِ عَبَّاسٍ
لَيْسَ دُرُؤُا بِيَهُ آمَنَّا رَجُلٍ	مَا مِثْلَهُ لِيَفْصَالَ الْخَطْبِ فِي النَّاسِ
لَكِنْ وَمَوْكُمُ بِشَيْخٍ مِنْ ذَوِي بَنِي	لَوْ بَدَرَ مَا ضَرَبَ أَخَاهُ لَمْ يَدْرِ
إِنْ يَجْلُ عَمْرُو بِهِ يَهْذِفُهُ فِي بَجَجٍ	يَهْوِي بِهِ الْخَمُّ نَبَا بَيْنَ أَنْبَاءِ
أَبْلَغُ لَدَيْكَ عَلَيَّا غَيْرَ حَاشِيَةٍ	قَوْلَ أَمْرٍ لَا يَرْتَدُّ عَلَى الْخَمِّ مِنْ بَابِ
مَا الْأَشْعَرِيُّ بِمَا مَوْنِ أَبِي حَسَنِ	فَاعْلَمْ هُدَيْتَ وَلَيْسَ الْخَمُّ كَالرَّاسِ
فَأَصْدِمُ بِصَاحِبِكَ الْأَذَى زَعِيمَهُمْ	إِنَّ ابْنَ عَمَّكَ عَبَّاسٌ هُوَ الْأَهْلِيُّ

از کلمات امین بن خزیمه منماید بشکوه خاطر نهادند که این بهاس حکم باشد همچنان است و جماعت قرانکار کردند و خبر مکتوبه ابوموسی رضا بن زید و دیگر امین بن خزیمه بن فاکت که هم از لشکر شاد و هم از سپاه عراق اعراب جسته بود این شعر بگفت

أَنَا وَالَّذِي أَرَسِي بَيْتًا مَكَانَهُ	وَأَنْزَلَ ذَا الْفُرْقَانِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ
لَيْسَ عَطْفَتُ خَيْلِ الْعِرَاقِ عَلَيْكُمْ	وَلِلَّهِ لَا لِلنَّاسِ عَافِيَةٌ إِلَّا مِير
فَقَمَّهَا فِدْمَا عَدِيٍّ بْنِ حَامِيَةٍ	وَالْأَشْرُ قَهْدِي الْخَيْلُ فِي وَجْهِ الْفَجْرِ
وَطَاعَتِكُمْ فِيهَا شَرِيحُ بْنُ هَارِيَةٍ	وَزَحْرُ بْنُ قَبِيٍّ بِالْمِثْقَالِ التَّمْبَرِ
وَسَمَّرَ فِيهَا الْأَشْعَثُ الْيَوْمَ ذَبْلَهُ	بُشَيْمَةُ بِالْحَارِثِ بْنِ أَبِي شَمِيرِ
لَتَعْرِفَهُ بِأَبْنِ بَرٍّ يَوْمًا عَصَبُ صَبَا	بِحُجْرَمٍ أَنْطَهَارَ النَّسَاءِ مِنَ الذُّغْرِ
يُسَبِّبُ وَلَيْدَ الْحَيِّ قَبْلَ مَشِيهِ	وَفِي بَعْضِ مَا أَعْطَوْنَا رَاغِبَةَ الْبَكْرِ
وَعَهْدُكَ بِأَبْنِ بَرٍّ أَوْ طَاةَ وَالْفَضَى	وَوَاءَ مِنْ أَهْلِ النَّاسِ أَخَاؤُهُمَا لَجْرِ
وَعَمْرُو بْنُ سَفْيَانَ عَلَى شَيْرَا لَدَى	يَمْعَرُكُ حَامٍ أَحْرًا مِنَ الْجَمْرِ

و این امین بن خزیمه مردی بزاد است و عبادت معروف بود و معویه کسید و فرستاد پیام داد که با من در مقامت با علی بود که بیعت کن تا حکومت فلسطین خاص تو گردانم و در پاسخ گفت من با علی در هم ندیم و این شعر بمعویه فرستاد

وَلَسْتُ مُفَانِيلاً وَجَلًّا بِصَبِيَةٍ	عَلَى سُلْطَانِ الْخَوْ مِنْ قُرَيْشِ
لَهُ سُلْطَانَةٌ وَكَعَلَى الْأَنْجِ	مَعَاذَ اللَّهِ مِنْ سَقَمِهِ وَطَبِيخِ
فَأَقْتُلْ مَيْلًا فِي شَهْرِ جَزْمِ	فَلَيْسَ بِنَا فِعِي مَا عِشْتُ عَيْشِي

و با مردم شاد پیام داد که رستی خویشی تو با مردم عراق است و اگر من زود مبارزت بیرون میدم با اهل عراق اتفاق میدهم و با شاد مردم نیز در طلب سلامت مرا از شما صحت دفع داد چندانکه زاویه غرلت بر او بریده مقامت اختیار کردم با بجز حرن است و قیس جماعت فرا کرد و همی از مردم عراق ل صلح نمود و امر صالح است اسوار داشتند بر زمین علی علیه السلام این کلمات خواندند و فرمود
إِنَّ هُوَ كَلِمَةُ الْقَوْمِ لَوْ كَانُوا لَيَقُولُوا إِلَى الْحَيِّ وَالْحَيُّ إِلَى الْكَلْبِ الشَّوَابِ حَتَّى يُوْتُوا بِالْمَنَابِرِ نَبِيَّتِهَا الْعَسَاكِرُ وَحَتَّى يُوْتُوا بِالْكَتَائِبِ نَبِيَّتِهَا الْجَلَابِ وَحَتَّى يُوْتُوا بِالْمَنَابِرِ نَبِيَّتِهَا الْعَسَاكِرُ وَحَتَّى يُوْتُوا بِالْكَتَائِبِ نَبِيَّتِهَا الْجَلَابِ وَحَتَّى يُوْتُوا بِالْمَنَابِرِ نَبِيَّتِهَا الْعَسَاكِرُ وَحَتَّى يُوْتُوا بِالْكَتَائِبِ نَبِيَّتِهَا الْجَلَابِ

خطه
در روز
بیت
مردان
نموده

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۴۳۲

تَوَاجِحِ رِجْلِهِمْ وَيَأْخِذُوا بِمِثَابِهِمْ وَمَسَاجِدِهِمْ وَتَحْتِ نَشْرٍ عَلَيْهِمُ الْغَاوَاتُ مِنْ كُلِّ مَجْزٍ وَحَتَّى نَلْقَاهُمْ
 قَوْمٌ صِدْقٌ صَبْرٌ لَا يَزِيدُهُمْ هَلَاكٌ مِنْ هَلَاكٍ مِنْ قِتْلَانِهِمْ وَمَوَانِعُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَجِدُ فِي طَاعَتِهِ
 قَرِصَةً عَلَى الْإِسْلَامِ وَلَقَدْ كَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَنْقُلُ آبَانَا وَأَبْنَاؤُنَا وَأَخْوَانُنَا وَ
 أَعْمَامُنَا بِزَيْدٍ نَادِيكَ لِأَيِّمَانِنَا وَتَسْلِيمِنَا وَمُضِيًّا عَلَى أَمِينِنَا أَلَا وَجِدْنَا عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ وَالْإِسْلَامِ
 بِمَا وَدَّوْنَا الْقُرْآنَ وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ بَيْنَنَا وَالْآخَرُونَ عُدُوًّا بَيْنَهُمَا وَلَكِنْ تَسْأَلُ الْقَلْبَيْنِ بَيْنَنَا أَنْ نَسْتَبِيحَ أَيْمَانِنَا
 صَاحِبَهُ كَأَنَّ لَنَا قِرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّ نَا وَمَرَّةً لِعَدُوِّ نَا مِثْلَ نَارِنَا اللَّهُ صَبْرًا حَسَدًا قَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِعَدُوِّ نَا الْكِتَابَ وَأَنْزَلَ
 عَلَيْنَا الْقُرْآنَ وَالْمَغْزَى لَوْ كُنَّا نَبِيٌّ مِثْلَ الَّذِي أَنْبَأْتُمْ مَا نَمُوتُ مِنَ الدِّينِ وَلَا نَعْرِضُ لِسَلَامٍ وَأَنْبَأَ اللَّهُ لِنُغْلِبَ مَا فَا حَقَّ ظَوْلَانَا أَقُولُ لَكُمْ
 سِيفًا بِدِينِ تَوْمِ نَامَانِ سِيفًا بِأَرْكَشِ إِيشَانِ مَبُوعِي حَقِّ بَشْتُو سِيفِي كَاهِ دَاعِي عَدُوِّ قَصَادِرًا جَابِتِ كُنْتُمْ كَابِي بِأَمَالِ سِتْرُو
 فَرَسُو عَسَاكِرُ دُزْدُو شُكْرُ زَيْدِشِ كُرُورِ بِلَاوِ إِيشَانِ دَرَايِدُ مَرَايِعِ وَمَرَاتِعِ إِيشَانِ زَا فَرُو كِيرُو دَرِجَارِ جَانِبِ لِي غَارَتِ بَرِ إِيشَانِ تَاهِنِ
 كُنْتُمْ دَامُوا لِي إِشْقَالِ إِيشَانِ زَانِبِ غَارَتِ بَرِ كِيرِ زَيْدِشِ دَانِ خُدَايِ إِيشَانِ دُو چَارِ شُو نُو جَاعَتِي كَرِ إِيشَانِ صِدْقِ وَصَبْرِ بَشْتُو
 وَهَرِ چِنْدِ زَا إِيشَانِ شِطْرِ كَشْتُو حَصْرِ إِيشَانِ وَرِطَاعَتِ خُدَايِ وَتَعَايِ خُدَاوِ ذَفْرُو نِي كِيرُو بَهَانَا دَرِ خُدْتِ سَوْلِ خُدَايِ بَادِرَانِ
 فَرِزْدَانِ وَبَرَادِرَانِ وَأَعْمَامِ خُوِيشِ قَبَالِ مِيدِ دِيمِ وَسَاعَتِ تَقَاعَتِ اِيْمَانِ اِسْتَوْرُورِ تِيكْتِ وَجِدِ وَجِدِ دَرِ جِهَادِ اِنْسَانِ زَيْدِشِ
 وَصَبْرِ وَسَكُونِ دَرِ مَحَالَتِ وَبِمَارِزَتِ فَرُو نِي سِي كَرْتِ وَچِنَانِ مِي فَا دَرِ مَرُو نِي زَا دَرِ مَرُو نِي زَا دَرِ مَرُو نِي بَابِ مَارِزَتِ مَرُو نِي مِيدِ
 دَامَانْدِ دُو مِئُونَ مَسْتَبَا كِيدِ كِرِ حَلْمِ مِي فَخْمَنْدِ وَرِزْمِ مِيدِ دَنْدِ نَا كِي مَنِ مَفْعُولِ سِي كْتِ كَابِي بَارِ اِنْفِرَتِ بُو دُو كَابِي دَشْمَنِ بَارِ چُونِ خُدُو
 مَارِ فَرِزِ مَبْرُ وَصِدْقِ مِيدِ شَمْنِ بَارِ بَرُو نِي دَرِ اِنْدِ اِنْتِ مَارِ اِمْنِصْبُو سَاخْتِ قَسَمِ چِيَانِ مَنِ كَرِ اِي چِنَانِ بُو دِيمِ كَامَرُورِ شَانِ دِينِ
 خُدَايِ بَرِ پَايِ نَيْشِدِ وَاسْلَامِ غَرِزِ نِي كِي كَتِ سُو كَنْدِ مَارِ خُدَايِ كِي اَزِ مَنِ كَرِ دَرِ اِنْبِجَارِ بَرِ سَفَاكِ دَمِ وَازِ نَاقِ اِرْوَاحِ مَبْرُورِ نَخْوَهْ مِيدِ اِنْتِ
 اِيْنِ سَخْنِ اَزِ مَنِ كُو شِشِ اَرِي دَا كَابِي كِي اِيْنِ رُو زَرِ اِسْمَاعِيْلِي كُنْتُمْ دُو اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزِ مَنِ كَلِمَاتِ رُو يِ بَا خَوَارِجِ دَشْتِ اِيْتُو
 عِبَادَتِ بِنِ عَارِثِ اِطْفَانِي مِشِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اَبُو دَاوُدِ مَرُو نِي بُو دُو كِي بِيْتِ سَالِ اَبُو صَدُو يِ نَمَا زِ شَامِ اِطْفَانِي مِشِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اَبُو نَمَانِ اَبُو دَا
 كَرِ دُو دَرِ لِي اَلِهَرِ سَبَبِ شَانِ زُو دِهْ جِرَاحَتِ شُكْرِ كَرِ اَزِ جِنَاكِ اِسْتِ بَحْتِ ضَعِيفِ نَا تُو اِنِ كَشْتُو بُو دُو اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اَبُو رَاحِبِ رَاحِبِ بَرِ سَبَبِ كَرِ
 وَپَرِشِي سَبَبِ فَرَسُو دَرِ عَرَضِ كَرِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَرَاوَانِ نَا تُو اِنِ شُدِ اَمِ وَنِي رُو يِ مَنِ رِفْعَتِ اِسْتِ وَرُو دَرِ كَارِ مَنِ شِطْرِ سَبَبِي شُدِ اِسْتِ
 وَاَكْرِ چِرِي مَانْدِهْ اِسْتِ اِنْدِ كِي مَانْدِهْ اِسْتِ اَكْمُونِ بَرِ خَمْتِ تَامِ بَحْتِ تُو اِنْدِهْ اَمِ نَا سَخْنِ كِي بِيْتِ كُو يَوْمِ وَشُرْطِ نَصِيحَتِ بِي جَايِ اَدْرَمِ
 فَرَسُو دُو كُو يِ كَفْتِ بَا لِي اِنْتِ وَاَمِي چِهْ چِرِ وَاجِبِ سَخْتِ كَرِ اَبُو اِيْنِ قَوْمِ زَا دَرِ مَحَالَتِ وَسَالَمَتِ بِي رُو نِ شُو يِ وَبَكْمِنِ رِضَا دِي
 بِي چِنَانِ تُو رِ حَرِ سَبَبِ اَمِيرِ مِيدِ رُو تِيغِ مِي زِنِ وَمَرُو مِي كِشِ اَبُو خُدُو دَرِ مِي اِنِ تُو دُو اِنْتِ جَاعَتِ حُكُو مَتِ فَرَا يَدِ چُونِ فَرَا اِيْنِ سَخْنِ بَشْتُو
 عِبَادَتِ اِسْتِ كَرِ دُو دَرِ شُكْرِ وَدُو خَاكِ بَرَاوِ اِسْتِ دُو خُو اِسْتِ تَامَا اَبُو اَبَا تِيغِ دَرِ كَرِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَا كِي تِ نُو دُو كَرِ اَبُو اَبُو اَبُو اَبُو
 خُو مِيرُو دَرِ عِبَادَتِ بَرِ خَاسْتِ وَبِنْتِ خُو يِشِ شِ تَا فْتِ اَزِ پَسِ كِيدِ رُو زَرِ جَانِزِ اَدْوَاعِ كَرِ دَرِ اَبُو مَرُو دَرِ شُكْرِ كَرِ حُكُو مَتِ حَكْمِنِ مَنَرِ
 وَدَشْتِ وَسَلَا حِ جِنَاكِ تِنِ فَرُو كَرِ اِسْتِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَبْرِ وَبِرْكَانِ بَرُو دُو سَبَبِ مَجْلِسِ كَرِ دُو كُو شِشِ نَا كُو شِشِ نَا
 كَرِ فَشْدِ پَسِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ دَرِ بَرِ خُو يِشِ سَبَبِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ دَرِ اَفْرَاقِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ دَرِ اَفْرَاقِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ دَرِ اَفْرَاقِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 هَذَا مَا تَقَاخِي عَلَيْهِ عَلِيٍّ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَبَبِ مَعُو يِ كَفْتِ اَكْرِ مَنِ عَلِيٍّ رَا اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ دَرِ اَفْرَاقِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ دَرِ اَفْرَاقِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 عَمْرُو بِنِ اَعَاصِ ثَانِ اِي كَاتِبِ اَمِ عَلِيٍّ نَامِ پَرَاوَرِ اَوَا نَامِ مَعُو يِ وَنَامِ پَرَاوَرِ اَبُو رَا بَرِ نَا چَرِ عَلِيٍّ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لَكِنْ نَا اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

بیت
 عبادت من را
 در قبول نکردن
 مصاحف

جلد سیم از کتاب دینم مانع التواریخ و وقایع اعلیٰ سیم

۴۳۴ فرمود این لقب را از این صحیفه محو کن احف بن قیس گفت لا والله بگرز ضامنیدیم که ما را ت بنومنان ازین صحیفه سترده کرد و اگر چه در زمان
یکدیگر را بنام است با تیغ و در گذر اند چه هم دارم که دیگر باره این نام با تو باز نکرودا اشعث بن قیس پیش شد و گفت ای پسر ارفع این
محو کن امیرالمؤمنین فرمود لا اله الا الله والله اکبر این بدان مذکره روز حدیقه رسول خدای مرا فرمود تا کتاب صلیح بخارم تو ششم
هذا ما نصح علي بن محمد رسول الله و ما قبل مني خير مني لعل الله يرضي عنك كما ارضى رسول خدای ده ششم حکوینا او قال اذیم و اذرا
از طواف بیت الله منع نمودیم آن ای بو حسن نبوی محمد بن عبد الله و سهیل بن عمرو و ابو سفیان حرب رسول خدای فرمود
یا علی من رسول خدایم و محمد بن عبد الله ازین کتاب که ایشان بدست کنند رسالت ازین محو شود و زود باشد که تیر چنین
پیش آید خان لک بوما کونجی بروای ای ان لک مثلها استعطفها و انت مفضلها یعنی از برای تو چنین روزی آید که تو مقهور
خواهی بود اکنون مرا کار با فرزندان ایشان چنان رفت که رسول خدا را با پدران ایشان و من بنده این حدیث را در مجلد
اول از کتاب دوم ناسخ التواریخ بشرح رقم کردم مع القصة چون سخن بدینجا رسید عمرو بن العاص گفت سبحان الله ما را
با کافران تشو میفرمائی و با مشرکان مثل منیر و وحال کنما و شما از بنومنانیم امیرالمؤمنین فرمود ای پسر نابغه تو کرد و دستار کافران
و دشمن مسلمانان نیستی م فرزند و ازین مجلس پایی شو که تو را آن محل و مکان نیست که در اینجا بشینی و سخن کنی عمر و برخواست
و گفت سو کند با خدای ازین پس آنجا که تو باشی حاضر شوم و بیفت و در گوشه نشست امیرالمؤمنین فرمود که همیشه در روز
که خداوند ترا بگردارد بگریزند این وقت جماعتی شمشیر پایی کشیده بر گردن نهادند پیش شد و عرض کردند یا امیرالمؤمنین بگریز
خواهی فرمان کن که ما جان و سر و فرزند در راه تو نهاده ایم سهل بن حنیف گفت ای مردم رای خویش را با دین خویش توام بدارید همانا
ما با رسول خدای در حدیقه بودیم و اگر خواست قتال همی دادیم لکن چون کار بر صلاح افتاد دست باز داشتیم این وقت جمله این
جواب بر پایی جست و مردی دلاور و زرم آینای بود گفت ای امیرالمؤمنین ما را بر کار فرمان دادی فرمان پذیر بودیم امر و زجا
و دیگر کون نشدیم این قوم از بیم کمانهای چامپی و نیزهای خطی و تیغهای مشرفی با کلام خدای پناهنده گشتند اگر ایشان را اجازت
کردی تو دانی و اگر نه ما در حضرت تو حاضریم و شمشیر بر گردن نهادیم و نیزه بدست کرده ایم و چشم بر حکم و کوش بر فرمانیم هر چه
فرمان میکنی که سر از طاعت و متابعت تو بیرون نکنیم و سلامت این بنگام مصعب بن صوحان العبدی سخن آید و گفت یا امیرالمؤمنین
خمیرایه عنصر را با محبت تو بچشم فرموده و دلهای ما را با طاعت و متابعت تو در هم سرشته و بعد از مصطفی تو مقتدا و سنده
مانی و هیچ کس با مصطفی قربت و قرابت تو بدست نشود اگر این مصالحت و مسالمت پسند خاطر تو نیست بسمع قبول تلفی مفرقا
گفت که در تو عاصی شود و فرمان تو نپذیرد و اگر بجز بفرمانی کنسند یا سر از فرمان برتیا بیم و از بدل جان و مال ضایقت سیم
و عورت ایشان را اجابت میکنی تو دانی و اگر انکار میفرمائی بهم حکم تراست ما طبع فرمانیم و اسلام امیرالمؤمنین او را مرجا گفت ازین
منذر بن جبار و العبدی پایی خاست و گفت یا امیرالمؤمنین سخن مویه و عمرو بن العاص را شنیدم و درون و بیرون از بد
نظر بر هم و بد استم ما همی خواستیم دست و کاری کنیم که این قوم از زبان و ما را سودی باشد و مقر است که چون کاری سخت شود
و وضع آن صعب افتد ما چار بدان راضی شویم و ما نمیدانیم امیرالمؤمنین را می هست اگر جنگ خواهی کرد لشکر ما با استغهای کشید
و سنانهای زدوده حاضرند این قوم را دفع توانند و او نیز میت تواند ساخت و ما در هیچ کار از خوشین را می از نیم و
مصلحتی از نیم چشم بر حکم و کوش بر فرمانیم و اسلام این وقت حارث بن مروه پایی خاست و گفت یا امیرالمؤمنین در میان ما
جماعتی باشند که گفتار ایشان با کردار راست نیاید تکیه میکنند و اقدام میفرمایند و کرده می دیگر که همی خواهند تا تقدیم خدمتی کنند

کتاب
سهل بن حنیف
در شرح
کتاب
عبد الله بن
جواب در تحریف
جنگ

کتاب
مصعب بن
صوحان

کتاب
منذر بن
جبار

کتاب
حارث بن
مروه

کتاب صفین از کتب امیر المومنین علی علیه السلام

۴۱۰

و نیز می آن نذرند و با آن حق توان بر کردن آرزوشت که چون بگوید بکند و بنوازد و در کفار و کفر استقامت باشد و امر و زانین ضمن مردم
 بسی نماز است در هر حال با سر خط طاعت بیرون کشیم چه دانسته ایم تو در راه خدا با معبود رزم منبری و او در طلب نیاید تا تو موت
 میکند اگر ترا در اجابت مسلت ایشان که امی است تا از سر و چاک سیکن و ما خاک میکنیم تا نماند در میان ما حکم فرماید بر
 از سر بکنان لشکر بیکوینگی میکردند آنوقت سعید بن مسیب بن هذیل و احف بن قیس و حارث بن قده السعدی بیامی شدند
 و گفتند یا امیر المومنین واجب میکند که مسلت این قوم را اجابت فرمائی و کوش بر یکمین داری فرمان کن تا بر سر کار شویم و با
 این جماعت کارزار کنیم و از اینکه بیخون بسیار گردند چنانکه معویه پنهان شده مباد اندیشه او صورت نماند و در روی ایشان
 نظاره میکرد و این کلمات می شنید و خشم خویش فرو میخورد و آنوقت عباد بن سوار برخواست این عهد است که بود که عسید بن
 عمر بن الخطاب را بگفت پس فریاد برداشت که ای قوم خاموش باشید اسن سخن گویم و روی علی علیه السلام آورد و گفت یا امیر المومنین
 سوگند با خدای که حق باست و تو با حق و در هیچ کار داخل نشوی خزانکه برانی بزده ترا تیغ میانی و حتی بر شتر از آفتاب
 نورانی بدست داری از آن قومیم که خاص از بهر طاعت تو آفریده شدیم اگر بر امضای قضای حکمین رضاداده باشی تا نیز را
 بشیم و اگر نه فرمان تو راست لکن امروز کار دیگر کون شده است مردان کارزار که کار از در نصیبت میکردند و پای بر سر و شتاب استوار
 دهمش عزمه هلاکت ما کشید و جماعتی از اهل شک و شبهت بجای مانده اند با این فرمان تراست بجز مصلحت منی و فرمان کنی برای
 فرمان بشیم چه توانیم که مخالف و راهی تو از همه کس عاقلتر است و پس از آن سخن چون کلمات او را که مشر بر ضعف سپاه بود
 بشنید در خشم شد و از جای بستن کرد و گفت ای پسر سوار این سخنان بده و بگفت ای پسر میانی و در میان می افکنی
 برو در گوشه نشین و زبان در گش و چندین بهره بلای سوار سرد گریبان کن و به شتر روی با علی آورد و گفت یا امیر المومنین تو را
 با معویه میاس توان کرد و شکر او را با لشکر تو بمنزله ان شوان بر دچ سپاه او کور کرد و در طلب مال قتال میدهند و از مرکز سخت
 میهراسند و شکر تو از در بصیرت تیغ میزنند و شجاعت را سرمایه سعادت نیمازند و ای صاحب مخلص سیده است و نصرت یزد
 کرده است با اینهمه آنجا که تو باشی هیچ آفریده نشود ای زدا که این قوم را اجابت میفرمائی هیچکس را نرسد که دم برزند تو امامی و سلف
 رسولی حکم تو حکم خدا و رسول است اگر از اجابت ایشان که بهت میدری با بکان جانیم با ایشان رزم منبریم و آهمن بر این کونیم
 و از خدا و ذیاری مطیعیم تا در میان ما حکم فرماید و استام امیر المومنین فرمود ای شتر نشین تو حق بفریاد کردی و گفتی بگفتی معویه
 عمر و عاص و بزرگان شام حاضر بودند و این کلمات می شنیدند و هیچ سخن نمیکردند مردی گفت یا امیر المومنین یا معویه و مردم شام
 مؤمنان و مسلمانانند فقال علی ما اقر المعویه ولا الاحباب اثم مؤمنون ولا مسلمون ولكن بکتب معویه ماشاء و یقر
 بما شاء لیتقه و اصحابه و بکتب نقته و اصحابه ماشاء فرمود من معویه و اصحابه مسلم بنی نام و
 بنی من بنی نام لکن معویه آنچه میخواهد میکند و میگوید و خود را و اصحاب خود را بر نام و لقب که می پسندد نام برد و از چندان مع القصد
 امیر المومنین عباد بن رافع را پیش خواست و فرمود بنویس این قراری است که میدهند علی بن ابیطالب و معویه بن ابی سفیان
 ابوالاعور است بگفت ای کاتب ابدا نام معویه کن شتر نمی گفت ای ابوالاعور سگت باش گیت که در روی زمین بر علی مقدم باش
 معویه گفت ای شتر بکن تا معویه و هر که تو میخواهی مقدم بد پس کتاب صحیح را بیکونه کار کردند بنی هاشم و بنی امیه
 هذا ما اتفاه علی بن ابیطالب و معویه بن ابی سفیان و شیعته ما فیما ترا اصحابه من الحکم بکتاب الله
 و شد یقه ضلی الله علیه و قضاة علی علی اهل العیرافی و من کان من شیعته من شامیدا و غایت فیتنه

کتاب صفین

عبدالله بن سوار

اشتر

کتاب صفین علی و سعید

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبعه

معیوبه علی اهل الشام و من كان من شيعته من شاميا و غائبانا ان نزل عند حكيم القران فيما
حكم وان يفت عند امرو فيما امر و انه لا يجمع بيننا الا ذلك و اتنا جعلنا كتاب الله فيما بيننا حكما فيما
اختلفنا فيه من فائمه الى خاتمته و نجني ما احب و نميت ما امانت على ذلك تفاضنا و به تراخنا
وان علينا و شيعته رضوان يبعثوا عبد الله بن قيس ناظرا و محاكبا و رضى معيوبه و شيعته ان يبعثوا
عمر بن العاص ناظرا و محاكبا على اقم اخذوا عليها عهدا و ميثاقه و اعظم ما اخذ الله على احد
من خلقه ليجوز الكتاب اماما فيما يعثاله لا يند و انه الى غيره في الحكم بما وجده فيه مسطورا
و ما لم يجداه مسمى في الكتاب رذاه الى سنة رسول الله الجامعة لا يمتدان لها خلافا و لا يتبعان في ذلك
لما هو في ولا يند خلا في شيعته و اخذ عبد الله بن قيس و عمر بن العاص على علي و معيوبه عهد
و ميثاقه بالرضا بما احكامه من كتاب الله و سنة نبيه صلى الله عليه و آله و ليس لها ان ينقض ذلك و لا
تجاليها الى غيره و انما ايمان في حكومتها على دمايها و امواليها و اهليها ما لم يند و الحق رضى
بذلك راض و انكره منكر و ان الامة انصار لها على ما فضله من العدل فان توفى احد الحكمين
قبل انقضاء الحكومة فامير شيعته و اصحابه يختارون مكانه رجلا لا بالون عن اهل المعتد له
و الاضاط على ما كان عليه صاحبه من العهد و الايثان و الحكم بكتاب الله و سنة رسول الله صلى الله
عليه و آله و له مثل شرط صاحبه و ان مات احد الاميرين قبل انقضاء الحكومة فليشيعه ان يولوا مكانه
رجلا يرضون عدله و قد وقعت الفضيحة و معها الامن و التفاوض و وضع السلاح و السلام و الواو اعنه
و على الحكمين عهدا هو و ميثاقه ان لا يولوا الجهاد و لا يمتدجورا و لا يدخلوا في شيعه و لا يندوا
حكم الكتاب و سنة رسول الله صلى الله عليه و آله فان لم يفعلوا برث الامة من حكمها و لا عهد لها و لا
قيمة و قد وجبت الفضيحة على ما قد نمت في هذا الكتاب من موافق الشرط على الاميرين و الحكمين
و القريتين و انما قرب شهيدا و اذنا حفيظا و الناس امنون على انفسهم و اهليهم و اموالهم الى انقضاء
مدد الاجل و السلاح موضوع و السبل مخللة و الغائب و الشاهدين من القريتين سواء في الامن
و الحكمين ان يتر لا متره عدلا بين اهل العراق و اهل الشام و لا يمتدجرا ما فيه الا من احب عن ماله
منها و راض و ان المسلمين قد اجلوا الفاضلين الى ابلح رمضان فان تولى الحكمان تجيل الحكومة فيما
وجوهه تجلها و ان اردنا انما يند رمضان الى انقضاء التوسيم فان ذلك اليها فانها لم تجل كتاب الله و سنة
نبيه صلى الله عليه و آله الى انقضاء التوسيم فاليون على امرهم الاول في الحرب و لا شرط بين واحد من القريتين و على
الامة عهدا هو و ميثاقه على التمام و الوفاء بما في هذا الكتاب و هم يد على من اراد به الجهاد و ظملا او حاول له نقضا
و شهد عيانا في الكتاب من اصحاب علي عبد الله بن عباس و الاشعث بن قيس و الاشتر مالك بن حارث و سعيدي بن
قيس المديني و الحسين و الطفيل ابنا الحارث بن المطيب و ابوسيد ربيعة بن مالك الانصاري و جابر بن
وسهل بن حنيف و ابوالبيسر بن عمير الانصاري و وقاعة بن داغ بن مالك الانصاري و عوف بن الحارث بن المطيب القر
و برقة السلمي و عتبة بن عامر الجعفي و داغ بن خديج الانصاري و عمرو بن الحارث بن المطيب القر و الحسن بن علي

و عبد الله بن

کتاب صفین از کتب امیر المومنین علی علیه السلام

عبدالله بن جعفر الهاشمی و الثمان بن عجلان الانصاری و جعفر بن عبدی الکندی و دوزقان بن مالک بن کعب القنادی
 و ذبیح بن شرحبیل و ابو صفرة بن یزید و الحارث بن مالک الهمدانی و جعفر بن یزید و عقبه بن حجة و من اصحاب
 معاوية جیب بن مسلمة الفهری و ابو الاغور بن سفیان السجلی و بشر بن زهاء القرظی و معاوية بن خدیج الکندی
 و الحارث بن الحارثی و عبد بن عمرو و التکلی و عبد الرحمن بن خالد الخزومی و حمزة بن مالک الهمدانی و
 مسیح بن یزید الهمدانی و یزید بن الحیر العبسی و مسروق بن حرمله السیکی و عمر بن یزید الحنظلی و عبد الله بن
 عمرو بن العاص بن علقمة بن یزید الکلبی و خالد بن العریض التکلی و علقمة بن یزید الحنظلی و عبد الله بن عامر القرظی و مرزبان
 بن الحکم و الولید بن عتبة القرظی و عتبة بن ابی سفیان و محمد بن ابی سفیان و محمد بن عمرو بن العاص و یزید بن
 عمر الجذامی و حارث بن الاخوص الکلبی و سعده بن عمرو الجهمی و الحارث بن زیاد العبسی و عاصم بن المنذر الجهمی
 عبد الرحمن بن ذی الکلاع الجهمی و القبایح بن جهمه الجهمی و ثمامة بن حوشب و علقمة بن حکیم و حمزة بن مالک و ابی بنیة علی
 ما فی هذه الصحیفه عهد الله و ميثاقه و كتب عمر يوم الاربعا و ثلث عشرة ليلتاً بعين من صفرة سنة سبع و ثلث مئة

فلا صدق کلمات را بخاری معنی چنانست که علی بن ابیطالب معویه بن ابی سفیان و شعیب ایشان رضادادند حکم کتاب خدا او
 پنجمیه او و حکم علی علیه السلام شامل اهل عراق و شعیب است خواه حاضرند و خواه غایب و حکم معویه شامل اهل شام و شعیب است
 چه حاضر باشند و چه غایب که ما رضادادیم بر سیکه فردا ایم حکم قرآن و ما با سیم با آنچه امر کن و زنده کنیم با آنچه زنده کند و میرسیم آنچه
 میسرند چه جز قرآن اصلاح ذات بین نهند و علی و شعیب را راضی شدند که بعد از من قیس یعنی ابو موسی شعری حکم باشد و معویه
 و شعیب او رضادادند که عمرو بن العاص حکم باشد و از ایشان عهد کردند که کتاب خدا را در پیش روی بگذارند
 و از حکم آن بیرون نشوند و هر چه در کتاب خدای افتد بی کم و بیش کشف کنند و حکم بر نهند و اگر کفایت این حکومت از کتاب خدا
 نشا نشد که دست رسول باز آیند و بطریق ضلالت نروند و بهوای نفس حکم نزنند و خویش را در شک و شبهت نیندازند و عقیده
 قیس و عمرو عاص سینار علی و معویه عهد بستند که هر چه موافق کتاب و سنت حکم کنند ایشان رضا باشند و از برای حکمین زبان
 و ضرری نباشد و در حکومت خویش بر جان و مال اهل امان باشند و استایشان را نصرت کنند تا دام که بر عدل و انصاف
 حکم فرمایند و اگر کسی از حکمین قبل از انقضای مدت چهارمادع گوید یا بشکرت دیگر یا بیجای او نصب کند بهمان شرایط و عهود که مرقوم
 و اگر کسی از امیرین قبل از انقضای حکومت در گذر شیعه او دیگر بر او خویش امیر گردد پس این حکم تغییر یافت و بشکر امان دست
 قرین شدند و سلاح جنگی تق فرو نهادند و بر حکمین فرض شد که از عهد و پیمان بیرون نشوند و بطریق جور و عدوان نسپارند
 خویش را و یک شبهت نیندازند و اگر جز این بودش سازند استایشان و حکومت ایشان بر است خواجست اکنون مردمان
 از دو جانب انقضای مدت بر جان و مال امان خواهند بود و طرق و شوارع را کشاد خواهند داشت و حکمین در میان امان
 و عراق منزلی احشیا خواهند کرد با جماعتی که کرد و خاطر ایشان نباشد و مسلمانان مصلحت ندانند حکمین را اما اگر مشرک
 که از روی پیش و دقت نظر این حکم از قرآن استخراج کنند و اگر نشا نشد انقضای موسم حج دولت دارند و اگر موسم برسد حکمین
 از کتاب خدای و سنت رسول این حکومت نشا نشد که مسلمانان باز گردند کار نخستین و حرب از سر گیرند و از اصحاب علی
 بر احکام این صحیفه شایسته عهد است بن عباس و اشعث بن قیس و اشتر نخعی و سعید بن قیس همدانی و حصین و طفیل سپید
 حارث بن مطلب و ابو سعید خدری بن مالک انصاری و جناب بن لاریت و مهمل بن صفیه و ابو الیمین عمر و الانصاری

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبجه

۴۲۱ و رفاعه بن رافع بن مالک الانصاری و عوف بن حارث بن المطلب القرشی و بریده اسلمی و عقبه بن عامر الجهمی و رافع بن
خدیج الانصاری و عمرو بن الحکم الخزاعی و حسن بن حسین اسیرامی علی علیه السلام و عبد الله بن جعفر الهاشمی و نعمان بن عجلان
الانصاری و جبر بن عدی الکنذی و ورقان بن مالک بن کعب همدانی و ربیع بن بشر حسیل و ابو صفرة بن زید و حارث بن
مالک همدانی و جبر بن زید و عقبه بن حمیه از اصحاب معویه آنان شاید شد صیب بن مسلمه الغفیری و ابو الاحور بن سفیان
هذلی و بسر بن ارطاة القرشی و معویه بن خدیج الکنذی و محارق بن حارث الحمیری و عیسی بن عمرو السککی و عبد الرحمن
خالد الخزومی و حمزة بن مالک همدانی و سبج بن زید همدانی و زید بن حر العسبی و مسروق بن حرمة العنکی و نمیر بن زید
الحمیری و عبد الله بن عمرو بن العاص و علقمة بن زیاد الکلبی خالد بن المرزبان السککی و علقمة بن زید الجهمی و عبد الله بن
عامر القرشی و مروان بن حکم و ولید بن عقبه القرشی و عقبه بن ابی سفیان و محمد بن ابی سفیان و محمد بن عمرو بن العاص و زید بن
عمرو الجذامی و عماره بن احوص الکلبی و مسعدة بن عمرو النخعی و حارث بن زیاد القینی و حاصم بن المشتر الجذامی و عبد
الرحمن بن ذوالکلاع الحمیری و سباح بن جلهمة الحمیری و ثامیه بن حوشب و علقمة بن حکیم و حمزة بن مالک و درین صحیفه
کاتب معویه رقم کرده است که روز چهارشنبه سیزده روز از شهر صفر بجای مانده در سال سی و هشتم هجری رقم شد و این
درست نباشد چه در هجدهم و بیستم و سی و پنجم هجری در روز جمعه عثمان بن عفان مقتول گشت و طلیحی امیر المؤمنین علی فرود
و در جمعه دیگر مهاجر و انصار با او بیعت کردند و ماه محرم برسد و ابتدای سال سی و نهم هجری شد و جنگ جمل پیش آمد
و امیر المؤمنین از مدینه بصره شد و از بصره کوفه آمد و با معویه ارسال و ارسال فرمود بشرحی که درین کتاب مبارک در قوم
امشاد و در آخر سال سی و نهم روز بیست و هشتم هجری ذیحجه وارد صفین گشت از پس و روز محرم رسید و سال سی و نهم
هجری در آید و چهارده ماه پیش کم در صفین بود و با معویه مخالفت میفرمود لاجرم این مصالحه در ماه صفر در سال سی و نهم
هجری تقریر یافت تواند شد که کتاب امیرین کتاب صلح در تعیین سال خطائی روشه باشد با جمله امیر المؤمنین علی علیه السلام
عبد الله بن ابی رافع صورت این معاهده یکی نوشت و بزکان شام را سپرد و دیر معویه عمر بن عبد الله الکلبی یکی رقم کرد و صد و سی و
عراق را داد و از مردم شام و عراق بسیار کس خراجش گوی کرد و مقرره شد که حکمین بروند و در دونه الجندک آن جنسی است
که از سنک بر آورده اند از اعمال مدینه در وقت منزلی شام و امیر المؤمنین علی چهار صد سوار با ابو موسی روان کند و معویه
چهار صد سوار با عمرو بن العاص سپرده دارد سخن بدینجا فرود آمد اینوقت ابشر نخعی را پیش خواند تا بران حکم رضادهد و بران
صحیفه خاتم بر بند گفت بین و شمال من از کار بعیده صاحب من نباشد اگر نام در تقریر مصالحت بر این صحیفه رقم شود که با از خدا
خویش رجعی ساطع و بر ثانی قاطع بستیم که بر ضلالت و غوایت دشمن خویش شکمی و شستی داریم که با از جنگ اینجا عتضی
و ذلتی آورده ایم که شما آثار فتح از لشکر ما دیدار کردید چون سخن بدینجا آورد اشعث قیس گفت یا شسته سو کند با خدای شما آثار
فتح و ظفر دیدار کردید ازین کلمات باز ای و بر آنچه درین صحیفه نوشته راضی باشم و بدان که مردم بدانچه تو خواهی رخصت نکنند
با اراده تو همدست نشود همیشه گفت من تو در دنیا از برای دنیا نیزارم و در آخرت از طلب آخرت نیزارم و خداوند باشد من
خون مردان را فرودان بر خیت و تو در زمین از ایشان بهترستی و خون تو از ایشان حرام تر نیست اشعث از صفای اشکاک
چنان چشم می آید که آتش میر بر میرفت و خاموش بود اینوقت اشعث گفت با این همه آنچه امیر المؤمنین رضایمیدم راضی شوم
و بهر چه داخل شود داخل شوم و از هر چه بیرون میرود بیرون میوم زیرا که او هرگز داخل نمیشود مگر در طریق حق این هنگام اشعث

نش
اسلام
سپاه عراق
در کتاب
صلح

کتاب صفین از کت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

همی خوانست تا تمامت شکر یا نماز کتا ب صلح اکبری دیدم در میان بیرون شرایط صلح کاری نهند پس آن صحیفه را بر گرفت و در پیش
 شکر عبور می داد و نخستین بر سپاه شام گذشت و بر سر آن سپاه قراست کرد ایشان سر تسلیم در نماز فرو گذاشتند و اظهار فرح بخشند
 کردند از آنجا بصوف عراق آمد و آنجا که راستی در پیش صف نصب بود بایستاد و کتاب معاهده را قراست کرد از جماعت غزوه چها
 هزار تن ملازمت کتاب امیرالمؤمنین داشتند چون اشعث بر ایشان میگذاشت و آن کلمات بگفت معدن و جعد که از آن جماعت
 دو برادر بودند از کتاب معاهده و عیسی کلین آتش ختم از مغز ایشان برد میدگفتند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** حکم و حکومت حاصل
 پروردگار فرد است این بگفتند و تیغ بکشیدند و با بنک سپاه شام شتافتند و همی صف شگافتند و بسیار کس کشته شدند و در گذشتند
 تا در کنگره واقع معویه بقتل رسیدند و ایشان اول کس بودند که گفتند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** اشعث از ایشان در گذشت و قبر سید مرا
 عبوداد صالح بن شقیق که قاید آن قبیله بود چون کلمات ورا شنید گفت

مَا لِعَلِيٍّ فِي الْيَمَاءِ فَدَحِكُمْ لَوْ فَاغْلُ الْأَخْرَابِ بَوَعَا مَا ظَلَمُ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و **لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** هم در اینجا جواب جرب مراد اشعث زلفت از آنجا بقید بنی اسبند و آن کتوب
 برایشان کشف داشت ایشان نیز گفتند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** حکم هزار برای خدا نیست و
 هرگز رضایمیدهم کسی در دین خدا حکومت بر نیندیم از آنجا بقید معیله و کتوب معاهده را عرض آوردی از آن قبیله
 سخنی فرماید و جوالی اصفا نماید بر اسب خویش نشست و گفت مراد می آب میدو و او را شربتی آب از دهن خویش میدی و تیغ بکشید و حور
 بر شکر معویه زد و تنی چند را بگشت و باز آمد و مردم خود گفت مراد می دید که باره مقداری آب بخورد فریاد بر آورد که ای مردم بداید
 که من هم از معویه پیزارم و هم از علی ابوطالب و این نوبت خویش را بر شکر علی دو چند کس کشت بدینگونه گاهی با شکر شام و گاهی با
 عراق رزم همی زد بروایتی آن مرد از قبیله بنی شکر بن کربن وائل بود کتین از قبیله همدان او را بگشت شاعر همدان این شعر درین کتوب
مَا كَانَ أَعْنَى الشُّكْرِ عِيْنُ اللَّهِ لِيُطْرَقَ بِهِ جَمْرٌ مِنَ النَّارِ حَامِيًا عِدَاةً يَنْبَغِي الرِّمَاحُ تَنْوُسُهُ خَلَعَتْ عَلَيَّ بَابًا وَيَا صَاحِبَ
 و بروایتی اول کس که طریق خوارج گرفت و گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** حجاج بن محمد المعروف بابكر از قبیله بنی سعد بن زید
 سناة بن مره از بنی صریم بود و این سخن است که قصد قتل معویه کرد و در شام مشیر بر الیه معویه زد چنانکه در جای خود مردم شود
 با جمله این سخن اشعث بقید بنی تمیم آمد و کلمات فتنه اینرا گوشتند ایشان کرد مردی گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بقیض بالحق
هُوَ خَيْرُ الْقَائِلِينَ حکم خاص خداوندیکانه تواند بود که میان حق و باطل فصل الخطاب است مردی نیز خویش را جنبش داد و گفت
 اکنون قتال با شما فرض می آید عروه بن ابوبکر در مرد اس تمیمی گفت **أَتَشْكُونَ الرِّجَالَ فِي أَمْرِ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** آیا مردم
 در حکم خدای مداخلت میکنند و حال آنکه حکم هزار برای خدای نیست ان ای اشعث بگوی شکرمان چه شدند و از بهر کشته شدند
 این بگفت و تیغ بکشید و قصد اشعث کرد و تیغ بر اندو آن زخم بخطا افتاد و بر کف اشعث آمد و اندک جراحتی کرد و مردم بنی
 تمیم او را با نکت زدند که دست از دار و احف بن قیس و معقل بن قیس و معمر بن قیس و کوهی از بنی تمیم با اشعث معذرت آورد
 تا اشعث از وی عفو فرمود و با حضرت امیرالمؤمنین آمد و عرض کرد که بر صفت شام و عراق عبودادم و کتاب معاهده را برابر است
 قراست کردم مروان بجلد سر رضا فرود شمشیر چند تن از بنی اسب عدوی قلیل زد و مردم که گفتند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** ما ازین
 و عراق بیزاریم و با هر دو جانب جنگ خواهم کرد و تیغ خواهم زد و امیرالمؤمنین فرمود اگر چنانست که تو میگوئی و ایشان بگما
 اند که اند مجال خویش باز گذارم و زاین سخن در میان بود که مردمان ز چهار جانب خواهم شدند و ایشان نمانند که خوارج کشته شدند

۳۲۹
 اشعث کتاب
 صلح را برنگز
 معاهدت
 سعد بن زید
 و ابتدای غزوه
 خوارج
 سخنی
 صالح بن شقیق
 برداشت

قال
 مرد خارجی
 بهر دو لشکر

نصبت
 عروه خارجی
 برداشت